

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه یس (جله اول)

نقم مفهومی استاد اخوت ۹۶/۱۱/۰۷

سوره مبارکه یس که بی‌شک یک خصوصیت بارز دارد؛ اینکه در قلب منافق جای نمی‌گیرد و ظاهراً نفاق سوز است و هر کسی نفاق دارد می‌تواند خودش را به صورت بی‌شک معرفی کند و از او بخواهد تا نفاقش را برطرف کند.

خیلی سوره عزیز، زیبا و به شدت مستحکم است. یعنی از آن سوره‌هایی است که لبخند الکی به کسی نمی‌زند! لبخند رضایتش را در صورتی می‌توانید ببینید، که خوب باشید.

اگر خواستید کسی را تنبیه کنید، بگویید سوره یس بخواند! خود سوره می‌داند که چه کند تا دیگر فرد اشتباه نکند. خدا را شکر که خداوند سوره‌های مختلف نازل کرده و جذبه و هیبت خودش را به سوره یس داده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لَمْ یَكُنِ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِیْنَ مُنْفَكِّیْنَ حَتّٰی تَاْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ (۱)

رَسُولٌ مِّنَ اللّٰهِ یَتْلُوْا صَحْفًا مُّطَهَّرَةً (۲)

فِیْهَا كُتِبَ قِیْمَةٌ (۳)

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِیْنَ اٰتُوْا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَیِّنَةُ (۴)

وَمَا اٰمَرُوْا اِلَّا لِیَعْبُدُوْا اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ حُنَفَآءَ وَیَقِیْمُوْا الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْا الزَّكٰوةَ وَذٰلِكَ دِیْنُ الْقِیْمَةِ (۵)

اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِیْنَ فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا اُولٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ (۶)

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ (۷)

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ^(۸)

از ترجمه عدول می کنیم و وارد مبحث تفسیر خواهیم شد.

حضرت علامه (رحمه الله عليه) می فرمایند: «این سوره رسالت محمد بن عبد الله خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) را برای عوام از اهل کتاب و مشرکین مسجل می کند»^۱

این که نام کامل حضرت (صلی الله علیه وآله) را می آورند برای آن است که بگویند رسولش، مهم است و به مصداق هم مهم است؛ یعنی اسمش این است، فرزند فلان است و خاتم است.

«و به عبارتی ساده تر برای عموم اهل ملت و غیر اهل ملت و باز ساده تر بگویم؛ برای عموم بشر تسجیل می کند»
یا مشرک است و یا عموم مردم هستند. این جا دو قسمت می کند.

«و می فهماند که آن جناب از ناحیه خدا به سوی عموم بشر گسیل شده، و این عمومیت رسالت آن جناب مقتضای سنت الهی، یعنی سنت هدایت است، همان سنتی که آیات زیر بر آن اشاره دارد، و می فرماید: «نَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱)، «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۲) و به بیانی که ان شاء الله به زودی می آید بر عمومیت دعوت آن جناب استدلال کرده، به اینکه دعوت آن حضرت متضمن صلاح مجتمع انسانی است، عقاید و اعمال افراد و جوامع را صالح می سازد.»

شرط صالح شدن اعمال مهم است. سوره بینه، قبل از سوره زلزال است و در واقع سر این سوره است.

سوره های جزء ۳۰ نوعا مکی هستند مگر چند سوره، که یکی از آنها سوره بینه است که مدنی است.

«و این سوره هم با نزول در مکه می سازد و هم نزول در مدینه، هر چند که از نظر سیاق به مدنی بودن شبیه تر است.»

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ؛ آیات این سوره در سیاقی است که به قیام حجت علیه کافران به دعوت اسلامی اشاره می کند، چه از اهل کتاب و چه مشرکین، و نیز علیه عده ای از اهل

۱. ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۵۷۱

کتاب که بعد از آمدن حجت به خاطر اختلاف‌های ناشی از منیت حجت خدا را رها کردند. و با در نظر داشتن این سیاق از ظاهر آیات بر می‌آید که منظور اشاره به این معنا است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از مصادیق حجت بینه‌ای است که علیه مردم قیام شده، و سنت الهی که در بندگان جاری است اقتضا کرده این حجت قائم گشته، و این رسول مبعوث شود»

آمدن یک فرد در جامعه موجب اتمام حجت در آن جامعه است. یعنی خدا، نه بشر قبل و نه فعلی را رها نکرد و حجتی قرار داد تا روز قیامت. پس حجت را تمام می‌کند و رسول را حیّ زنده‌ای که در بین ما زندگی می‌کند می‌آورد. طبق این سوره حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نمرده و تمام نشده بلکه حیات دارد و در بین ماست.

«چون سنت جاری خدا ایجاب می‌کرد بینه و حجت روشن‌گرش به سوی این طوایف نیز بیاید، همان‌طور که به طوایف و اقوام گذشته قبل از اختلافشان همین اقتضا را کرد و برایشان حجت فرستاد، چیزی که هست خودشان از آن حجت استفاده نکردند، و با یکدیگر اختلاف راه انداختند. بنابراین، مراد از جمله «الَّذِينَ كَفَرُوا» در آیه شریفه، همه کافران از دعوت اسلامی است؛ چه از اهل کتاب و چه مشرکین»

«مِنْ» تبعیض است یعنی یا این یا آن. «مِنْ» بیانیه یعنی عین آن است اما بعضیه یعنی یا این یا آن.

«و کلمه «مِنْ» در جمله «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» تبعیض را می‌رساند، نه تبیین را، و کلمه «و الْمَشْرِكِينَ» عطف است بر کلمه «اهل الکتاب»، و مراد از «مشرکین»، غیر اهل کتاب است، حال چه بت پرست باشند، و چه اصناف دیگر مشرکین.»

«منفکین» هم جای بحث دارد:

«و کلمه «منفکین» از ماده انفکاک است، که به معنای جدایی دو چیز است که به شدت به هم متصل بوده‌اند، و مراد از آن -به طوری که از جمله «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» استفاده می‌شود- جدا شدن از مقتضای سنت هدایت و بیان است، گویا سنت الهی دست بردار از آنان نبوده، تا حجت و بینه بیاید، همین که آمد آن وقت رهاشان می‌کند، و به حال خودشان واگذار می‌کند، هم چنان که در جای دیگر به این معنا اشاره نموده می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»

این‌ها رها نبودند، تا این که حجت آمد.

شاید یکی از دلایلی که در زمان عام الفیل به کعبه جسارت کردند و ابابیل آمدند، در حالیکه بعد از آن کعبه آتش گرفت ولی هیچ اتمام حجتی نیامد، یعنی رها شدند.

اما بدانید که هیچ چیزی عوض نشده، خدا سرجایش است و اقوام هم همچنان همان هستند. ولی قوم‌ها فرا قوم شده‌اند. عذاب‌ها هست اما رؤیت کردنشان متفاوت است.

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» - این جمله به همان معنای ظاهریش معنای می‌شود، یعنی منظور از کلمه «تاتیهم» که صیغه مضارع است همان آینده است، و کلمه «بیئنه» به معنای دلیل روشن است. و معنای آیه شریفه این است که: خدای تعالی کسانی را که به رسالت و یا دعوت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کافر شدند، و یا به قرآن کفر ورزیدند، رها نخواهد کرد، تا آنکه بیئنه و دلیل روشن که همان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است برای آنان بیاید، (و ساده‌تر آنکه خدای تعالی دست از هدایت این کفار بر نمی‌دارد تا زمانی که حجت بر آنان تمام شود، و خودشان یقین کنند که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رسول خدا است، و راست می‌گوید، و لجاج و عناد و ادار به کفرشان ساخته.)»

اختلاف مفسرین بسیار جالب است:

«و اما مفسرین در تفسیر آیه و معانی کلمات آن اختلافی عجیب به راه انداخته‌اند، به طوری که بعضی از آنان - آن طور که می‌گویند - گفته‌اند: این آیه از مشکل‌ترین آیات قرآن است، هم از نظر نظم و هم از نظر تفسیر.

ولی معنایی که ما برای آیه کردیم با سیاق آیات سوره سازگار است، و هیچ تناقضی بین مفردات و جمله‌های آن رخ نمی‌دهد، و از خوانندگان هر کس بخواهد به طور مفصل به آن قیل و قال‌ها واقف شود باید به تفاسیر مطول مراجعه کند.»

یکی از خواص این سوره، ارتباط واژگان این سوره است، اگر کسی خواست امتحان تدبر کلمه‌ای بگذارد، این سوره خیلی مناسب است.

«رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قِيمَةٌ» این آیه بیانگر معنای بیئنه است، می‌فرماید: منظور از بیئنه، محمد رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است و این معنا به طور قطع از سیاق استفاده می‌شود.

و کلمه «صحف» جمع صحیفه است، که به معنای هر چیزی است که در آن می‌نویسند (از قبیل کاغذ، و لوح‌های سنگی و فلزی و امثال آن) و منظور در اینجا اجزایی است که از قرآن کریم نازل شده بود، و در کلام خدای تعالی اطلاق صحف بر اجزای کتابهای آسمانی، و از آن جمله خود قرآن کریم مکرر آمده، از آن جمله فرموده: «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ»

قرآن شفاهی نازل شده است. که در سوره عبس هم صحف مکرمه است به این معناست:

«و مراد از اینکه فرموده: «می‌خواند صحفی مطهره را» این است که اجزای قرآن از لوث باطل پاک است، و شیطان در آن دست نینداخته، و این معنا نیز در قرآن کریم مکرر آمده که خدای تعالی قرآن را از مداخله شیطانها حفظ می‌کند، از آن جمله فرموده: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

صحف به مجموعه کلام گفته می‌شود و نه الزاما نوشته شده باشد. قرآن شفاهی بوده است ولی باز هم قطعه قطعه متناسب با نیازهای جامعه به صورت یک بسته کلام بوده است.

در آن صحف چه چیزهایی است؟

«و در جمله «فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» منظور از «کتب» که جمع کتاب است جرم کتاب نیست، بلکه منظور مکتوب و مطالبی است که در کتاب نوشته شده، و کلمه «کتاب»، هم بر کاغذ و لوحهای مختلف اطلاق می‌شود و هم بر کلمات و الفاظ نوشته شده‌ای که نقوش حک شده و یا با قلم سیاه شده، از آن الفاظ حکایت می‌کند. و چه بسا بر معانی آن الفاظ هم اطلاق شود، به این اعتبار که آن معانی به وسیله الفاظ حکایت شده، و نیز بر حکم حاکم و قضای رانده شده نیز اطلاق می‌گردد، مثلا می‌گویند: «کتب علیه کذا- بر فلانی چنین نوشتند» یعنی حکم کردند که باید چنین و چنان کند، در قرآن هم آمده که: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (۱)، و نیز فرموده: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» (۲)، و ظاهرا مراد از کتبی که در صحف است همین معنای آخر باشد، یعنی احکام و قضایایی الهی باشد، که در مورد اعتقادات و اعمال صادر شده است، دلیلش توصیف کتاب است به صفت «قیمه»، چون کلمه «قیمه» از قیام کردن به امر خیری، و حفظ و مراعات مصلحت آن، و ضمانت سعادت آن است»

چرا می‌گوییم که کتب به معنای احکام است؟ چون با قیام مرتبط است. قِیمه یعنی آنکه کارش آن است شما را به تقوا برساند، مثل اینکه مامور شده که تقوا را در شما پیاده کند.

«هم چنان که در قرآن کریم در مورد دین استعمال شده، آنجا که فرموده: «أَمَرَ آلًا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ»، یعنی دینی که خدا آن را حفظ می‌کند، و بقایش را ضمانت کرده است، و معلوم است که صحف آسمانی قیم‌اند، چون امر مجتمع انسانی را پیاپی دارند، و با دستورات و احکام و قضایایی که متعلق به عقاید و اعمال است مصالح بشر را حفظ می‌کنند.»

پس دین قیم یعنی آنکه سعادت انسان را برپا می‌کنند.

«پس معنای آیه مورد بحث این می‌شود که آن حجت و بینه روشنی که از ناحیه خدای تعالی برای آنان آمده، عبارت است از رسولی از ناحیه خدا، که برای مردم صحف آسمانی پاک را می‌خواند، پاک از پلیدی باطل، صحفی که در آن احکام و قضایایی است قائم به امر مجتمع انسانی، و اداره کننده آن به بهترین وجه، و حافظ مصالح آن.» خیلی مهم است که خداوند شان قیم بودن را به کتاب می‌دهد، یعنی کار کتاب این است که امامت کند. کار کتاب، وسط معرکه بودن است. کتاب اینطور نیست که فقط اطلاعات بدهد بلکه صفتی را اقامه می‌کند.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» آیه اول سوره که می‌فرمود: «ما دست بردار از کفار اهل کتاب و مشرکین نیستیم تا حجت بر آنان تمام شود»، به کفرشان به نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و کتاب او، که متضمن دعوت حق او است اشاره می‌کرد، و آیه مورد بحث به اختلافی که قبل از دعوت اسلامی داشتند اشاره می‌کند، و در قرآن کریم در چند جا به این اختلاف اشاره شده، از آن جمله می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» (۴)، و از این قبیل آیاتی دیگر.»

«و منظور از آمدن بینه برای کفار همان بیانات کتب انبیای گذشته‌ای است که در کتبشان آمده بود، و یا کلام انبیای آنان در توضیح و تفسیر بیان الهی است، هم چنان که در آیه زیر بینه را به همین دو قسم بیان تفسیر نموده، می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ هُوَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنَهُمْ» (۱).

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که: چرا در آیه مورد بحث متعرض اختلاف اهل کتاب در مذاهب خود شد، ولی اختلاف و تفرقه مشرکین و اعراضشان از دین توحید و انکارشان مساله رسالت را متعرض نگردید؟»

«بینه» در بسیاری از کتاب‌های قبلی بوده و حال که در کتاب حاضر است، باز دچار اختلاف می‌شوند.

«در پاسخ می‌گوییم: بعید نیست جمله «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»، شامل مشرکین هم بشود، چون در آیه مورد بحث می‌توانست بفرماید: «وَمَا تَفَرَّقَ أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ...»، ولی به جای جمله «اهل الکتاب» جمله «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» را آورد، و تفاوت بین این دو تعبیر بر کسی پوشیده نیست، چون تعبیر اهل کتاب در عرف قرآن تنها شامل یهود و نصاری و صابئان و مجوسیان، و یا تنها یهود و نصاری می‌شود. ولی تعبیر دوم یعنی «آنان که کتاب برایشان نازل شده»، شامل مشرکین هم می‌شود، چون کتاب خدا برای عموم بشر نازل شده»

پس از این به بعد وقتی می‌گوید «اوتوالکتاب» هم شامل «اهل کتاب» و هم شامل «مشرکین» می‌شود.

این‌ها از نظر فن تفسیر بسیار مهم است. این‌ها در تدبر کلمه‌ای اهمیت دارد. چرا «اوتوالکتاب» به مشرکین هم تعمیم پیدا می‌کند؟ وقتی قرآن آمد، برای همه آمد؛ هم مشرکین و اهل کتاب. آن اهل کتاب، اوتوالکتاب می‌شوند و همه را یک‌پارچه کرد و نامش را گذاشت «اوتوالکتاب».

یکی از اتفاقاتی که در هر زمانی ممکن است باشد این است که کتاب ارزش دارد و ما خود را اهل کتاب نمی‌بینیم، کتاب یک چیز است و ما چیز دیگر. اهل کتاب قبلاً با کتاب کار می‌کردند. برای اهل کتاب خیلی سخت است که چیزی که برایش مهم بوده را از او بگیرند و کتاب دیگری به او بدهند و برای مشرک راحت‌تر است که اهل کتاب بشود.

«و در قرآن کریم تصریح فرموده به اینکه خدای تعالی در اولین روز تشکیل اجتماع بشری، و بروز اختلاف‌های حیوانی در بینشان کتاب برای آنان نازل کرد، یعنی شریعت و قانونی بر ایشان تشریح کرد تا در اختلاف‌هایی که در امور زندگی و حیوانیشان رخ می‌دهد حکومت کند، ولی بشر بعد از آمدن شریعت هم آن اختلاف‌های قبلی را در شریعت خدا سرایت دادند، با اینکه حق برایشان روشن شده و حجت بر آنان تمام گشته بود، پس به حکم این آیات، عموم بشر مشمول کتب آسمانی بوده و هستند، چیزی که هست در اثر اختلاف (ناشی از پیروی هوای نفس)، بشر چند طایفه شدند، بعضی‌ها به کلی فراموش کردند که کتابی از ناحیه آفریدگارشان برایشان نازل شده، و بعضی دیگر این معنا را از یاد نبردند و لیکن هوای نفس را در دین خدا رخنه داده، به دینی تحریف شده متدین شدند، طایفه‌ای دیگر دین خدا را بدون کم و کاست حفظ کرده، بدان متدین شدند، اینک یکی از آن آیات از نظر خواننده می‌گذرد:

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ)، که تفسیرش گذشت.

پس اوتوالکتاب چه کسانی هستند؟ همه بشریت.

اهل کتاب چه کسانی هستند؟ یهود، نصاری، صابئین و غیره. چون کتاب برایشان خیلی مهم بود و با آن کار و زندگی می کردند. آن‌ها ارزش کتاب را حس می کردند.

«و کوتاه سخن اینکه: جمله «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» اعم از اهل کتاب است، و بنابراین، جمله «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...» شامل مشرکین می شود، همانطور که شامل اهل کتاب می شود.»

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵)

«ضمیر در جمله «امروا» به همان الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ بر می گردد، می فرماید: رسالت رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) و «كُتِبَ قِيَمَةٌ» که در صحف وحی است این کفار از اهل کتاب و مشرکین را امر نمی کند مگر به عبادت خدای تعالی، به قید اخلاص در دین، پس باید که چیزی را شریک او نگیرند.»

این که به صورت منفی و براساس حصر در این آیه ذکر شده است مهم است. اگر کسی گفت که می خواهم بینم که در کتب پیشین چه آمده است همه اش همین است که در این آیه ذکر شده است.

«کلمه «حنفاء» حال است از ضمیر جمع در «لیعبدوا»، و این کلمه جمع حنیف است، که از ماده حنف است که به معنای متمایل شدن و انحراف از دو حالت افراط و تفریط به سوی حالت اعتدال است، و خدای تعالی اسلام را بدین جهت دین حنیف خوانده که خلق را دستور می دهد به اینکه در تمامی امور حد وسط و حالت اعتدال را از دست ندهند، و از انحراف به سوی افراط و تفریط پرهیزند.»

سلامت انسان در رفتار، گفتار و باورها که جنبه دوری از افراط و تفریط داشته باشد، «حنیف» نامیده می شود. یعنی هر باور و توجه و هر چه که در ساختار انسان است دو جنبه افراط و تفریط دارد، آن اعتدالی که مورد مرضی خداست «حنیف» نام دارد. در واقع سلامت انسان و فکر و باورش و ... به حنیف بودنش وابسته است.

جمع بین اضداد، جمع بین افراط و تفریط را قبلاً بیان کردیم که تا ۱۰۰ ممکن است برسیم، به طور مجموع خروج از این حالات را حنیف می‌گوییم، شما بایستی کند باشید، در عین حال عجله کنید ولی در نهایت آرامش. این یعنی حنیف. گاهی کسی می‌خواهد تائی کند که به کندی می‌افتد و این خوب نیست. «حنیف» یعنی مثلاً تائی، بدون عجله و بدون کندی. خیلی یافته جالبی خواهد بود.

«و جمله «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ» از باب ذکر خاص بعد از عام، و یا ذکر جزء بعد از کل است، که در مواردی صورت می‌گیرد، که گوینده به آن فرد خاص عنایت بیشتری دارد، در اینجا نیز خدای تعالی بعد از ذکر کلی عبادت، نماز و زکات را ذکر کرد، چون این دو عبادت از ارکان اسلامند، یکی توجه عبودی خاصی است به درگاه خدای تعالی، و دیگری انفاق مال است در راه رضای او.»

«وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» - یعنی این است دین کتب قیمة - مفسرین چنین معنا کرده‌اند. و مراد از «كُتُبٌ قِيَمَةٌ» اگر همه کتابهای آسمانی یعنی کتاب نوح و پایین تر از او از سایر انبیاء (علیهم السلام) باشد، معنای جمله این می‌شود که: این دعوت محمدی که بشر به پذیرفتن آن مامور شده، دینی است که در همه کتابهای قیم آسمانی مکلف بدان بودند، و دین نوظهوری نیست، چون دین خدا همواره یکی بوده، پس بناچار باید به آن بگروند، برای اینکه قیم است.»

یهودیان دین حضرت ابراهیم (علیه السلام) را برای خودشان می‌خواستند و تحریف کردند. از همان اول یک دین بوده است. لذا اگر این طور ببینید همه کسانی که اعتقاد به ادیان دارند درجه‌ای از حنیف بودن را دارند، یعنی کسی که مسیحی خوب است در صدی از اسلام دارد.

«و اگر مراد از کتب قیمة، معارفی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از صحف مطهره برای آنان خوانده، معنای آیه چنین می‌شود که: مردم در دعوت اسلامی مامور نشده‌اند مگر به احکام و قضایایی قیم، احکام و قضایایی که مصالح جامعه انسانی را تامین می‌کند، پس با در نظر گرفتن این معنا بر مردم واجب است به این دعوت ایمان آورده، و به این دین متدین شوند.»

پس آیه شریفه به هر حال اشاره دارد به اینکه دین توحید (که قرآن کریم متضمن آن است، قرآنی که مصدق کتب آسمانی قبل از خویش و به حکم آیه ۴۸ از سوره مائده مهیمن و ما فوق آنها است)، با دستوراتی که به مجتمع بشری می‌دهد قائم به امر آنان و حافظ مصالح حیاتشان است، هم چنان که آیه زیر این معنا را با وافی‌ترین بیان خاطر نشان ساخته، می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ»

هر بچه‌ای که در این عالم متولد می‌شود، بر اسلام به دنیا می‌آید چون بر فطرت است.

«و با این آیه بیان عمومیت رسالت رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و شمول و فراگیری دعوت اسلامی عموم بشر را، تکمیل می‌شود، پس اینکه فرمود: (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ...)، اشاره می‌کند به اینکه از نظر سنت هدایت الهی، بر خدای تعالی است که همه عالم را هدایت نموده، لازم است حجتش را بر هر کسی که کافر شده و دعوت او را نپذیرفته تمام کند، چه کافر از اهل کتاب و چه از مشرکین، گو اینکه در روز نزول آیه کفار از اهل کتاب و از مشرکین بعضی از کفار بودند نه همه آنان ولی این معنا را به طور قطع می‌دانیم که در تعلق دعوت فرقی میان بعضی با بعض دیگر نیست، اگر در عصر نزول متعلق به بعضی شده، باید که متعلق به کل کفار هم بشود.»

خیلی متفاوت است وقتی بگویید که همه مردم جهان را مسلمان کنید یا این که بگویند همه مردم جهان در اول تولد مسلمان بوده‌اند.

«و جمله (رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ) اشاره دارد به اینکه آن بینه عبارت است از محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و جمله «وَمَا تَفَرَّقَ...» اشاره دارد به اینکه تفرقه و کفری که در سابق نسبت به حق داشتند نیز بعد از آمدن بینه بوده.

و جمله «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ...» می‌فهماند که آنچه بدان دعوت شده‌اند، و مامور به آن گشته‌اند، دینی است قیم، که مصالح اجتماع بشریشان را تامین می‌کند، پس بر همه آنان لازم است به آن دین ایمان آورند و کفر نوزند.»

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶)

زوج سوره این سوره، سوره بقره و سوره آل عمران است. یعنی این سوره شبه‌السور به بقره و آل عمران است. وجه زوجیتشان، بینه است. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). دلالت‌هایی در تفسیر المیزان آمده است.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» بعد از آنکه از اشاره به کفرشان به بینه‌ای که به موجب سنت الهی برایشان آمده بود، فارغ شد، و نیز بعد از آنکه بیان کرد که دین قیم به چه چیز دعوت می‌کند، شروع کرد به انذار و تهدید کفار، و وعده به مؤمنین. و کلمه «بریه» به معنای خلق است، می‌فرماید کسانی که از اهل کتاب و مشرکین به این بینه کافر شدند، در آتش جهنم و به طور دائم خواهند بود، این

گونه افراد بدترین خلق خدایند (چون نعمت هدایت بالاترین نعمت‌های الهی است، و کفران آن بدترین کفرانها است).»

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛ در این آیه خیریت را منحصر در مؤمنین کرده، که اعمال صالح می‌کنند، هم چنان که در آیه قبلی شریعت را منحصر در کفار می‌کرد، (و این انحصار از آوردن ضمیر «هم» استفاده می‌شود، چون اگر فرموده بود: «اولئک شر البریة» معنایش این می‌شد که ایشان بدترین خلقند، و این منافات نداشت با اینکه اشخاص دیگری هم بدترین خلق باشند، ولی عبارتی که در آیه آمده معنایش این است که ایشان، آری ایشانند بدترین خلق).»

یعنی از نظام کفر و شرک، خیریت نازل نمی‌شود و بعید است. خیر منحصر در ایمان و عمل صالح است.

گفته نمی‌شود که ما ایمان و عمل صالح هستیم و خیریت از ماست، بلکه این گونه است که خیریت تنها تابع ایمان و عمل صالح است و هر شریعتی به خاطر کفر است و جالب است که ایمان را با عمل صالح می‌آورد اما کفر را تنها آورده و حتی به عملش نیز نگاه نمی‌کند، یعنی در هیچ حالتی عمل صالح ندارند.

سوره‌های حشر و محمد راجع به کافرهایی است که خدا می‌گوید و در بین مسلمانان هستند اما ما مجاز نیستیم که آن‌ها را کافر بدانیم.

نکته: تأکیدهای سوره خیلی زیاد است، تأکید ضمایر، حرفی و اسمی.

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

«جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»؛ کلمه «عدن» به معنای استقرار و ثبات است، پس جنات عدن به معنای بهشت‌های خالد و جاودانه است، و توصیف دوباره‌اش به اینکه خیر البریة در آن بهشت‌ها خالدند و ابدًا خالدند تأکید همان جاودانگی است، که اسم «عدن» بر آن دلالت داشت «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» - خدا از ایشان راضی است، و

رضایت خدا از صفات فعل خداست و مصداق و مجسم آن همان ثوابی است که به ایشان عطا می‌کند، تا جزای ایمان و اعمال صالحشان باشد.»

خالد بودن عدن، بالاترین تاکید است.

«رضی الله» به خاطر صفت «تواب» بودن خداست و هر صفت یا اسمی، جریانی از رخدادها را رقم می‌زند. صفت فعل، یعنی این که رؤیت صفتی از خدا که منوط به ایجاد شرایطی برای انسان است زیرا خدا که ثابت است. پس اگر کسی بخواهد بداند که صفت «رضی الله عنهم» مربوط به کدام صفت خداست، بداند که مربوط به تواب بودن خداست.

«ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» - این جمله علامت بهشتیان و آنان که به سعادت آخرت می‌رسند را بیان می‌کند، می‌فرماید: علامت خیر البریه و آنهایی که به جنات عدن می‌رسند این است که از پروردگار خود ترس دارند. در جای دیگر هم فرموده: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، پس علم به خدا خشیت از خدا را به دنبال دارد، و خشیت از خدا هم ایمان به او را به دنبال دارد، یعنی کسی که از خدا می‌ترسد.»

«خشیت» به معنای ترس منفی نیست. علم به خدا، خشیت از خدا را به همراه دارد و ترس از روی عجز و بی‌حالی و بدحالی نیست.

«قهر در باطن قلبش ملتزم به ربوبیت و الوهیت او است و در ظاهر هم ملازم با اعمال صالح است»

«خشیت» یک حالت درونی نسبت به خداست که انسان را به ایمان و عمل وادار می‌دارد. فهم عظمتی که بزرگی او را می‌بیند و غیر او را رد می‌کند. ترس از غیر اوست و نه ترس از او! یعنی اگر تو هستی، پس بقیه چه هستند؟..

ترس در ذاتش صفتی از روی عجز است، اگر از کسی بترسی، نمی‌توانی به او تکیه کنی و ایمان بیاوری! مثل این است که می‌گوید «ففرّوا الى الله».

مبحث روایی

«و در الدر المنثور است که ابن مردویه از عایشه روایت کرده که گفت: به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشتیم: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) گرامی ترین خلق نزد خدای عز و جل کیست؟ فرمود: ای عایشه مگر آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» را نمی خوانی.»

«خشیت» یعنی خدا آگاهی فعالانه ای که خدا را عالم کل شیء، قدیر کل شیء می داند و هیچ عجزی برای او متصور نیست و به همین دلیل از هر چه غیر اوست ناامید است. علم و ایمان همراه نیز می آید. می گوید که این قدر خدای من بزرگ است که کاری نیست که نتواند و جایی نیست که نباشد. این گونه نسبت به او اطمینان می کند و تلازم به ترس دارد اما این ترس به خاطر کاستی خودش نسبت به خداست.

«و در همان کتاب است که ابن عساکر از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم که علی (علیه السلام) از راه رسید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به آن خدایی که جانم به دست او است، این مرد و پیروانش (شیعیانش) تنها و تنها رستگاران در قیامتند، آن گاه این آیه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، از وقتی که این آیه نازل شد اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر وقت علی را می دیدند که دارد می آید می گفتند: «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» آمد.»

«و نیز تفسیر برهان آن را از موفق بن احمد - در کتاب المناقبش - از یزید بن شراحیل انصاری کاتب علی (علیه السلام) از آن جناب روایت کرده و در عبارت یزید بن شراحیل چنین آمده: من از علی شنیدم می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا می رفت در حالی که سر آن جناب را به سینه ام تکیه داده بودم، در آن حال فرمود: یا علی مگر نشیدی کلام خدای عز و جل را که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، این «خیر البریه» شیعیان تواند، موعدم و موعده شما حوض است، وقتی که تمامی امت ها برای حساب جمع می شوند، شیعیان تو بنام و لقب پیشانی سفیدان خوانده می شوند.»

شیوه کار این است که در جلسه اول، کارهای پژوهشی که انجام می‌شود از سوره استخراج شود تا جلسات آینده ادامه آن را پیگیری کنیم.

چند موضوع به طور مختصر مطرح می‌کنیم: (چه موضوعات پژوهشی از این سوره قابل استخراج است؟)

(۱) در مورد دین و دین‌داری که مخاطبش کل عالم است؛

(۲) بینة، چیستی و عملکرد آن؛

(۳) چگونگی دستیابی به رضایت؛

(۴) چگونه یک فرد مصداق خیر یا مصداق شرّ می‌شود؛

(۵) چیستی خشیت و اثر آن، ضرورتش برای دین‌داری؛

اگر خشیت نباشد انسان انکار می‌کند و چاره‌ای به جز کفر ندارد. پس چطور می‌شود خشیت را در زندگی فعال کرد. فقدان خشیت عامل کفر می‌شود. خیلی مهم است که یک مرتبه کفر که بدترین عامل خلود در جهنم است در انسان بروز کند.

(۶) قِیم چیست یا کیست؛

(۷) صَحْف و کُتُب؛

(۸) امت واحده، اصل و متن زندگی را امت واحده گرفتن؛

همه انسان‌ها در امت واحده هستند و برایشان ملحوظ شده است مگر آنکه انسان‌ها خودشان را جدا کنند. بحث تمدن‌سازی و شکوفایی تمدن دینی از همین پایه‌ای قرار دادن این سوره شروع می‌شود. این سوره بسیار مبنایی است.

(۹) خلود در بهشت و جهنم؛

(۱۰) حجت و احتجاج.

ما در قرآن کلمه «بِینات» داریم که تا «بِین» نیز می‌رسد. «مبین» داریم و «مبین». «بِین» و «تبیان» هم از آن است. «بِین» که باب تفعیل است. تبیین که باب تفعّل است و «استیین» که استفعال می‌باشد. واژه «ابانه» نیز هست که باب افعال است.

«از بیان تا تبیان» این عنوانی است که برایش انتخاب شد، از «حجت» تا «برهان» کشیده می‌شود. بیان و بیّنه حجت ایجاد می‌کند و حجت، برهان می‌آورد.

یک ۳ ضلعی تصور کنید:

- بیان تا تبیان
- حجت تا احتجاج
- برهان تا علم

مثلا می‌گوید «لَتَبَيِّنَنَّ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ یعنی سطح انکشافش بالاست.

سوره بیّنه سوره کشف «حق» است. چگونگی دستیابی یا سلوک به حق در این سوره است.

برای جلسه آینده ابتدا از همین بحث شروع خواهیم کرد. یکی از عناوین را انتخاب کرده و پیش خواهیم برد.

برای سلامتی خودتان صلواتی عنایت بفرمایید.

در خدمت سوره مبارکه یس هستیم. قرائت ادعیه قبل کلاس خیلی طرح خوبی است. ان شاء الله روز به روز بیشتر با ادعیه انس بگیریم.

مروری بر سوره مبارکه یس داشته باشیم. با اینکه تفسیر المیزان در جلسه پیش به طور کامل خوانده شد اما مرور سریع بر قسمت‌های مختلف داشته باشیم.

اولین آیه شریفه «بسم الله الرحمن الرحيم» است و همه کارهایی که در سوره جریان دارد (نزول یس و وجود بهشت و جهنم) همه به واسطه اسم الله رحمان رحیم است و اسم «الله» جاری کننده «یس» تا به نتیجه رسیدن است و این یس یا به «جهنم» یا به «جنات عدن» خواهد رسید.

در مسیر جاری کردن یس نیز اتفاقاتی می افتد، «رسولی» که می آید. «صحفی» که نازل می شود. نزول احکام و اطاعتی که می شود یا نمی شود.

(الذین کفروا) دو قسمت می شوند.

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْيُسُفُ (۱)

هر کسی که (الذین کفروا) است، حتما یس ای داشته است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶)

این‌ها سر هم هستند. اگر بنا باشد جایشان مشخص شود، در یک ردیف می آیند.

آیات بعد به نوعی بیان این یس است.

رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً (۲)

آیه بعدی بیان «صحف مطهره» است.

فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ (۳)

آیه بعدی هم سر قبل می آید. «تاتیهم» را به «جائتهم» تبدیل می کند. همان طور که «اوتواالکتاب» به جای «اهل کتاب» آمده است.

وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مَخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵)

در واقع این بینه را که رسول است و ماهیتش «و ما امروا...» است. پس امر به عبودیت و اقامه صلات و ایتای زکات است.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷)

عدل همان آیه قبلی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶)

در این آیه علت این که «شرالبریه» هستند این است که در نار جهنم هستند. این حالت بینه ای دارد.

حال:

جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

جنات در این جا با «عدن» آمده است.

- واژه‌هایی که اشخاص را معرفی می‌کند: اوتوالکتاب، رسول
- واژه‌هایی که معرف خود بیّنه است: امر، دین، اتی، جاء
- واژه‌هایی که معرف جایگاه‌اند: جهنم، جنات، خلود

همه این واژه‌ها را می‌توان ۳ قسمت کرد:

۱. منبع
۲. مواجهه: اتی، جاء، رسول
۳. نتیجه: انفکاک و تفرّق

تفرّق و انفکاک را در نتیجه آورده است، پس واژه‌های بیّنه را در این ۳ قسمت می‌شود جای داد.

آیه «و ما تفرق الذین اوتوالکتاب» مسلمانان را شامل می‌شود.

مهم‌ترین ویژگی منفی در سوره: کفر

مهم‌ترین ویژگی مثبت: ایمان و خشیت

اگر بخواهیم واژه‌های سوره را دسته‌بندی کنیم:

- (۱) واژه‌های معرف بیّنه
- (۲) واژگان معرف صفات
- (۳) اشخاص
- (۴) جایگاه‌ها

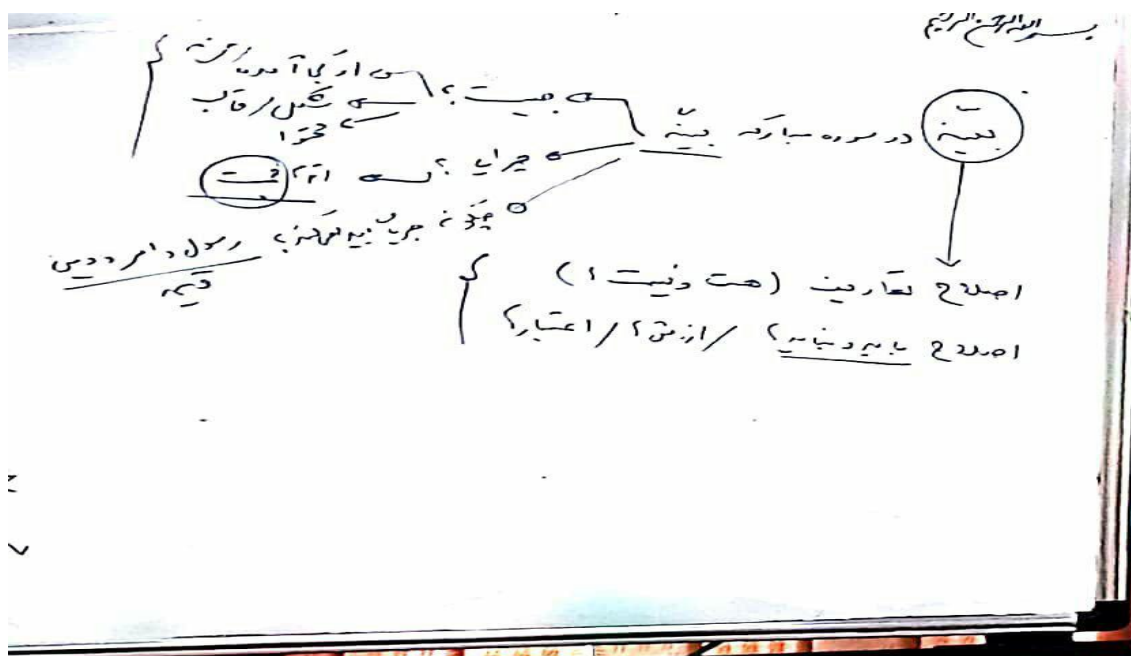
کار بیّنه این است که صفات و جایگاه‌ها را به شما معرفی می‌کند. اگر بگویید اهل کتاب، مشرک، رسول یا خیر- البریه هر کدام یک سری صفات پیدا می‌کنند که آن صفات همان جایگاه‌ها می‌شوند. برخی صفات مثل اهل کتاب، مشرکین و ... پیوسته صفت و جایگاه منفی دارند و برخی از اشخاص مثل آمنوا و عملوا الصالحات صفات و جایگاهشان پیوسته مثبت است. برخی از واژه‌ها مثل اوتوالکتاب می‌توانند مثبت یا منفی باشند.

«اوتوالکتاب» منظور کسانی است که با کتاب آسمانی مواجهه شده‌اند.

رسول پیوسته مثبت است، خیر البریه همیشه مثبت است.

پس بینه می آید واژه های معرف اشخاص را از یک سو جایگاهشان را مشخص می کند و از سوی دیگر صفات و ویژگی هایشان را. یعنی اشخاص شما هم صفت دارند و هم جایگاه. یعنی رسول کسی است که «عند رب» است و رضایت خدا شامل حال اوست، همچنین «خشیت» دارد یا رسول کسی است که بینه دارد و جاری کننده امر است. پس هر کدام از آن ها یک سری صفات و یک سری جایگاه پیدا می کنند.

اگر بنا باشد ما در این سوره جستجو کنیم، یکی از موضوعات مهم همان چیستی، چرایی و چگونگی بینه است.



چیستی: محتوایی که دارد و منشأش کجاست؟

چرایی: چرا آمده است؟

چگونگی: چگونه انسان ها با آن مواجه می شوند.

اگر قرار باشد راجع به «حجّت» صحبت کنیم، این سوره مهم می شود. معنای اتمام حجّت و چگونگی آن (رسول و امر) در آن آمده است و منشأ آن هم «صحف» و «کتب» است. پس راجع به بینه صحبت خواهیم کرد. راجع به موارد دیگری هم می توانیم صحبت کنیم اما این مورد همه را پوشش خواهد داد.

کاری که بینه می کند، اصلاح تعاریف و هست و نیست‌ها و باید و نبایدها یا ارزش‌ها و یا اعتبارها.

بهترین کاری که می شود در این سوره انجام داد، «گزاره نویسی» است و این از همان آیه اول شروع می شود. این هم تمرین خوبی برای افرادی است که تفکر را خوانده‌اند و هم این که از طریق گزاره‌های ساده به بینه برسیم و اینکه چگونه می توانیم بینه‌های زندگی مان را مشاهده کنیم.

از همان آیه اول شروع به نوشتن گزاره‌های ساده کنیم؛ هر چند این شیوه برای برخی افراد بسیار جذاب و برای برخی کم جذاب باشد ولی به نظرم بد نیست که توجهی روی بحث گزاره نویسی روی این سوره داشته باشیم.

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱)

(۱) همه انسان‌ها پیوسته در معرض بینه قرار دارند و هیچ گاه هم منقطع نشده است.

(۲) هیچ انسانی نیست که در معرض بینه نباشد.

(۳) دو گروه است که ممکن است ادعا کنند در معرض بینه نیستند، اهل کتاب و مشرک.

قطعا اهل کتاب و مشرکین ادعا می کنند که چرا خداوند می خواهد ما را به جهنم بفرستد. پس به دلالت ضمنی دو گروه‌اند که در معرض بینه نیستند و این بعدا به عنوان نشانه است. کسی که به هر نحوی احساس کرد که بینه‌ای برای او نیست و در مقام اعتراض به پروردگار عالم قرار گرفت کفروا خواهد بود ولو این که مسلمان و اهل کتاب بوده باشد. یعنی اعتراض به نبود بینه شاخصی در کفر است، یعنی اگر از همین گزاره ۳ می فهمیم که خیلی آدم‌های نامردی هستند که مقابل رسول و خدا موضع گیری می کنند.

همه نکات بالا به عنوان دلالت ضمنی آیات است که دلالت مطابقی محسوب می شود.

یعنی این طور نیست که:

الف) کفروا از بینه منفک باشند و منفک نشان از استمرار دارد.

ب) کفروا دو دسته می شود، یا با صبغه توحید مشرک شدند (اهل کتاب) یا هیچ سابقه ایمانی نداشتند.

این نکات را قبل گزاره نویسی بدانیم. موقع گزاره نویسی تا گزاره ۱ نوشته نشود ۲ و ۳ نوشته نمی شود.

ارسال «رسل» ممکن است یک دوره فترت داشته باشد ولی رها نشده است تا آن که بینه بیاید.

به دلالت کلمه منفکین، افراد کافر، قبل از بیّنه، حین بیّنه و بعد بیّنه پیدا می کنند. چون همین که می گویند منفکین جدا نشدند، قبل و بعد و حین پیدا می کند.

فکر کنید همه انسان های روی زمین را از آدم (علیه السلام) تا خاتم (صلی الله علیه و آله) فرض کرده و راجع به همه انسان ها، همه بیّنه و همه دین فرض گرفته است. البته این را بعدا در گزاره های بعدی خواهیم گفت.

نکته: گزاره نویسی یعنی شما فقط باید آیه را ببینید و آیه را بنویسید و نبایستی خارج از آیه بنویسید.

۴) براساس این آیه خداوند سنت هدایت عام خود را بیان می کند.

آیه اول، نزدیک به حصر است، حصر فقط با «الّا» نیست. وقتی با «لم یکن» می آید حصر را ممتد می کند. یعنی می شود: «این است و جز این نیست». اتفاقی که می افتد این است یا انسان ها براساس بیّنه عمل می کنند یا خیر. آن هایی که براساس بیّنه عمل نمی کنند؛

۱) یا می دانند بیّنه را و عمل نمی کنند: شبیه فراعنه، ابلیس یا قارون

۲) یا نمی دانند بیّنه و عمل نمی کنند

آن هایی که نمی دانند بیّنه را و عمل نمی کنند:

- یا جهنم را می پذیرند، که منطقا نمی پذیرد. نوعا اگر کسی کافر باشد و در جهنم بگوید که درست است و این جهنم برای من حق است، یعنی استتکاف نکرده است و به نوعی ایمان بیاورد از جهنم نجات می یابد.
- رجال اعراف یکی از کارهایی که می کنند این است که یک عده کسانی که بیّنه را ندانسته و عمل نکرده اند را از جهنم عبور می دهند.

اما خاصیت «کفر» این است که نوعا افراد به دلیل خاصیت کفر، جزای خود را نمی پذیرند. انواع اعتراض ها در قرآن آمده است و کسی می تواند آن ها را استخراج کند.

• یا جهنم را نمی پذیرند.

حال گزاره های نوشته شده را به کاربرد در آوریم، قرار نیست گفته شود: مردم کافر نباشید و بروید قرآن بخوانید. بلکه بلافاصله باید قرآن را در خودم ببینم.

فرد در هر کاری یا براساس بیّنه عمل می کند یا براساس بیّنه عمل نمی کند.

یا بیّنه را می دانسته و عمل می کرده؛ یا بیّنه را نمی دانسته و عمل نمی کرده.

اگر نادانسته و بدون بیّنه بوده، به هر حال زمین می خورد و جزایش را می پذیرد. نمی گوید که خدا یا چرا نظام آفرینش را این طور قرار دادی که ما زمین بخوریم! یعنی به جای آن که آسمان و ریسمان به هم بیافد، قبول می کند که یک قانون یا بیّنه ای را نفهمیده است پس در عوض جبران می کند، کذا و کذا.

ولی نوعا انسان ها آن گونه اند که وقتی زمین می خورند زبان به اعتراض باز می کنند.

مهم: شکل کفر و بروز آن، شکل سوء ظن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱- با توجه آیه اول همان (در مرض بیّنه قرار دارند) - (یوسته)

۲- هیچ آن نیست که در مرض بیّنه نیاست.

۳- دور دهته این است ادبالتسبیح در مرض بیّنه نیست. (اعتراضی نبود بیّنه نمی در است)

۴- دلالت که متفیح افراد کافر قبل از بیّنه، صیغ بیّنه و بعد بیّنه برآوردند.

۵- براساس این آیه ضارده سنت هدایت عام خود را بیان می کند.

۶- آن آیه براساس بیّنه عمل می کند یا براساس بیّنه عمل نمی کند. آیه ای که براساس بیّنه عمل نمی کند یا براساس بیّنه عمل نمی کند یا براساس بیّنه عمل نمی کند. نوعا افراد بیّنه.

۷- شکل کفر در بروز آن - شکل سوء ظن به خداست.

۴۶

۴۷

﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲

در این سوره می‌گوید که اعتراف به «ذنب» در این جا مهم نیست زیرا که «سعیر» بود. اعتراف به ذنب از روی اصحاب سعیر بودنش است یعنی افکار و تخیلاتی که هم‌افزایی در تیره‌روزی دارد.

یک زمانی من زمین می‌خورم و می‌فهمم که زمین خوردم. می‌فهمم که چیزی را نمی‌دانستم که زمین خوردم و می‌گویم که پدر و مادرم مرا کلاس نبردند، پس این کار را خراب می‌کند بعد می‌گوید که چرا من چنین پدر و مادری داشتم، چرا باید اصلاً جامعه باید پدر و مادری داشته باشند که به بچه‌هایشان ظلم کنند و این سلسله افکاری است که حرمان و سوزش ایجاد می‌کند.

گاهی حرف خوبی در جامعه زده می‌شود اما کسی نمی‌شنود، پس ممکن است بینه باشد و کسی نبیند یعنی به رجوع او بر می‌گردد.

یک مرتبه شما می‌بینید سوره ادعایی می‌کند در حالیکه همه نظامات فکری ما خلاف آن را می‌گوید همه زندگی شخصی ما و دیگران طبق یک روالی دیگر است. طبق سوره مبارکه بینه حقایق کاملاً واضح و به نحوی که غیرقابل انکار است بیان شده است. حال اگر از تک‌تک شما پرسیده شود که آیا حقایق آن‌چنان که در سوره بینه می‌گوید در زندگی شما جاری است؟

۱. بله

۲. خیر

اگر بله، لابد همه زندگی شما براساس بینه است.

اگر نه، پس شما دیگر چرا!؟

یعنی هر طور که می‌رود به بن‌بست می‌خورد یا اینکه فرد می‌داند و عمل نمی‌کند. بینه این قدر واضح است که نیازی به کتاب و مشاوره نیست.

مشکلات زندگی وقتی برای انسان‌ها پیش می‌آید:

^۲سوره ملک، آیه ۱۱

۱) در منطق کفر به دنبال مقصّرهای آن می گردند.

۲) در منطق بینه به دنبال بینه‌ای که به آن عمل نکرده‌اند، می گردند.

«بینه» یعنی دلایل روشن و واضح برای داشتن کنش‌ها و واکنش‌ها.

بینه با وجود آشکار بودنش مانعی برای کفر است. در واقع بینه، منعی دارد. مثل این که کفر در تقابل مشاهده بینه است و این به آیه ۳ بر می گردد البته به آیه ۱ هم بر می گردد.

نکته‌ای که هست این است که با وجود این که کفر مانع از بینه است، بینه خاصیتش خروج فرد از حالت کفر است.

برخی از انذارهای قرآن مربوط به بینه است و شرط پذیرش انذار هم خشیت است؛ یعنی باید خشیت داشته باشد که انذار او را بیدار کند و اگر کفر داشته باشد امکان تاثیرگذاری انذار وجود ندارد.

خاصیت آن، این است که قبل از انذار است یا این که انذار مقدماتی است یعنی با وجودی که کافر است و بینه را نمی بیند اما به دلیل وضوح براهین کافی امکان خروج کافر را از کفرش محیا می کند. یعنی اگر کسی منطق بینه را نداشته باشد همه آن چیزی که انذار رسولان بوده است را قبول ندارد.

کفر به طور قطع مانع انذار است. انذار هم مانع نادیده گرفتن بینه است.

چیزی به نام پذیرفتن و نپذیرفتن

چیزی به نام دیدن و ندیدن

بینه که می آید ممکن است طرف او را نبیند، زمانی ممکن است، ببیند و بپذیرد، ببیند و نپذیرد و یا نبیند و نپذیرد.

در بینه، آشکاری است، کفر برانداز و به همین دلیل رهبران کفر با بینات مقابله می کنند. یعنی اگر مثلا رهبر کفری باشد چون این داستان را می داند به جای آن که کفر مردم را زیاد کند، می آید بینه را حذف می کند. برای همین طاغوت همیشه با ائمه (علیهم السلام) مقابله می کردند. زیرا اگر مثلا موسی (علیه السلام) ده ماه بین مردم زندگی کند باز هم هدایت می شوند. دعوی عالم در حوزه مهدویت سر این است که اگر امام زمان (عج الله تعالی فرجه) مجال حکومت پیدا کند به طور قطع کفر را از طریق بینه نابود می کند. به خاطر همین نمی گذارند که او زنده بماند. علت غیبت نیز همین است.

- ۸- بینه با وجود آتش بودنش مانعی چون کفر موجب نادیده رفتنش نشود.
- ۹- با وجود اینکه کفر مانع بینه است در حالتی که آن مانع کردن فرد از حالت کفر است.
- ۱۰- (بینه) باعث تألیف دهنده ترقه بین مردم در حصول توحید خداوند و توحید در هر توحید ترقه است به واسطه نادیده رفتن بینه بر روی بینه.

اگر کسی قائل به این سخنان نباشد به طور کامل همه انبیاء (علیهم السلام) را رد کرده است. بینه همیشه باید روشنایی و مقابل با کفر را داشته باشد؛ یعنی باید بینه بتواند سر کفر را به زمین بزند.

بنابراین گاهی بینات به معجزات اطلاق می شود. یعنی مواردی که غلبه‌ای داشته و وجه خاصی به جلوه الهی می داده است که نتوانند بت‌ها را به خدا ترجیح دهند.

بینه چیزی نیست که افراد آن را نبینند، بلکه آن را نادیده می گیرند. نوعا آن را از حالت بینه خارج می کنند؛ یعنی بینه بودنش را زیر سوال می برند مثلا می گوید: «هذا سحر مبین». رهبران کفر نوعا کاری می کنند که بگویند «سحران تظاهروا»^۳ وقتی فرعون شکست خورد، ساحران بینه بودن برایشان اثبات شد و ایمان آوردند و یک عده‌ای دیگر آن را نادیده گرفتند.

در طول تاریخ نیز این موضوع بسیار اتفاق افتاده است.

امام حسین (علیه السلام) وقتی برای بیعت نکردن با یزید حرکت کردند عده‌ای گفتند که امام دارد خروج می کند، این «خروج» به گونه‌ای است که از حالت بینه بودن خارج می شود. یعنی قیام نیست بلکه خروج است. پس رهبران کفر بینه بودن را ساقط کردند و دلیل هم آوردند. دنیایی‌اش کردند. با خانواده حرکت کرده پس خروج کرده است.

^۳ سوره قصص، آیه ۴۸

در واقع همه آن‌هایی را که راجع به حرکت اباعبدالله (علیه‌السلام) گفتند خارج کردن از بینه بود. به خاطر همین می‌شود که کسی بینه را ببیند و نپذیرد! اما نوع انسان‌ها وقتی بینه را می‌بینند، بینه خروج عمومی از کفر است.

به مناسبت سالروز انقلاب اسلامی:

بینه انقلاب اسلامی را چگونه می‌توان خدشه‌دار کرد؟

مخالفان انقلاب چگونه بینه بودن انقلاب را هدف‌گیری کرده‌اند؟

معادل‌سازی حکومت‌ها و همسان‌سازی آن‌ها. الان اگر کسی به تحقیق راجع به این بپردازد به نتایج زیادی خواهد رسید. ما الان اگر بخواهیم راجع به این موضوع صحبت کنیم که چگونه دستگاه‌های استکبار جهانی به شکل نفی بیانات عمل می‌کنند، دقیقاً اشاره آن‌ها روی این موضوع است. قدرت‌های انقلاب اسلامی را تحقیر می‌کنند. در واقع اگر فردی در این جمع بگویم که انقلاب اسلامی اعجازی در قلب‌ها ایجاد کرد، خیلی‌ها در دلشان می‌خندند و می‌گویند که توهم زده است. اما باید گفت اعجازی است که انقلاب اسلامی غدیر خم را برپا کرد، انتظار را نهادینه کرد، در واقع عبودیت الهی را مستقر کرد. حتماً می‌گویید مگر شما خبر از اختلاس‌ها و بدبختی‌ها ندارید! ولی وقتی فرد آن موارد را می‌بیند یعنی ظلمت را ندیده است.

سال به سال سخنان رهبری در ۲۲ بهمن، بیان بیانات است و بیانات نظام اگر مورد قبول و وفاق قرار گیرد، وحدت ایجاد می‌کند و هر اختلافی در حاکمیت نیز به خاطر فقدان وحدت در بیانات است.

گزاره آیه ۳:

بینه باعث تألیف و عدم تفرقه بین مردم در حول محور خداپرستی و توحید است و هر گونه تفرقه‌ای به واسطه نادیده گرفته شدن بینه بروز می‌یابد. حتی تفرقه‌هایی که در بین خانواده‌ها و اقوام و عشیره‌ها هست به دلیل فقدان بینه است. بینه عامل وحدت و تألیف است. سوءظن مساوی کفر است. ایمان یعنی اتکا و اطمینان و سوءظن یعنی عدم اتکا و اطمینان.

ساعت دوم

در خطبه فدکیه بخشی در مورد بینه بودن رسول مطرح شده است که در جلسات بعدی به آن خواهیم پرداخت.

نکته روشی در مورد گزاره‌نویسی:

وقتی یک سوره را گزاره‌نویسی می‌کنید طبیعتاً از یک آیه و حتی یک کلمه در یک آیه می‌توان گزاره استخراج کرد. در واقع برخی گزاره‌ها ناظر به آیه و برخی ناظر به واژه می‌باشد. در روشی دیگر می‌توان یک آیه را به عنوان آیه اصلی قرار داد و کل سوره را بر اساس آن آیه، گزاره‌نویسی کرد. مثلاً آیه یک را به عنوان محور قرار می‌دهیم و بقیه سوره را حول آن آیه و موضوع اصلی آن می‌نویسیم. اصل آیه ۱ اتمام حجت با کفار است و در تمام گزاره‌ها این اتمام حجت را در نظر می‌گیریم. یک‌بار این اتمام حجت با رسول اتفاق می‌افتد یا با امر یا با مشاهده عاقبت این‌ها اتفاق می‌افتد. یا نقش محوری رسول در بینه بودن را از آیه دوم بدست می‌آوریم و همه آیات را با این موضوع گزاره‌نویسی می‌توان کرد. یا آیه سوم را با موضوع نقش محوری کتب قیمه و احکام احیاگر انسان در صحف مطهره محور قرار می‌دهیم و همه آیات را با این موضوع بررسی می‌کنیم. در روش دیگر هر آیه را به طور مجزا گزاره‌نویسی می‌کنیم و بعد ارتباط بین این گزاره‌ها را کشف کرده و به هم مرتبطشان می‌کنیم. روش اول قدرت گزاره‌نویسی را بیشتر می‌کند.

گزاره‌نویسی کمک می‌کند مطالب سوره بهتر فهم شود و در فهم مطالب سوره، صفت عجله برداشته می‌شود. اگر کسی گزاره‌نویسی نکند زوایای سوره برایش مشخص نمی‌شود.

با موضوع آیه اول می‌خواهیم کل سوره را بررسی کنیم که در قالب یک تیتراژ یا یک سؤال می‌توان چنین گفت:

سوال: اتمام حجت در زندگی و برای هر کار به چه صورت تحقق پیدا می‌کند؟

عنوان: بروز اتمام حجت در زندگی و هر کار

سوال: امامت در هرزنده، در آهوما، چه مهره، به کس لای لسن؟ عنوان: بروز امامت در زنده، بر آهوما

ثمره بینه، حجت می شود.

بطور طبیعی در سوره بینه این روش گزاره نویسی مفید واقع می شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفِكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱)

رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً (۲)

فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳)

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴)

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶)

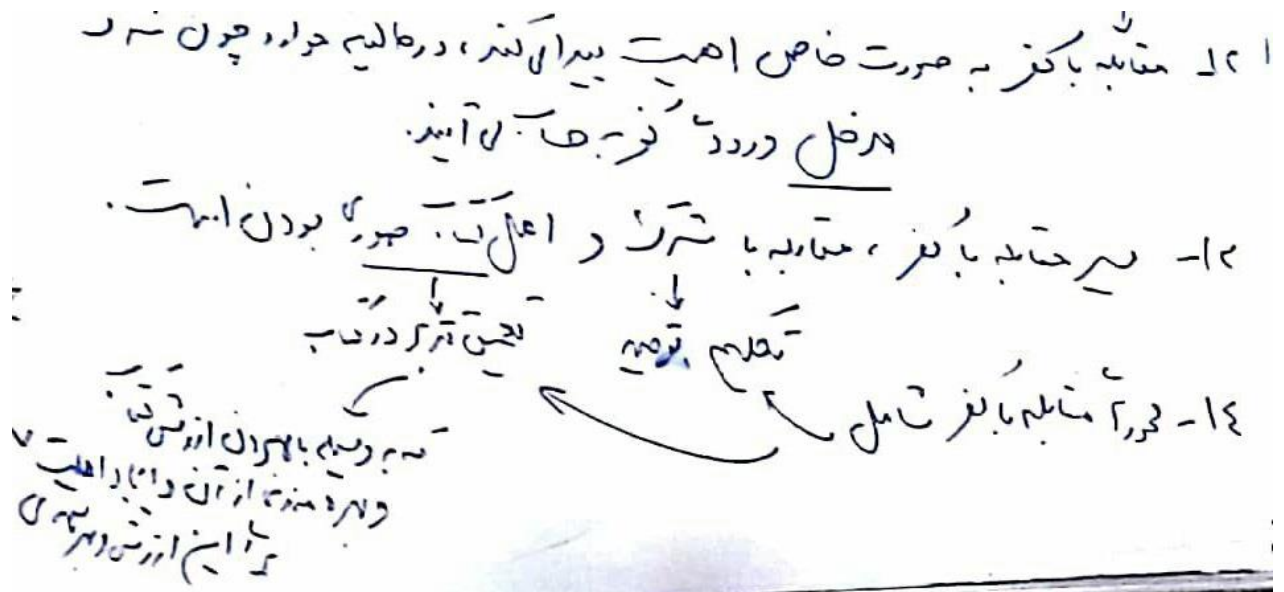
إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷)

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

۱۳- «کفر» نسبت به «شُرک» و امثال آن نقش کلیدی تری دارد. به گونه ای که می تواند انواع از آن منشعب شود. بالطبع مقابله با کفر به صورت خاص اهمیت پیدا می کند در حالیکه مواردی چون شرک مدخل ورودی کفر به حساب می آید. هدف کفر است اما مسیر از مقابله با شرک می گذرد.

۱۴- مسیر مقابله با کفر، مقابله با شرک و اهل کتاب صوری بودن است. مقابله با کفر سه تا محور پیدا می کند که شامل تعمیق تدبر کتاب و تحکیم توحید است. تعمیق تدبر در کتاب بوسیله بالابردن ارزش کتاب و بهره‌مندی از آن و ایجاد اهلیت برای این ارزش و بهره‌مندی.

(رسول من الله) یعنی رسولی که حرفی از خودش ندارد و همه حیثیتش حرف خداست. حیثیت رسالتش فقط توحید است. رسول من الله را باید در ارتباط با موارد قبلی بگوییم و این کار را سخت می کند.



۱۵- بینه‌ای که انسان‌ها را رها نمی کند تا به اتمام حجّت برسند، رسولی از جانب خداست. (حتی تاتیه‌هم البینه)؛ در این جا بینه مونث است و رسول مذکر. این باعث احتیاط می شود. این احتیاط باعث شده برخی بگویند که رسول را خبر یک مبتدای محذوف گرفته‌اند و گفته آن بینه رسولی است. می گویند بدل اشتغال است. برخی نپذیرفته‌اند بین این‌ها تمایز باشد و این بستگی به نگاه ادبی دارد. این جمله «بینه‌ای که انسان‌ها را رها نمی کند تا به اتمام حجّت برسند، رسولی از جانب خداست». چرا که رسول اطلاق عام می شود. رسول می شود فرستاده. کتاب و وحی متعلق رسول می شوند. رسول را جوری باید در نظر گرفت که بر روی معنای بینه قرار گیرد.

۱۶- رسول با تلاوت آیات صحف مطهره رسالت خود را در قبال انسان‌ها ایفا می کند.

۱۷- بینه بدون رسول در پیشگاه خداوند بی‌معناست.

۱۸- رسالت رسولان به واسطه بینه بودنشان جاودانه است.

۱۹- رسول خدا مستمراً در زندگی نوع بشر ظهور دارد. (یعنی وجود رسول منوط به وجود فیزیکی رسول نیست و این شأن بینه بودن رسول است)

۲۰- هر کسی هر عملی انجام می دهد یا با حضور رسول است یا بدون حضور رسول. رؤیت رسول در زندگی به عنوان بینه امری واضح است. (ندیدن رسول به دلیل عدم وضوح او نیست بلکه به دلیل بی توجهی نسبت به بینه است.)

۲۱- بروز بینه بودن رسول با تلاوت صحف مطهره امکان پذیر می شود. (بین تلاوت صحف و رسول و بینه رابطه ای مستقیم وجود دارد به نحوی که فرد به یکی از این سه معطوف شود و هر سه لازم و ملزوم یکدیگرند.)

در مرحله اول بهتر است مدل «این همان است» گرفته نشده. در هر لحظه زندگی ما باید رسولی باشد که «تلاوت» آیات کند و این کار را سخت می کند. بگوییم بینه از جانب رسول «ذکر» می شود. حتماً «ذکر» نفع دارد و «تلاوت» آیات سودش بیشتر از تلاوت نکردنش است.

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- ۱۵- بینه آن (ان) را (را) می نهند آیه (آیا) چه برسد رسول از جانب خداست.
 - ۱۶- رسول با تلاوت صحف مطهره رست خد در ادرجال آن (این) کند.
 - ۱۷- بینه بودن رسول در پیشگاه خداوند به مشافهت است.
 - ۱۸- رست رسول بینه بودن آن جا مانده است.
 - ۱۹- رسول خدا مستمراً در زندگی نوع بشر ظهور دارد.
 - ۲۰- رؤیت رسول در زندگی به عنوان بینه امری واضح است. (ندیدن رسول به دلیل وضوح ادنیست، بلکه به دلیل بی توجهی نسبت به بینه است.)
 - ۲۱- بروز بینه بودن رسول با تلاوت صحف مطهره امکان پذیر است.
 - (بین تلاوت صحف و رسول رابطه مستقیم و جدی دارد.)
 - هر سه لازم و ملزوم هم هستند.

در کار روشی گزاره‌های بدست آمده مشکلی ندارد. بدل اشتمال در اینجا بلیغ‌ترین حالت ادبی است. در آیات متعددی از قرآن می‌گوید که رسول با بینه آمده است. یعنی یک بخش مهم از بینه با رسول است. نمی‌خواهیم بگوییم بینه رسول هست یا نیست. بلکه می‌خواهیم نزدیکی این دو را تأکید کنیم. لذا بینه از جانب رسول است و منفک از او هم نیست. بینه از رسول جداست.

در این سوره بینه‌داری را اهمیت می‌دهیم و نه رسول‌داری را. بینه مقدم است. به نوع بشر می‌خواهیم بگوییم پس باید بینه را اول بیاوریم و بگوییم همه انسان‌ها باید بر اساس بینه عمل کنند. بعد دو تا سوال پرسیده می‌شود: ۱- بینه چیست؟ ۲- بینه را از کجا بیاورم؟ در سوال اول پاسخ رسول است و در سوال دوم که فرد دور است این می‌شود که برای دریافت بینه به رسول مراجعه کنید.

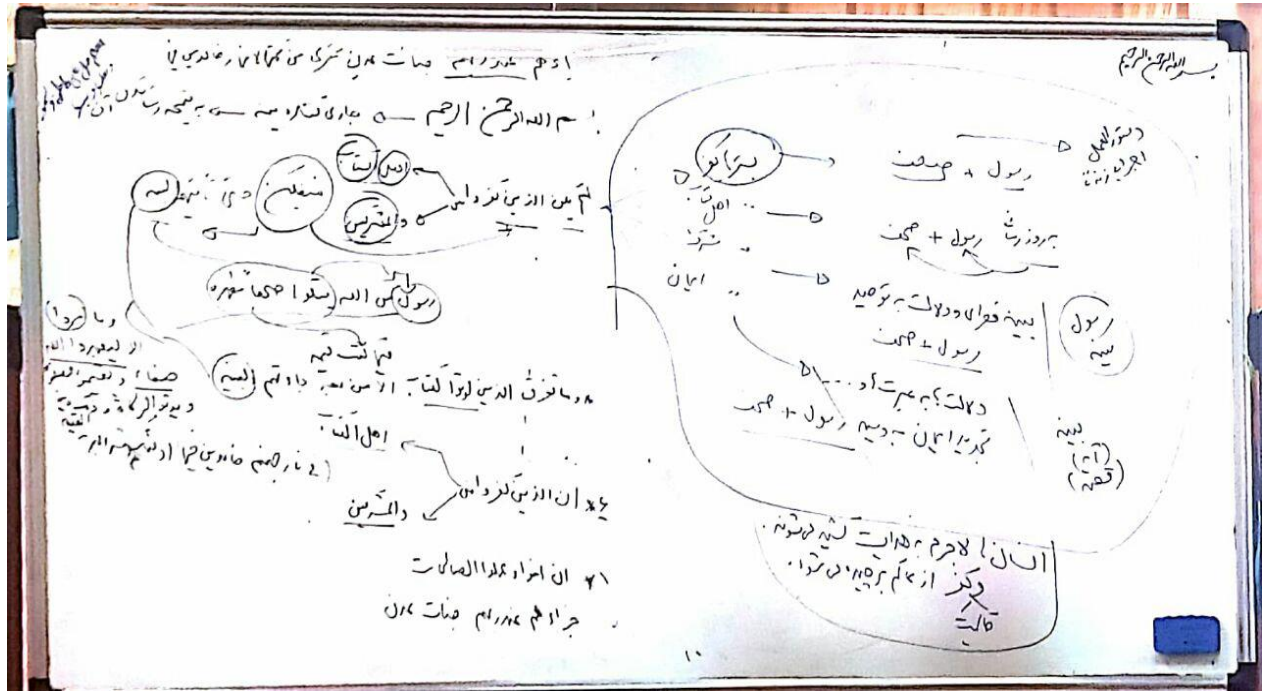
(رسول من الله) جواب مقدر می‌شود و همه عالم این را پرسیده‌اند که بینه ما هو؟ خیلی جالب است هر کسی هر سوالی راجع به بینه داشته باشد، جوابش (رسول من الله) است که (یتلوا صحف مطهره) است.

استفاده کسی که «خشیت رب» دارد، از سوره خیلی زیاد می‌شود.

بینه در واقع ابزار کفر شکن است. در عصری که کفر غلبه دارد، کفر شکنی بینه بروز زیادی دارد. رسول در مواجهه با کفر می‌شود «بینه» و در مواجهه با مومنین می‌شود «بشیر». بینه دلیل روشن است. این گونه می‌توان با سوره راحت ارتباط برقرار کرد و گفت که شما باید شبیه کفر نباشی و به قرآن مراجعه کنی و آن را همان‌گونه که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خواند، بخوانی. بلافاصله راه حل منطقی برای همه پیدا می‌کند. در همه جای عالم می‌توان این سوره را خواند. رسول را ببین که کتابش این است و چنین گفته است. بینه باید کفرستیز باشد و نه کفر برانگیز.

وقتی این آیات می‌آید، بسترها متفاوت می‌شوند؛ یک‌سری از بسترها بستر «کفر» هستند. یک بستر «ایمان» داریم که بیشتر حالت «نفاق» دارد و دو بستر «اهل کتاب» و «شُرک» هم داریم. «صحف» و «رسول» باید معرفی شود. برای بستر کفر مهم است که «کتاب» را به شکل «صحف» معرفی کرد و «رسولی» که دلالت می‌کند به دستورالعمل‌های زندگی و آیین‌نامه بدهد. اهل کتاب قبلاً کتاب و پیامبر داشته‌اند و باید رسول و صحف‌شان را به روزرسانی کنند و این وظیفه اهل کتاب است. اهل شرک دچار چندخدایی است و باید اول بینه فطری و دلالت توحید در او شکل بگیرد. در این جا نمی‌توان بر رسول و صحف دست گذاشت. اما کسی که به او توحید را می‌آموزد، باید از رسول

اصول را بگیرد و در واقع در این جا رسول بیّنه می شود. برای مومنین بیّنه دلالت به عبرت هاست و تجدید ایمان به وسیله رسول و صحف. و بیّنه برای اینان یا آیه است یا قصه.



طبق این سوره، انسان ها لاجرم به «هدایت» کشیده می شوند و حاکمیت «کفر» از عالم برچیده می شود. چرا که بیّنه بر کفر غلبه پیدا می کند.

«بیّنه» منفک نبودن انسان از هدایت خدا را اثبات می کند و «رسول» کسی است که منفک از صحف مطهره نیست. کشف انفکاک و تمایزها ما را به فهم بیّنه ها می رساند.

در مورد سوره مبارکه بینه جلسات گذشته مطالبی مطرح شد. این سوره از جهت این که نماینده «بینات» قرآن است، از سوره‌های مهم قرآن است. به دلایل آشکار و اتمام حجت‌ها، «بینات» گویند. به همین دلیل در روایات آمده است که اگر کسی منافق باشد، سوره بینه را نمی‌تواند بخواند یا حفظ کند. از خصوصیات این سوره این است که اساسا نفاق‌زدا است، که در ثواب سوره آمده است و نتیجه خواندن سوره «امنیت» داشتن است. به ویژه اگر کسی نسبت به حفظ دین خود ترس داشته باشد، این سوره در حفظ «دین» و دین‌داری خیلی مهم است.

مطالعه این سوره به شیوه گزاره‌ای صورت خواهد گرفت و در واقع با توجه به کم بودن تعداد آیات می‌خواهیم یک مدل پژوهش با سوره انجام دهیم و دنبال آن هستیم تا بدانیم که سوره با چه موضوعات و چه مسائل و چه گزاره‌هایی ما را آشنا می‌کند و مهم‌تر آن که بتوانیم موضوعات و مسائل و گزاره‌ها را بسط دهیم و به دنبال بسط و گسترش این مطالب و چگونگی این گسترش هستیم.

یک بار موضوعات را بر اساس درک اولیه خودمان از آیات استخراج می‌کنیم و بعد از هر آیه‌ای گزاره‌های آن را بدست می‌آوریم. سپس مجدداً به سراغ موضوعات آیات می‌رویم و آنها را بررسی می‌کنیم و بعد نظام موضوعات را برای سوره استخراج می‌کنیم. درک موضوعات آیه در بدست آوردن نظام موضوعات خیلی اهمیت دارد چرا که نظام موضوعات ارتباط‌دهنده ما با شبکه سوره‌هاست و ارتباط‌دهنده موضوعات کلیدی سوره با موضوعات کل قرآن می‌باشد. موضوعات کلیدی سوره با موضوعات کلیدی قرآن مرتبط می‌شود و می‌تواند ما را در یک بستر تعمیم و گسترش قرار دهد. در مجموع این که پژوهش‌های سوره‌ای می‌تواند در بسیاری از مسائل به ما کمک کند.

موضوع آیه اول: منفک نبودن افراد از بینه. (افراد در این جا اهل کتاب و مشرکین هستند).

موضوع آیه دوم: معرفی بینه به رسولی که تلاوت‌کننده صحف است.

موضوع آیه سوم: معرفی صحف به کتاب‌های قیّمه.

موضوع آیه چهارم: اشاره به قانونی که اتمام حجت بر همگان است.

موضوع آیه پنجم: از بالاترین امر دین قیمة می گوید.

موضوع آیه ششم: معرفی «الذین كفروا» از نظر جزا و شخصیت.

موضوع آیه هفتم: معرفی «الذین آمنوا» از نظر برترین خلق بودن.

موضوع آیه هشتم: تعیین جزای «الذین آمنوا» و شرط دریافت ایمان را مطرح می کند.

در یک نگاه ابتدایی، در ۸ آیه اول موضوع بندی اولیه را بدست می آوریم و با آن موضوعات پیش می رویم.

در قسمت دوم بنا شد گزاره ها را با شیوه مبنا بودن یک آیه و نوشتن همه گزاره ها با محوریت این آیه بدست آوریم. هر آیه ای رویکرد ما را برای گزاره نویسی مشخص می کند. هر آیه ای منظر و رویکرد ما را به سوره مشخص می کند و هر بار یکی از آیات، منظر ما در نگاه به کل سوره قرار می گیرد.

برای گزاره نویسی دو روش داریم. ممکن است یک بار یک آیه را بنیم و بعد گزاره های مربوط به آن را در بیاریم یا این که یک سوره را با یک آیه نگاه کنیم و گزاره ها را بر اساس آن آیه استخراج کنیم.

مثلا اگر کسی بخواهد برای سوره بقره گزاره نویسی کند، مثلا آیه «ذَالِكَ الْكِتَابِ لَأُتَّبِعَهُ»^۴ را به عنوان آیه محوری قرار می دهد و بقیه آیات را با این منظر می بیند. کسانی در برابر کتاب کفر کردند؛ «یا الذین كفروا»هایی که تقوا را در خود فعال نکردند. یعنی آیات را به نسبت آیه محوری که انتخاب شده، بررسی کنیم.

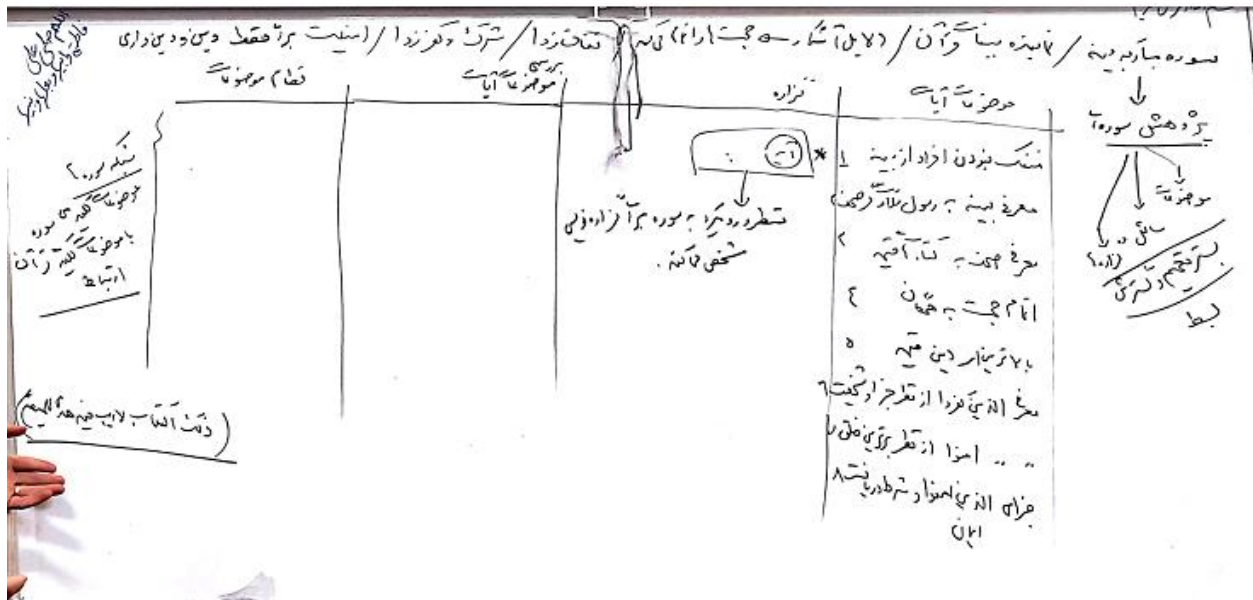
اما اگر بخواهم به طور مستقل گزاره آیه را بدست بیاورم، می شود «کسانی که کفر کردند برایشان مساوی است که انذار بشوند». به نسبت آیه محوری می شود «کسانی که به کتاب کافر شدند و در مقابل آن قرار گرفتند».

در سوره هایی که تعداد آیات کم است مثل سوره کوثر، گزاره هایی که از آیه در می آید مربوط به عطاء به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و راجع به «کوثر» است. وقتی به آیه دوم می رسد باید آیه دوم را در ارتباط با آیه اول گزاره نویسی کند، در برابر این عطایی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده است باید پیامبر (صلی الله علیه و آله) «صلاه» بگذارد و «نحر» کند. گزاره های هر آیه را بر اساس آیات دیگر می توان نوشت. خداوند در مقابل عطاء کوثر،

^۴ سوره بقره، آیه ۲

«شانك الابتر» را قرار داده است. دشمنی با پیامبر انسان را اعطای کوثر ابتر می‌کند. نماز و نحر در مقابل ابتر شدن است. یعنی همه را زیر مجموعه آیه قرار می‌دهیم و تحلیل می‌کنیم. ربط این آیه با آیات دیگر باید مشخص شود.

کشف نظام موضوعات بعد از بررسی مجدد موضوعات است.

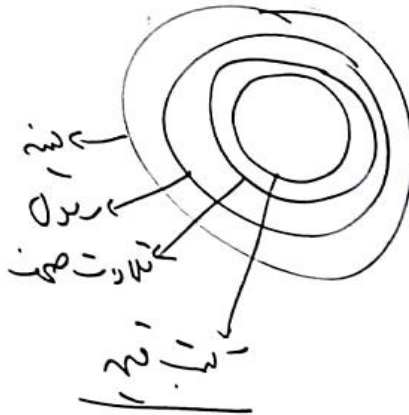


این خلاصه‌ای است از آنچه که امروز می‌خواهیم انجام دهیم. در جلسات گذشته، آیه اول، وسط قرار گرفت و برای آیه اول و دوم گزاره نویسی شد. خدا رها نمی‌کند کافرین را تا «بینه» برای آنها بیاورد. در آیه دوم معرفی کرد که بینه‌ای که گفته می‌شود «رسول» و کاری که انجام می‌شود «تلاوت صحف» است. پس خدا کافرین را که دو گروه هستند رها نمی‌کند مگر این که «رسولی» را که برایشان تلاوت صحف می‌کند می‌آورد و بعد رهایشان می‌کند.

آیه سوم می‌شود اینکه:

۲۲- خداوند اتمام حجت خود را بوسیله «کتب قیمه»، اقامه می‌کند.

فعلا نمی‌دانیم کتب قیمه چیست اما بینه‌ای که مطرح شد جنسش از کتب قیمه است. درست است که رسول می‌آید اما به مدل کتب قیمه، شکل پیدا می‌کند.



رسول صحف را تلاوت می کند. در واقع کتب قیمه‌ای که در صحف است را تلاوت می کند. زیرا کتب قیمه زیر مجموع صحف می شود. در واقع می شود بینه، رسول، تلاوت صحف و در صحف کتب قیمه است.

در واقع (مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ) را تلاوت می کند.

اتمام حجت خودش را با کتب قیمه که در صحف است و توسط رسول تلاوت می شود، اقامه می کند.

۲۳- معرفی بینه به کتب قیمه که در قالب صحف معرفی می شوند.

همه گزاره‌هایی که مطرح می شود همه در مقام اتمام حجت است یا از باب چرایی و یا چگونگی. وقتی بخواهیم دسته‌بندی کنیم می‌توانیم تیتربزیم که چیستی، چرایی و چگونگی اتمام حجت به کفار.

در گزاره‌نویسی خیلی مهم است که ذهن پراکنده نشود. آیه یک و آیه سه را داریم و مفهوم آیه یک مشخص است.

۲۴- کتب قیمه منجر به انفکاک انسان‌ها از هم می شود.

۲۵- کتب قیمه در راستای اقامه بینه می‌باشد. بنابراین هرچه در مورد بینه گفته می‌شود و آثار آن در مورد کتب بینه قابل بررسی است و نه قابل انطباق. این‌ها پیچ‌های گزاره‌نویسی است. رسول، رسول است و قیمه، قیمه است. فقط می‌توان گفت این‌ها با هم در ارتباط هستند و می‌توان این ارتباط را بررسی کرد.

کتب بینه ابزاری در دست رسول است.

۲۶- تفصیلی شدن بینه که با تلاوت صحف توسط رسول انجام می شود به عهده کتب بینه است.

۲۷- کتب قیمه از حیث قیمه بودنشان، بینه می شوند. کتب را مطلق نیاورده است و قیمه بودن کتب در نقش بینه ای آنها، نقش تعیین کننده ای دارد و محوری است.

سوره مبارکه بینه / بینه بیست و نهم / دلایل آشکاره جهت اقامه آن است / تحت زدا / شرک و کفر زدا / است بر اقصای دین و دین داری

۱۲- خداوند اما کتب خود را به وسیله کتب قیمه اقامه نموده.

۲۴- معجزه بینه کتب قیمه که در قالب کلمه تلاوت می شود.

۲۵- کتب قیمه منجز است آنکه از هم جدا شوند.

۲۶- کتب قیمه در ران کتب بینه است. بنا بر هر چه در سوره گفته شود تا آن در رابطه با کتب قیمه قابل بررسی است.

۲۷- تخصیص زمین بینه که با تلاوت صحف توسط رسول انجام می شود به همراه کتب قیمه است.

۲۸- کتب قیمه از حیث قیمه بودن آن زمین می شوند. بنا بر این قیمه بودن کتب در نقش دینه آنها خوراک است.

آیه اول
+
آیه دوم
+
آیه سوم

۲۸- کتب قیمه که عبارتند از اوامر و نواهی (این نکته بر اساس مفهوم کتب است) محکم الهی که منجر به انفکاک شبه نظام های شرک و کفر و اهل کتاب می شوند.

سوره مبارکه بینه / بینه بیست و نهم / دلایل آشکاره جهت اقامه آن است / تحت زدا / شرک و کفر زدا / است بر اقصای دین و دین داری

۱۲- خداوند اما کتب خود را به وسیله کتب قیمه اقامه نموده.

۲۴- معجزه بینه کتب قیمه که در قالب کلمه تلاوت می شود.

۲۵- کتب قیمه منجز است آنکه از هم جدا شوند.

۲۶- کتب قیمه در ران کتب بینه است. بنا بر هر چه در سوره گفته شود تا آن در رابطه با کتب قیمه قابل بررسی است.

۲۷- تخصیص زمین بینه که با تلاوت صحف توسط رسول انجام می شود به همراه کتب قیمه است.

۲۸- کتب قیمه از حیث قیمه بودن آن زمین می شوند. بنا بر این قیمه بودن کتب در نقش دینه آنها خوراک است.

۲۸- کتب قیمه در عبارتند از اوامر و نواهی (این نکته بر اساس مفهوم کتب است) محکم الهی که منجر به انفکاک شبه نظام های شرک و کفر و اهل کتاب می شوند.

آیه اول
+
آیه دوم
+
آیه سوم



هر جایی که پیرو و رهبر سطحش بالا باشد می شود اهل بیت (علیهم السلام). چون اهل بیت (علیهم السلام) نه رسول اند و نه جدای از رسول هستند. بلکه پیروان عین رسول اند و هر جا در مورد حد کامل مثبت در قرآن صحبت شد یعنی اهل بیت (علیهم السلام) را مطرح کرده است. یعنی حد رهبر و پیرو را در هم ادغام می کند. بحث تدبری این است که منطقه صحبت جایی است که مؤمن هم جزئی از رسول می باشد. حتی در یک جایی که ولی امر وجود ندارد اما ولایت امر وجود دارد، او نقش «خیر البریه» را مطرح می کند.

دلالت ضمنی یعنی بطور طبیعی مفروض در آیه است. دلالت مطابقی یعنی از مفهوم آیه استنباط می شود.

«منفکین» از چی؟ انفکاک از بینه. بعد اثبات می کنیم بینه، «رحمت» است. «الذین کفروا» که دو دسته هستند، منفکین عن البینه هستند.

باید در عرف قرآن ثابت شود که هر جایی که بینه آمده است آیا مربوط به اتمام حجت است؟ اگر چنین باشد می توان این را اثبات شده در نظر بگیریم که بینه برای شبه نظامات کفر می آید.

گزاره های ۲۴ و ۲۸ را فعلا با علامت سوال می پذیریم تا ببینیم در انتها به چه چیزی می رسیم.

منشاء اشتباه: لم یکن منفکین را نباید منفکین از هم بگذاریم. این منظور آیه نیست. منفکین از هم نیست بلکه منفکین از بینه است.

این که می گویند این ها رها نشده اند و بعد رها شده اند، باز هم این معنا مورد نظر نیست. به ازای آمدن حجت، عذاب هم آمد. آن هایی که بینه برایشان نیامد می توانستند توجیه کنند که ما بینه نداشتیم و از عفو خدا استفاده کنند اما وقتی بینه آمد دیگر توجیهی از آن ها قابل قبول نبود. اتفاقا رها نمی شود و امتحان هایشان بیشتر می شود. کشوری قانون

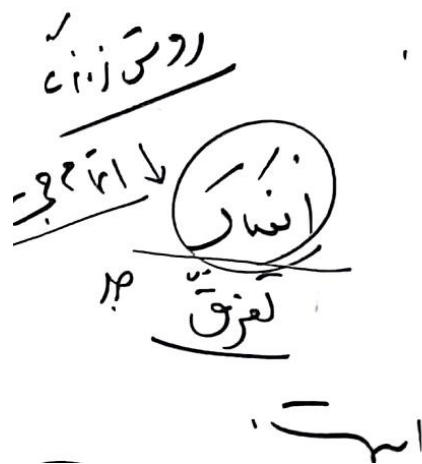
سوره بقره مینه / یائینه بیان قرآن / دلایل آشکاره حجت اراعه / اختلاف زود / شرف فرزندان / اسنت بر صفت دین و دین داری
 آیه اول : با آمدن مینه بیکه با استوار مینه ازین نودا به امان کتاب بیدین نودن دلایه حردتلا ایح شان را نکر نودن
 آیه ۲۱ : (با سرمایه هم بهتر است دلی نمی توانه در جود یعنی نعت را انکار کند. و نمی توانه از بساط عودس را با آن قطع مینه و مینه)
 ۲۱- تفرق در امری آقیا رکاد است
 پس از هم امتک مینه برود بیدر کند
 افراد از
 تسبیح از زودان د
 در اختیار
 ۲۲- در اصطلاح تخرق کت که در موازیه بتا بر کار رفته اند صورتی تخریبی ایح ایح تفرق سنت هیئت تاریخ است
 مبرانه نازاد از اصل دردت همه (امت و صله)
 خویش (کتاب)
 ۲۳- هر کس که در موازیه بتا دردت روحها رسول ندانم بانه، در خود را از جبرین و قدرت عالم (توحید) صبار د، است
 در

اختلاف کردن امری عملیاتی و تفرق امری نتیجه‌ای است. در اختلاف فرآیند وجود دارد و در تفرق کلی‌تر است. در تفرق ممکن است به خیلی‌ها اگر بگویید که در مواجهه با کتاب هستید، شاید قبول نداشته باشد. اگر به همه مردم عالم بگویید قرآن برای همه شما نازل شده است و خداوند عالم شما را «اوتوا الکتاب» می‌داند، اولین انکار صورت می‌گیرد و این اولین تفرق است که مربوط به این است که ما هیچ نسبتی با قرآن نداریم. اختلاف مربوط به زمانی است که کتاب وارد جامعه می‌شود و فرد نمی‌خواهد در معرض احکام کتاب قرار گیرد.

رویه رسول مجموعه شئونات رسول در تبیین بینات و در تلاوت آیات و اجرای آن است.

زندگی خود را با رسول هماهنگ کنید یا همانند کنید. همانندی برای ما ملموس‌تر است. رسولی را در نظر بیاوریم و زندگی‌اش را ببینیم. برای جدا نشدن باید کاری را که او انجام داده است انجام داد و این با مفهوم مینه بودن بیشتر سازگاری دارد و این حرف را به همه عالم می‌توان زد. اگر بگویید با رسول، بلافاصله می‌گوید رسولتان را زنده کنید تا من هم با او باشم.

انفکاک و جدا شدن و تفرق در دو آیه آمده است. یک بار می‌گوید این‌ها منفک نشده‌اند تا مینه آمده است، بار دیگر می‌گوید این‌ها تفرق پیدا نکرده‌اند تا مینه آمده است. در تکوین زندگی انسان حتما اتمام حجت می‌شود که می‌شود منفکین و در تشریح زندگی اختیار حاکم است و تفرق صورت می‌گیرد. تفرق را با «جاء» آورده است و منفک را با «تأتی» آورده است و این تغییر واژه‌ها، قطعیتی را نشان می‌دهند.



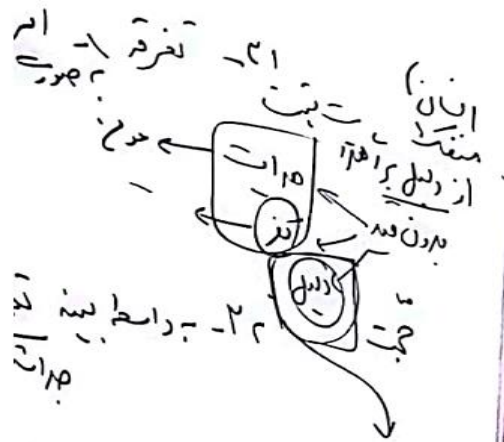
عدم انفکاک از بینه یعنی جدا نبودن از بینه. «انفکاک» یعنی جدا شدن. «فک» یعنی رها شدن. هر کسی حتما با قید بینه در زندگی اش، زندگی می کند. انسان حتما با بینه است و مطلق نیست. خداوند انسان مطلق را آن قدر نگه می دارد تا به بینه مقیدش کند. کار بینه ارائه هدایت است. همه انسان ها مقید هستند به قید بینه.

انسان بی قید نیست و حتما برایش دلیل هست یا به آن اعتنا دارد یا بی اعتناست. عدم اعتنا به دلیل و حجت، او را به کفر می رساند و جدا از حجت می ماند.

انسان ها منفک از دلیل برای هدایت نیستند. اگر اعتنا کرد می شود مؤمن و در غیر این صورت می شود کافر.

«حتی»، مثل «الاً» است. «حتی» در این جا اتمام حجتی است و خاص است.

خداوند زندگی انسان را تمام نمی کند تا آنکه حجتش را برساند. این رها نکردن یعنی چی؟ یعنی هم حجتش را پیشین و لازمین و پسین، پیوسته می رساند چون رهایشان نمی کند. یعنی انسان از بینه خالی نیست، در هیچ حالی.



این سوره پیوسته می‌گوید رسول آمد. هیچ بشری از ابتدای آدم (علیه‌السلام) تا زمان خاتم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نمی‌تواند ادعای بی‌بینه بودن بکند.

انسان چشم بینه‌بین دارد، ادارک بینه‌شناس دارد، ساختار هماهنگ با بینه دارد، چشم جدای از بینه، ادارک جدا شده از بینه دارد و یک روحیات و حالات جدا از رسول دارد. من فعل و حرف و کارم و ..، با رسول هماهنگ نیست. اشکالی ندارد، خالد در جهنم می‌شوی! بی‌توجهی به بینه انسان را به بدترین جنبه تبدیل می‌کند.

انسان در این سوره جدا از دلیل نیست چه برسد که دلیل برایش بیاید. گویی برای انسان دو حیثیت قائل شده است. انسانی که دارای بینه است و انسانی که دارای بینه‌ای مضاعف بر بینه قبلی است. فضایی را ترسیم می‌کند که از بینه جدا نیست تا بینه‌ای برایش نازل شود. کسی که می‌رود دزدی برای کار خودش بینه‌ای ندارد چه برسد که پلیس او را بگیرد! هر انسانی برای موحد شدن، نیاز به بینه دارد و خدا او را از بینه جدا نکرده است تا بینه برایش بیاید. انسان سطوحی از بینه را دارد که بینه خاص، اتمام حجت بیشتری می‌کند.

ساعت دوم

در آیات قرآن داریم که (یس و القرآن حکیم...)، در جاهایی از قرآن می‌گوید «نذیری» نبوده در مقطعی و در جاهایی دیگر می‌گوید همیشه نذیری بوده است. جمع این دو حرف چگونه است؟

سطح «انذار» متفاوت است و سطح «غفلت» هم متفاوت است. سطحی از غفلت حتماً با «کتاب» خاتم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برداشته می‌شود.

آنها منفک از «بینه» نبوده‌اند. همین که واژه «اهل کتاب» می‌آید یعنی آنها دارای بینه بوده‌اند. حتی «مشرکین منفک» از اهل کتاب بوده‌اند و کنار این مشرکین موحدینی مانند حضرت عبدالمطلب (علیه‌السلام) زندگی می‌کرده‌اند. دین حنیف ابراهیمی جاری و ساری بوده است ولی مشرکین شرک را انتخاب کرده‌اند.

انذاری که در این جا به آن پرداخته می‌شود در مورد ساختارهای حکومتی است. هیچ وقت زمین خالی از حجت نبوده است و این در روایات مختلف آمده است. در این سوره به بینه قوی‌تری اشاره می‌کند که شبیه بینه‌های قبل هم

می‌باشد. یعنی قبلاً هم همین‌طور بوده است و اتفاقاً «صحف» بوده است. توصیفات برای پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌آورد که همان توصیفات پیامبران (علیهم‌السلام) قبلی است. بحث بینات که در سوره‌های آل عمران و بقره مطرح می‌شود، پیرامون موضوع «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^۵ است.

قاعده همین بوده است که همیشه بینه مضاعفی می‌آید. بینه‌ای آمده و مردم به هر دلیلی از آن غافل شده‌اند و بینه قوی‌تری آمده است.

ساختار سوره بینه در واقع ساختار بینه مضاعف است نه بینه صرف. در واقع بینه پس از بینه است.

پس از گزاره‌نویسی تک‌تک آیات می‌توان به مدد الهی ارتباط بین آیات و در نهایت سوره را فهمید. در ادامه مطالعه سوره آیه یک را با ۴ آیه باقیمانده بررسی می‌کنیم.

آیه ۱ با آیه ۵: اتمام حجت با بینه + دین‌قیمه

آیه ۱ با آیه ۶: اتمام حجت با بینه + ویژگی کفر و عاقبت

آیه ۱ با آیه ۷: اتمام حجت با بینه + ویژگی اهل ایمان

آیه ۱ با آیه ۸: اتمام حجت با بینه + ویژگی و عاقبت اهل ایمان

^۵ سوره بقره، آیه ۲۸۵

آیه ۵	اتمام حجت بینه + دین قیمه
آیه ۶	اتمام حجت بینه + درنگ فقط دعا
آیه ۷	اتمام حجت بینه + درنگ اهل ایمان
آیه ۸	اتمام حجت بینه + درنگ رانگ اهل ایمان

باید در هر کدام از این موارد دقت شود و رابطه‌های این موضوعات مشخص شود. ممکن است برای هر کدام فقط یک گزاره بیاورید، اشکالی ندارد.

آیه ۱ با آیه ۵: اتمام حجت با بینه + دین قیمه

گزاره مربوط به این بخش:

- خداوند اتمام حجتش را بوسیله دین قیم بیان می‌کند.
- دین قیمه را با انحصار اوامر در عبودیت خالصانه حنیفانه و اقامه زکات و ایتاء زکات پیوسته معرفی می‌کند. خداوند بوسیله دین قیمه اتمام حجت می‌کند.

سوره بقره ۱۰۵
 آیه ۵
 اتمام حجت بینه
 +
 دین قیمه
 - خداوند بوسیله دین قیمه خود با مردم اتمام حجت را تمام کرده و دین قیمه را با انحصار اوامر در عبودیت خالصانه حنیفانه و اقامه زکات و ایتاء زکات پیوسته معرفی می‌کند. بنا بر این آیه از کارزار دین قیمه اتمام حجت است.

(جاء تهمة البینه) در واقع تبیین بینه است، دارد می‌گوید که تفرق از چه چیزی ایجاد شده است.

محتوای بینه چنین است.

- خداوند بوسیله دین قیمة خود با مردم اتمام حجت می کند.

دین قیمة، بینه نیست اما کارکرد دین قیمة بینه است. مثل فعل یک انسان است. من وقتی غذا می خورم، غذا نیستم ولی غذا می خورم. کارکرد دین، بینه بودن است. در واقع بینه را با دین قیمة مساوی نیست چرا که ممکن است بینه یا دین قیمة بزرگتر باشد اما کاری که دین قیمة می کند حتما بینه است، مثل صفت و موصوف یا مضاف و مضاف الیه است. شما برای صف و موصوف می توانید در انتهایش، یک «است» بگذارید: گل زیبا است. ولی برای مضاف و مضاف الیه نمی توانید این را بگویید، مثلاً؛ در خانه است. ولی کارکردش در این است که با خانه ارتباطی دارد، این ها جنبه های اضافه و قیدی دارند نه جنبه های توصیفی. دین قیمة مثل رسول نیست.

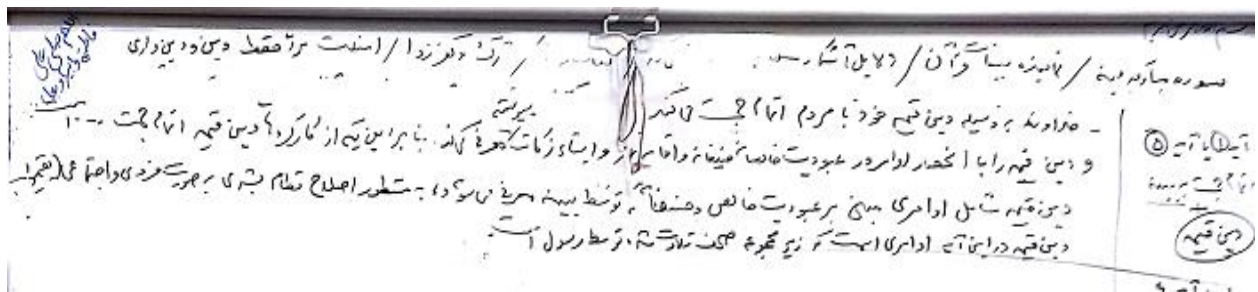
«عبودیت» مقصد است و «امر به عبودیت» حجت است.

انسان هیچ گاه از دین قیمة منفک نیست.

یکی از کارکردهای دین قیمة اتمام حجتی است که (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... (۱)) است. دین قیمة شامل اوامری است مبنی بر عبودیت خالص و حنیفانه که توسط بینه معرفی می شود به منظور اصلاح نظام بشری به صورت فردی و اجتماعی.

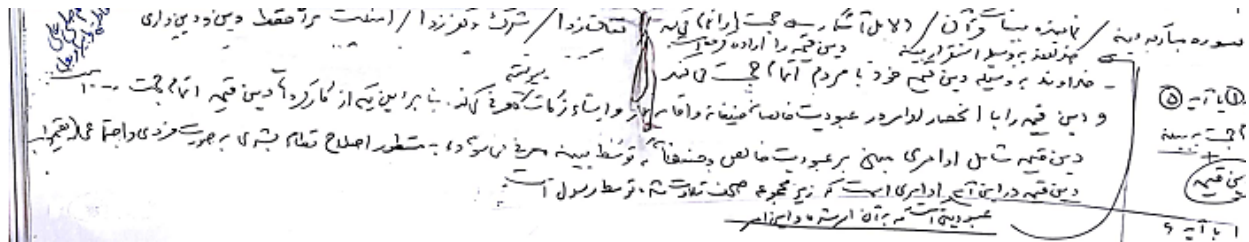
برخی از حد وسطها در گزاره نویسی واضح است و لازم نیست آورده شود. در یک زمان گزاره نویسی برای کشف است که در کشف گاهی برخی حد وسطها را ممکن است رها کرده و جلو برویم و این هیچ اشکالی ندارد اما باید این حد وسطهای رها شده در ذهن مخاطب امکان وقوع داشته باشد.

- دین قیمة در این آیه اوامری است که زیر مجموعه صحف تلاوت شده توسط رسول است.



اگر بگوییم «ذلک» به دین قیمة باز می‌گردد، «امر» زیر مجموعه صحف «تلاوت» شده توسط رسول است. اگر این حرف را قبول کنیم گزاره قبلی می‌شود:

- خداوند اتمام حجت کرده است و انسان‌ها به دین قیمة منتظم می‌شوند. مقصد از بینه دین قیمة است.
- خداوند بوسیله استقرار بینه دین قیمة را اراده کرده است.



واژه دین ممکن است هم رفتارهای فوتونی داشته باشد و هم صوتی، مثل نور می‌شود.

(ما امروا) در راستای آیه قبل و (جاءهم البینه) است.

«بینه» و «جاءهم البینه» و «تأتیهم البینه» با هم تفاوت دارند.

اگر «بینه» و «جاءهم البینه» را ببینیم، نتیجه استقرار بینه بیان امر به عبودیت و اقامه دین قیمة است.

باید به ما امروا نقشی بدهیم نسبت به کل آیات. اگر او و او حالیه بگیریم می‌شود: در حالی که بینه به آنها داده شد تفرق ایجاد کردند. در هر حالتی که بگیریم «جاء البینه» با «تأتیهم البینه» تفاوت دارد. نتیجه استقرار بینه بیان امر به عبودیت است. اگر کسی بگوید با «جاءتهم البینه» چه اتفاقی برای انسان‌ها افتاد، امر به عبودیت و نماز و زکات آمده است. یا بگوییم منجر به دین قیمة شده است. که در هر دو صورت حرف درست است. چه بگوییم منجر به دین قیمة و چه بگوییم به عنوان دین قیمة رخ داده است، در هر دو صورت درست است.

فعل‌های ثبوتی و اثباتی آورده است. در دو حوزه تکوین و تشریح آورده است. مراتب را تغییر می‌دهد اما نه به آن شکلی که در ذهن می‌پرورانیم بلکه جور دیگری این تغییر را ایجاد کرده است. تناظر را باید از خود آیه گرفت. وقتی می‌گوید «تاتی» دیگر کاری به آن چه در ذهن داریم نداشته باشیم و بگوییم به آمدن پیوسته بینه‌ها در طول تاریخ بشریت اشاره دارد و این که خداوند هیچ گاه زمین را از حجت خالی نگذاشته است.

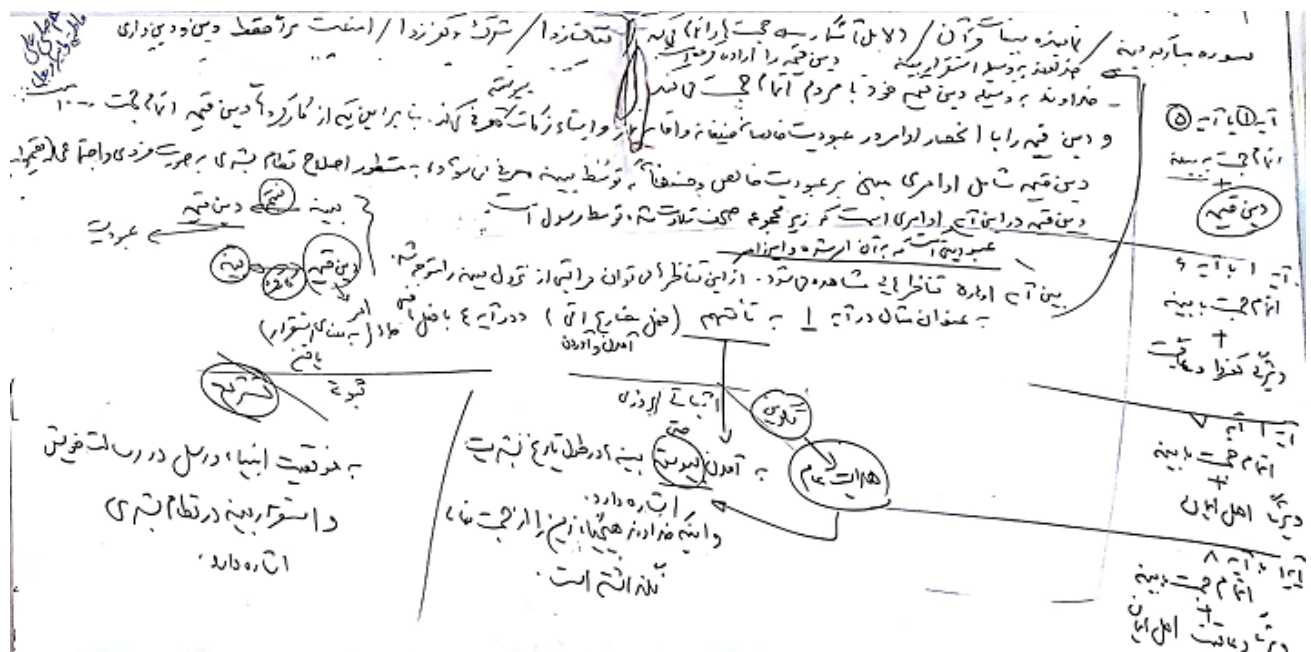
و در جاء این گونه است که به موفقیت انبیاء و رسول در رسالت خویش و استقرار بینه در نظام بشری اشاره دارد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دین جدیدی نیاورد و همین بود که بود.

در آیه یک هدایت را عام کرده است در آمدن پیوسته بینه و در آیه چهار بحث را تشریحی کرده است.

در مقام بینه کار تمام شده است و استقرار پیدا کرده است.

امام زمان (علیه السلام) بنا نیست دین جدیدی بیاورد بلکه دین جاء را بسط می‌دهد تا جلوی تفرق‌ها را بگیرد.



برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمائید.

امروز نیتی را در نظر بگیریم و به سوره بینه پردازیم، به یاد حضرت صدیقه طاهره (علیهاالسلام) با ذکر یک صلوات.

بنا شد گزاره‌ها را بر اساس آیات پیش ببریم:

۳۵- بر اساس آیه مبارکه ۶: کار بینه خارج شدن انسان از شرالبریه است. انسان را از حالت بدترین بریه بودن، خارج می‌کند و سوق دادن به خیرالبریه شدن.

۳۶- کار بینه خارج شدن انسان از نار جهنم است و سوق دادن او به رضایت از پروردگار است.

۳۷- کار بینه خارج شدن انسان از کفر است و سوق دادن او به ایمان و عمل صالح است.

۳۸- کار بینه این است که انسان به کمال مورد انتظارش دست پیدا کند و از سقوط در ورطه‌های هلاکت نجات پیدا کند.

۳۹- انسان از بینه‌های عمومی برای رسیدن به این کمال جدا نبوده و نیست و در عین حال بینه‌های قوی‌تر و مستحکم‌تری نیز برای او پیوسته می‌آید.

۴۰- توجه به بینه به دلیل منافی که در آن قرار داده شده است، وجوب عقلی است.

۴۱- کفر بعد از بینه فرد را شرالبریه می‌کند و امید به خیرخواهی در فرد را از بین می‌برد. کفر بعد از بینه شدیدتر از کفر قبل از آن است.

۴۲- وجود بینه به دلیل اتمام حجت کردنش منجر به تویخ و عذاب می‌شود.

۴۷- اگر فردی احساس می کند هنوز به بینه نرسیده است لازم است خشیت را در خود فعال کند. این فرد باید بداند که خداوند او را رها نمی کند تا این که بینه اش را برایش بفرستد.

«خشیت» درونی است و این است که فرد تمایل به شنیدن حرف درست دارد. این گزاره را می توان به همه انسانها در هر شرایطی گفت. این حرف برای کسانی است که می گویند: من برای کارهایم بینه ندارم. راه آن ایجاد خشیت در خود است؛ برای مثال برای دختری خواستگار می آید و نمی داند که باید چه کند. باید خشیت را در خود فعال کند و این فعال کردن به دعا و نماز خواندن نیست، بلکه در برابر حرف های مادر خشیت داشتن و پذیرش ایرادهای اوست. خشیت به معنای اضطراب و اضطراب نیست بلکه وقتی از کسی ایرادی در مورد خودش می شنود، مشتاقانه می پذیرد. برخی از ایرادهایی که به فرد تذکر داده می شود، قابل معاوضه با پول نیست و برای برخی ایرادها باید هستی اش را بدهد تا بفهمد! اگر کافر هم باشی، خشیت که می توانی داشته باشی. اگر خدا احتمال اثر نمی داد برای (الذین کفروا) که بینه نمی فرستاد!

خشیت امری است که بر اثر «علم» ایجاد می شود و در واقع فهم عظمت است. خشیت فقط فطری نیست و آموزش دادنی است. در کشورهای خارجی می بینید که در برخی از شهرها مردمش سرکش نیستند. این نشان می دهد خشیت را در سیستم آموزشی به آنها آموزش داده اند. خشیت در واقع انعطاف پذیری است. لجاجت بازی نکردن است. «کفر» نیز خودش تقسیم بندی دارد. بعضی از نظامات کفر در ذات خودشان ضد خشیت هستند و مردم خود را سرکش بار می آورند. این که در آمریکا دانش آموزی بعد از اخراج با اسلحه به سراغ بقیه می رود، در واقع نتیجه یک نظام آنتی خشیت است. در کشورهای شرقی سریع حرف حق را می پذیرند. علت شیعه شدن مردم در این منطقه نیز همین است. کتاب «شب های پیشاور» را بخوانید و ببینید که چگونه فردی با صحبت کردن، افراد بسیاری را شیعه کرده است.

- ۴۵- خداوند از بیرون بینه و از درون قیبت را عامل رضایت فرد، (هرایب) قرار داده است.
- ۴۶- بینه نفسی رسول و صیبت نفسی پیغمبر رسول را اینست: در آن سواحه این دو هرایب رخ دهد.
- * ۴۷- اگر زده هنوز به بینه نرسیده است لازم است قیبت را در خود فعال کند. این زده باید بداند که خداوند او را رها نمی کند تا این که بینه اش را برایش بفرستد.

آدم‌های استدلالی با این مفهوم رایج، ضد خشیت هستند. رواج استدلال به معنای این که یاد بگیریم چگونه چیزی را اثبات کنیم و این نوعا مقابل خشیت است. این مسئله استدلال در خانواده‌ها خیلی وجود دارد و بچه‌ها حرف‌های والدین را با استدلال ثابت می‌کنند که اشتباه است و این خوب نیست.

خانواده‌هایی که در آن‌ها استدلال به جای پذیرش‌های به ظاهر غیرمنطقی قرار می‌گیرد، به سرعت به سمت اختلاف‌های شدید پیش می‌روند. در بسیاری از مواقع باید بدون تحلیل گذشت.

آیه ۲: رسولی من الله است. که همه هویت رسول از من الله بودنش است که (یتلوا صحف مطهره) است. این آیه را با آیات دیگر بررسی می‌کنیم.

آیه ۳: کتب

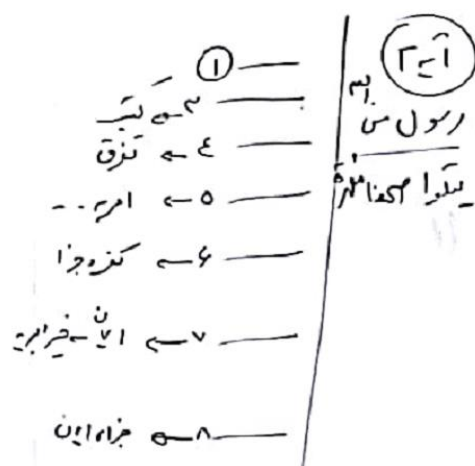
آیه ۴: تفرق

آیه ۵: امر

آیه ۶: کفر به جزاء

آیه ۷: ایمان و خیرالبریه

آیه ۸: جزاء ایمان



۴۸- اگر از بینه رسول اعراض شود به سایر بینه‌ها هم بی‌اعتنایی شده است.

از کجا بفهم که این رسول است و صحف مطهره را می‌خواند؟ پاسخ این مشکل از خواندن آیه دو با آیه یک بدست می‌آید. دقت شود که از اینکه آیه را محور قرار می‌دهیم نسبت به گزاره قبلی که آیه یک محور بود و آیه دو را با آن خواندیم نتایج متفاوتی بدست می‌آوریم.

۴۹- فهم این که رسول از ناحیه خداوند است و تلاوت می‌کند صحف مطهره را، آشکار و واضح است و به دلیل آیه یک هیچ ابهامی در آن وجود ندارد. (ادعای خداوند در آشکار بودن این موضوع است به نوعی که خودش دلیل خودش است.)

۵۰- خداوند قانون هدایت را در مسیرهای ابهام قرار نداده است و ایجاد فضای ابهام خلاف بینه است و خارج از مقام بینه است. (خداوند در این قانون هدایت رسولش را بینه قرار داده است.)

۵۱- رسول از خود مطلب یا حقیقتی را نمی‌سازد بلکه آن را انعکاس می‌دهد و در مقام انتقال بدون کم و کاست است و اساسا رسول یعنی کسی که تلاوت‌کننده صحف است. یعنی همان‌طور که خدا خواسته است آن را منتقل می‌کند. او نباید و نمی‌تواند تجربیات خود را در این انتقال وارد کند.

۵۲- رسول باید بر اساس صحف عمل کند به صورت کامل و خود را در معرض امامت قرار دهد.

۵۳- رسول به دلیل تلاوت‌گری صحف (به صورت مضارع) در مقام امام است.

رسول یک سند دارد به نام صحف، و بر اساس آن عمل می‌کند و رسول دارای وحدت قول و فعل است. حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) در جمعی به مردم می‌گوید نباید بت بپرسید و بعد به بتخانه می‌رود و بت‌ها را می‌شکند. پس به آیه عمل کرد و مردم هم دیدند. در واقع صحف را تلاوت کرد. او را دستگیر می‌کنند اما او از تلاوت صحف نمی‌ترسد و بر اعتقاداتش همچنان می‌ماند و ابراهیم، ابراهیم می‌ماند. این در آتش انداختن رسول معجزه می‌شود ولی در واقع ابراهیم (علیه‌السلام) صبور تلاوت‌گر معجزه می‌شود. در داستان حضرت موسی (علیه‌السلام) هم چنین است. نوعا انسان در مسیرهای مختلف که قرار می‌گیرد، اگر در مسیر باطل باشد حتما دچار تزلزل می‌شود و قدم صدق مربوط به ایمان است.

- ۴۸- آریسینه رسول اراضی سترپسایر بینه آتیم به اعتیاد است
- ۴۹- نسیم رسول از نافع خدادنه است و تلاوت کلمه محمد صواب را... آشکار و واضح است و به دلیل آیه ۱
 هیچ آیه در آن وجود ندارد. (ادعای خدادنه در آشکار کردن این موضوع به نوعی که خودی دلیل خودی است)
- ۵۰- خدادنه قانون هدایت را در سینه امام (زارنده) ایجاد خفا با امام خارج از کتاب بینه است.
 (خدادنه در این قانون هدایت رسول را بینه قرار داده است.)
- ۵۱- رسول از خودش جللی یا فقیه نمی سازد بینه آن را انصاف می دهد. در تمام اتقان بعد کلمات است.
 دانست رسول یعنی کس به تلاوت کلمه محمد است. از نیامده نه قرآن نه تخریب است خود را در این اتقان دلفن کند.
- ۵۲- رسول باید برای سال هفت عمل کند به هر کس که در خود را در معرض است درم قرار دهد.
- ۵۳- رسول به دلیل تلاوت کلمه محمد (به صورت مضاعف) در تمام امام است.

مقام بینه به نظر می رسد که مقام امامت را ایجاد می کند. گویی یک کد است که زمانی که در قرآن از بینه می گوید در واقع از مقام «امامت» می گوید. یک امام رسول داریم و یک رسول امام. رسول امام یعنی رسولی که امام می شود. یک بار هم امام رسول می شود، یعنی امام از جانب رسول است و رسول رسول است.

رسول به دلیل تلاوت صحف لازم است دیگرانی را داشته باشد و در این جا امامی از جانب رسول است و قوامش از رسول است. هر رسولی که در قرآن می گوید، خودش امام است.

۵۴- امامت همان رسالت است وقتی بخواهد تلاوت صحف را مستمراً انجام دهد.

۵۵- صحف مطهره، در واقع وحی ای هستند که از هر آلودگی (هر چه غیر وحی باشد) مصون هستند و دلیل بر بینه بودن رسول می شود.

در واقع صحف بینه مضاعف است. اقتضاء هدایت بینه های قبلی است و رسولان و کتاب های قبلی بعد رسول می آید بینه و صحف هم می شود بینه ای مضاعف برای رسول.

۵۶- محتوای صحف مطهره، شامل فرائضی است که به زندگی انسان قوام می دهد. (آیه دو و آیه سه)

۵۷- بوسیله تلاوت رسول، کتب قیمه در جامعه و برای افراد هویدا می شود.

قرآن یک سند تفصیلی و مجزا بر رسول است و بینه‌ای بر بینه است. خدا قصد کرده مردم را هدایت کند و بینه‌ای را بر بینه‌ای دیگر می‌آورد.

بعد از انقلاب بسیاری از آیات الهی هویدا شده است. ممکن است عمل هم نکرده باشیم ولی رو آمده است.

۵۸- کتبی قیمه هستند که از صحف مطهره باشند. (این گونه تردیدها زائل می‌شود و ایمان معنا پیدا می‌کند).

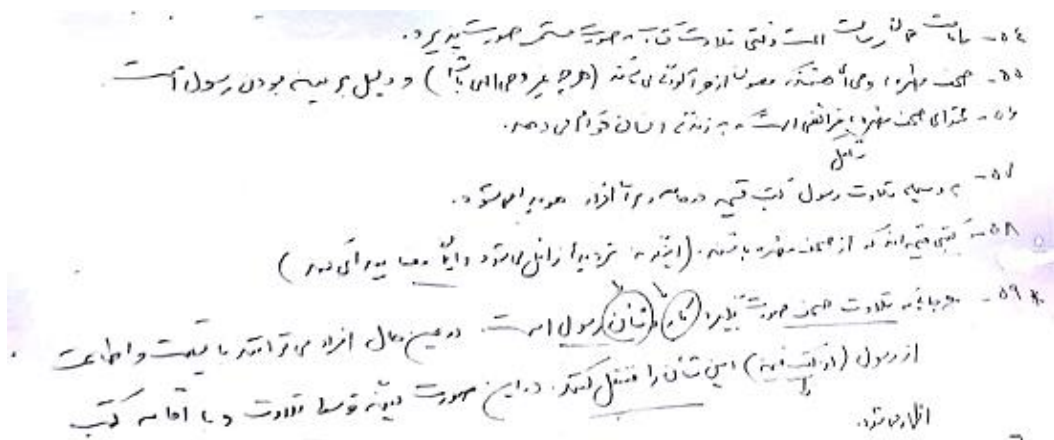
این سوره خیلی سوره اهل بیت (علیهم‌السلام) است. در این سوره کتب قیمه‌ای که باید دائما تلاوت شوند، اثبات وجود نظام امامت می‌کند.

بینه بودن رسول موضوع آیه دوم است. چه بدل بگیریم چه مبتدای محذوف در هر صورت موضوع یکی می‌شود. بینه منظور رسول است. رسول بینه هم هست یا به عبارتی منظورمان از بینه در این جا رسول خاتم است.

۵۹- هر جایی که تلاوت صحف صورت بگیرد کار و شأن رسول است. در عین حال افراد می‌توانند با تبعیت از رسول (کتب قیمه) این شأن را منتقل کنند. در این صورت بینه توسط تلاوت و با اقامه کتب اظهار می‌شود.

این گزاره را باید دوباره چک کرد. اگر درست باشد، خیلی حرف برای گفتن دارد.

در دین اسلام و هر شریعتی دیگر، شأن تلاوت را عده‌ای خواستند به خود برگردانند. همه ادعای تلاوت دارند و شبهه بینه ایجاد می‌کنند. طاغوت کارش شبهه بینه درست کردن است برای استثمار و استحمار مردم. کسی خودش را منفک از خدا نمی‌داند و همه چیز خودش را منتصب به خدا می‌داند و این دعوای عالم است که هر کسی دین را به گونه‌ای تلاوت می‌کند. مجموعه استدلال‌های بشر امروز شبهه‌هایی است که ارائه می‌دهند.



ساعت دوم

اگر بخواهیم به این ترتیب ادامه دهیم ممکن است شش الی هفت جلسه برای تکمیل گزاره‌ها زمان نیاز داشته باشیم. مولفه‌های آیات را استخراج کنید:

رسول + تلاوت صحف مطهره:

- بینه
- کتب قیمه
- تفرق اتوالکتاب
- امر دین قیمه
- جزای کفر
- ویژگی ایمان و عمل صالح
- جزای ایمان و عمل صالح

اگر نخواهیم گزاره بنویسم و بخواهیم ارتباط سنجی انجام دهیم، سرعت کار بیشتر می‌شود و به همین ترتیب برای همه آیات چنین کنیم، سرعت کار افزایش پیدا می‌کند.

وقتی موضوعی یا مؤلفه‌ای کار کنیم سرعت بیشتر است. در مورد رسول و آیه سه چنین می‌کنیم و از مسیر گزاره-نویسی خارج می‌شویم. اگر کسی بخواهد سوره را خودش کار کند، باید حتما گزاره‌نویسی کند و چاره‌ای هم ندارد.

رسولی که تلاوت کننده صحف است وقتی با «تفرق اتوالکتاب» دیده می‌شود، نشان می‌دهد که الزاما تلاوت کتاب منجر به «وحدت» نمی‌شود. پیامد حضور رسول یا تلاوت صحف به وسیله تفرق اتوالکتاب و موصوف شدن همه به «کتاب» و بر علیه بودن آن است و این پیامد لزوما مثبت نیست و می‌تواند شکل اتمام حجت بودن پیدا کند.

در واقع اتمام حجت عمومی است و از سویی دارایی عمومی می‌شود. از ضرب رسول در آیه ۴ عمدتا به این‌ها می‌رسیم؛ یک دارایی عمومی و البته یک اتمام حجت عمومی.

از ضرب رسول در مجموعه دین قیمة:

محتوای اصلی یا محور تلاوت صحف و رسالت استخراج می‌شود و ضرورت حاکمیت این «دین» برای همه افراد در هر جا که هستند. قائل شدن به دینی در گستره بشریت با یک وحدت رویه.

هر کسی سوره بینه را می‌خواند، باید قائل به دینی بدون اعوجاج و حاکم جهانی برسد.

با در نظر گرفتن آیه ۲ و آیه ۵:

به موضع‌گیری افرادی با عنوان شرالبریه پی می‌بریم و به سختی کار انبیاء (علیهم‌السلام) و رسول و نیز به ماهیت دشمنان رسول. خیلی وقت‌ها از شناخت شرالبریه پی به بینه بودن چیزی می‌بریم. مقابل رسول، کافری است که شرالبریه است و همه به ماهیت زشت او به راحتی پی می‌برند.

با در نظر گرفتن آیه ۲ و آیه ۶ با هم می‌توان فهمید:

موافقت آدم‌های خوب و منطقی و اهل کار شایسته همراه با رسول می‌شوند. موافقت اهل «ایمان و عمل صالح» با رسل خود بینه است.

آیه ۲ و آیه ۷:

ویژگی طرفداران رسل و شرایط جذب و عاقبت امر آنها را نشان می‌دهد. اگر همه اوامر این رسول را در یک‌جا جمع کنیم بوی «توحید» و «اخلاص» و «حنیفیت» می‌دهد یعنی هیچ‌کدام در حالت افراط و تفریط و غیراخلاص نیست و همه آن‌ها به فکر دیگران بودن است و این بینه بودن است.

رسولی که بینه است و تلاوت‌کننده صحف است که در آن کتب قوام بخش زندگی دارد و حضورش در عین حال پیامدهایی را به همراه دارد. در عین حال که به همه انسان‌ها کتاب ارائه می‌کند، اتمام حجتی عمومی است و همه اوامرش بوی توحید خالصانه «حنیف» بدون افراط و تفریط را می‌دهد و در انتهای همه این‌ها «اتصال به خدا» و «کمک به مردم» است. طبیعی است که هر کسی که دارای کفر باشد، در مقابل چنین رسولی به دلیل «شر» بودن، موضع‌گیری منفی دارد. هر کسی مومن باشد به دلیل «خیر» بودنش، همراه چنین رسولی می‌شود.

جذب به رسول و تلاوت‌هایش یک‌سری شرایط و خواص دارد.

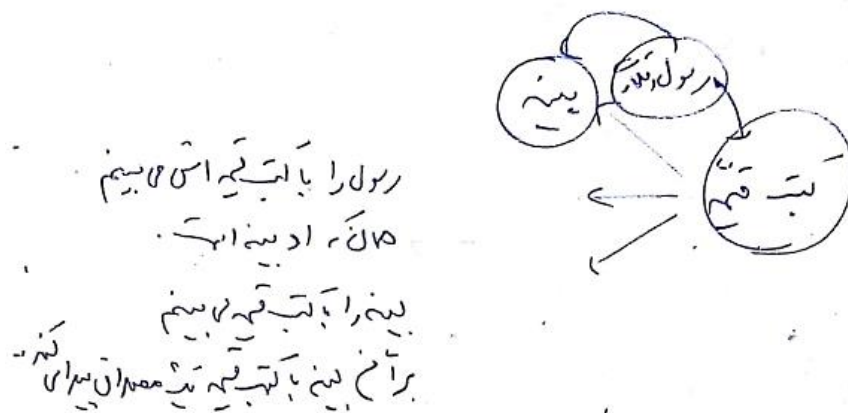
در داستان غرق شدن فرعون، موسایی (علیه السلام) پیروز شد که احکامش چنین است. در واقع موسایی (علیه السلام) پیروز می شود که مردم را به کمال می خواهد برساند. دینی که بواسطه موسی (علیه السلام) زندگی را قوام می دهد بینه است نه غرق شدن فرعون. این که چه کسی می تواند زندگی را بچرخاند او بینه می شود، صرف نشان دادن نیست. قوام دهنده بودن مهم است. قوام دار بودن چیزی خودش بینه است. آیات اولیه آل عمران و آیت الکرسی یعنی قیّم بودن خدا بینه ساز است.

در این قسمت قیّمه را به کتب و دین نسبت می دهد:

گاهی آیه اول را بقیه آیات می بینید یعنی بینه را با قیّمه نگاه می کنید؛ این گونه که بینه های الهی توسط رسل با کتب قیّمه ارائه می شوند.

وقتی بالعکس می شود و قیّمه با بینه دیده شود، نوع نگاه و گزاره ها متفاوت می شود؛ این که کتب قیّمه محور قرار گیرد و با بینه دیده شود نوع نگاه تغییر کرده است. این جا کتب قیّمه را بررسی می کنیم. کتب قیّمه یعنی مجموعه قوانین و فرائضی که قوام زندگی را باعث می شوند. این بوسیله رسولی که تلاوت کرده ارائه شده است. رابطه این با رسول، خودش می شود بینه.

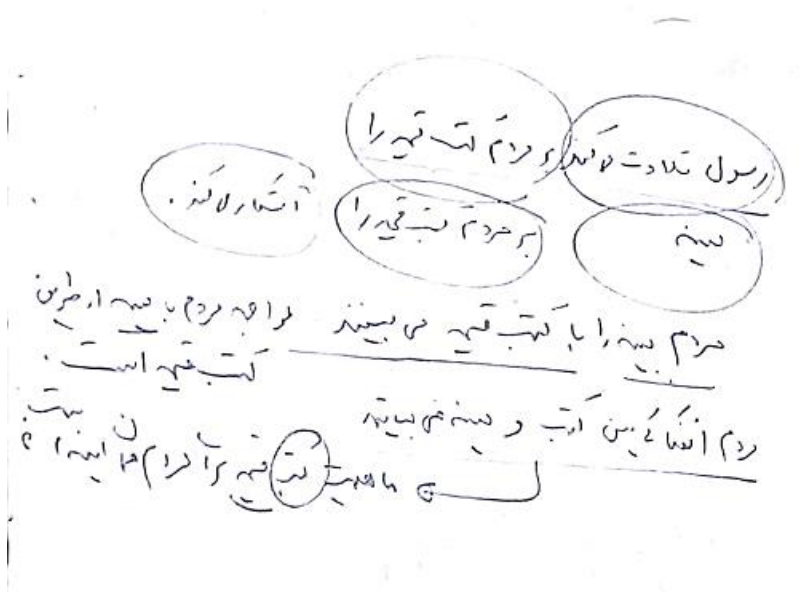
قیّمه بودن کتب چون با رسول و تلاوت مرتبط می شود و این ها هم بینه بوده اند و قطعاً ارتباطی هم با این کتب پیدا خواهد کرد. رسولی که بینه است، کتب قیّمه را ارائه می دهد. رسول را با کتب قیّمه اش می بینیم، همان که او بینه است. پس بینه را با کتب قیّمه می بینیم و برای ما بینه با کتب قیّمه یک مصداق پیدا می کند.



رسول تلاوت می کند بر مردم کتب قیمه را.

بینه بر مردم کتب قیمه را آشکار می کند.

مردم بینه را با کتب قیمه می بینند. مواجهه مردم با بینه از طریق کتب قیمه است. مردم انفکاک می بینند و بینه نمی بینند. ماهیت کتب قیمه برای مردم همان بینه است.



قیمه بودن را بر کتب ترجیح داده داده چون قیمه حالت موصوف دارد. ذات بینه قیمه و ذات قیمه بینه است. بینه را امری صرفاً واضح و آشکار نمی بینیم. بینه اصل صفتش قوام بخشی است و این امر فطری می شود.

اگر چیزی قوام بخش نباشد، نمی تواند بینه باشد. ایجاد حیات می کند. بینه حیات یک جسد است، روح است چون آن جسد را راه می اندازد و چون قوام بخش است، واضح است. هیچ وقت هیچ بینه ای از قوام و قوام بخشی منفک نیست.

بینه بودن به این است که همه می فهمند موسی (عیه السلام) رهبر است و او این کاره است. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) برای اثبات قوام بخشی به معجزه نیاز نداشت و همه فهمیدند که او خودش است و قرآن برای آن کافی بود.

صحف مطهره، فیها کتب قیمه هستند و یک وصف برای صحف است و تلاوت در مورد هر دو صورت می گیرد و هر تلاوت صحف مطهره‌ای کتب قیمه را هم در بر می گیرد چون فیها است.

رسول زنده است و رسالت نیز زنده است.

کسی اگر واقعا امام داشته باشد، ولی فقیه برایش بینه است و شأن او هم عرض رسول است. ما اتصال مان به امام عصر (عجل الله تعالی فی فرجه) از طریق ولایت علماست. اگر کسی قائل به هم عرض بودن این مقام با رسول نباشد، نمی تواند ادعای شیعه بودن داشته باشد. نظام عصمت و این که ائمه شیعه معصوم هستند و خطا نمی کنند، وقتی به بقیه مردم رسید، شد عصمت اختصاصی اهل بیت (علیهم السلام)، در حالی که نظام امامت با توانمندی و قوام بخشی شناخت می شود و نه با نظام عصمت. رسول تلاوت کننده صحف مطهره‌ای است که در آن کتب قیمه است و نظام عصمت، در حاشیه است.

عصمت خالی بودن از هوای نفس است و هر کسی که چنین باشد، می تواند دارای عصمت باشد. لزومی ندارد عصمت را به صورت خاص و بدون رجس معنا کرد. رسول خدا در شهری است و بقیه باید پیام او را بشناسد، باید قائل شویم دین با معصوم پیش می رود پس اگر هیچ کس تلاوت کتاب نکند و امر و نهی به تبعیت از رسول نکند، که نمی شود! و رسول باید دین را به همه عالم عرضه کند.

این بحث ها در کلام وارد شده است و بعد از آن هم کسی نتوانسته است آن را جمع کند و می گوید حاکمیت باید دست معصوم باشد. بعد می گوید معصوم که نداریم پس از طاعت باید بخواهد که بر او مسلط شود تا معصوم برسد و نجات دهد و این ها همه تحریف است.

فیها کتب قیمه با رسول تلاوت کننده صحف:

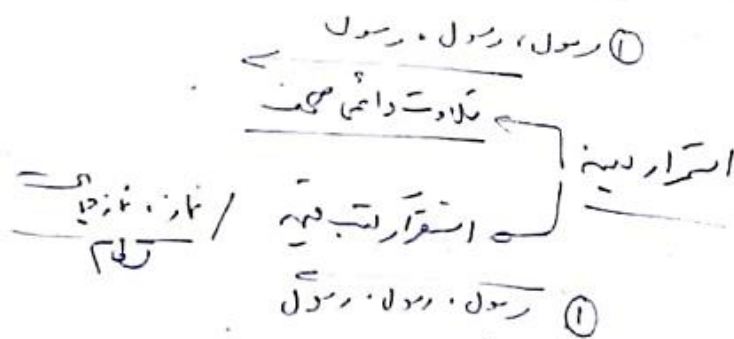
در این آیه وظیفه رسول که ابلاغ کتب است و قیم بودن کتب و سمت و سوی آن به سمت قوام و قیام معلوم می شود.

اگر تلاوتی منجر به رو آمدن کتب قیمه نباشد، تلاوت نیست. این جهت فعل تلاوت رسول می شود. جاری کردن کتب قیمه معادل تلاوت دائمی صحف مطهره است.

یکی از کارهای رسول در هر جا و هر زمان این است که واجبات را به گونه‌ای جاری کند که تالی تلو تلاوت خودش شود.

استمرار بینه به شکل‌های مختلفی است و اصلش به تلاوت دائمی صحف است. رسول!.. رسول! رسول داشتن است. و کار دیگر استقرار کتب قیمه است. زمانی خیلی جالب می‌شود که در خود تلاوت هم کاری می‌کنند که تلاوت دائمی شود. یعنی تلاوت را به گونه‌ای آموزش دهند که دائمی باشد. فرائض را به گونه‌ای آموزش دهند که خود آن اجرای فرائض تبدیل به بینه شود. نماز را نظامی می‌دهند که خود این نظام تبدیل به بینه شود.

ساختار واجبات، کانه مستغنی از رسول است. گویی رسول محکم کاری کرده و فرض کرده است که فرضا که حجت نبود و دائما بینه‌ای را پشت بینه‌ای قرار داده است و تضاعف بینه ایجاد کرده است. «نماز» سیما و شخصیت رسول الله است. نماز به گونه‌ای است که انگار شاکله رسول است. در ساختار فرائض هم بینه آورده است. می‌توانید قبل از نمازتان «السلام علیک یا رسول الله» بگویید و از ملاقات رسول خرسند باشید. کتب را تبدیل به یک رسول کرده است. کتب را برایش حیثیت بینه‌ای ایجاد کرده است. در شاکله بندی فرائض در کتاب عیون الاخبار این موضوع قابل بررسی است چون در دوره امام رضا (علیه‌السلام) فرصت از صحبت اسرار فرائض شده است.



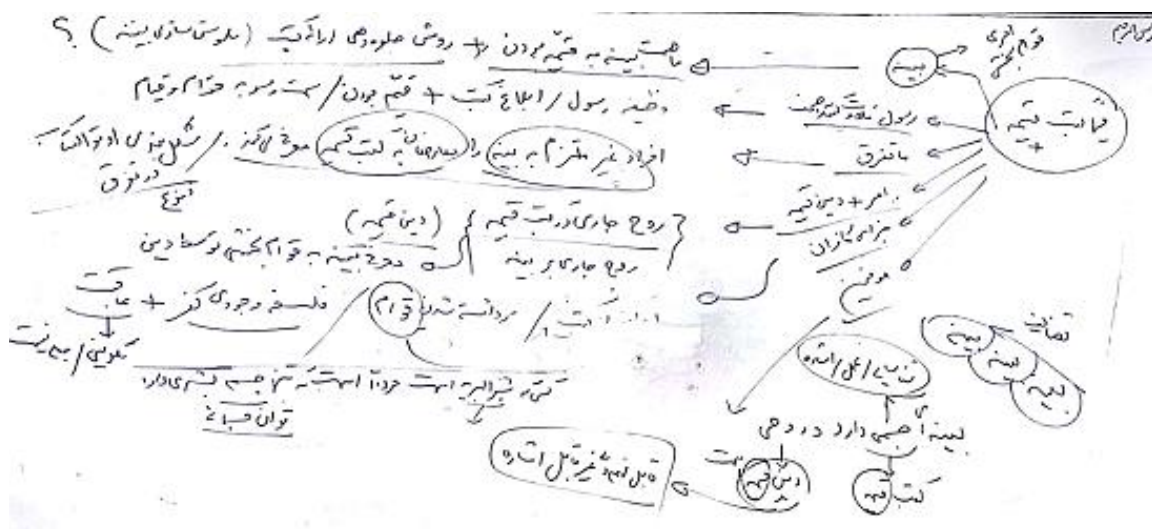
کتب قیمه وقتی به تفرق می‌رسد خصوصیتی پیدا می‌کند که افراد غیر ملتزم به بینه را معارضان به کتب قیمه معرفی می‌کند. شکل بندی و شاکله بندی او تو الکتاب در تفرق به وسیله کتب اتفاق می‌افتد و تنوع تفرقه پیدا می‌کند. برخی با نماز مشکل دارند، برخی با حج، برخی با جهاد، برخی با ولایت و ... تفرق با کتب شکل‌های مختلف می‌گیرند. روزه می‌گیرد نماز نمی‌خواند، روزه و نماز دارد اما حج نمی‌رود. حج می‌رود ولی ولایت برایش مهم نیست.

روح جاری در کتب قیمه، دین قیمه است. وقتی می‌گوییم دین قیمه به صورت مضاف و مضاف الیه می‌آید و به صورت جنس بگیریم می‌شود فطرت حاکم جاری و مسیطر. روح جاری در کتب قیمه را که می‌گوییم در واقع روح جاری بر بینه را می‌گوییم. معرفی بینه به قوام بخشی توسط دین است.

اعراض از کتب، برداشته شدن قوام در واقع فلسفه وجودی کفر و عاقبت آن بیان می‌شود. این عاقبت، عاقبت تکوینی است و جعلی نیست. خدا جعل نمی‌کند که «فی نار جهنم» باشند. چون کفر پوشاندن خود از کتب قیمه است پس کفر یعنی فقدان کتب قیمه یعنی فقدان قیمه بودن و قوام داشتن.

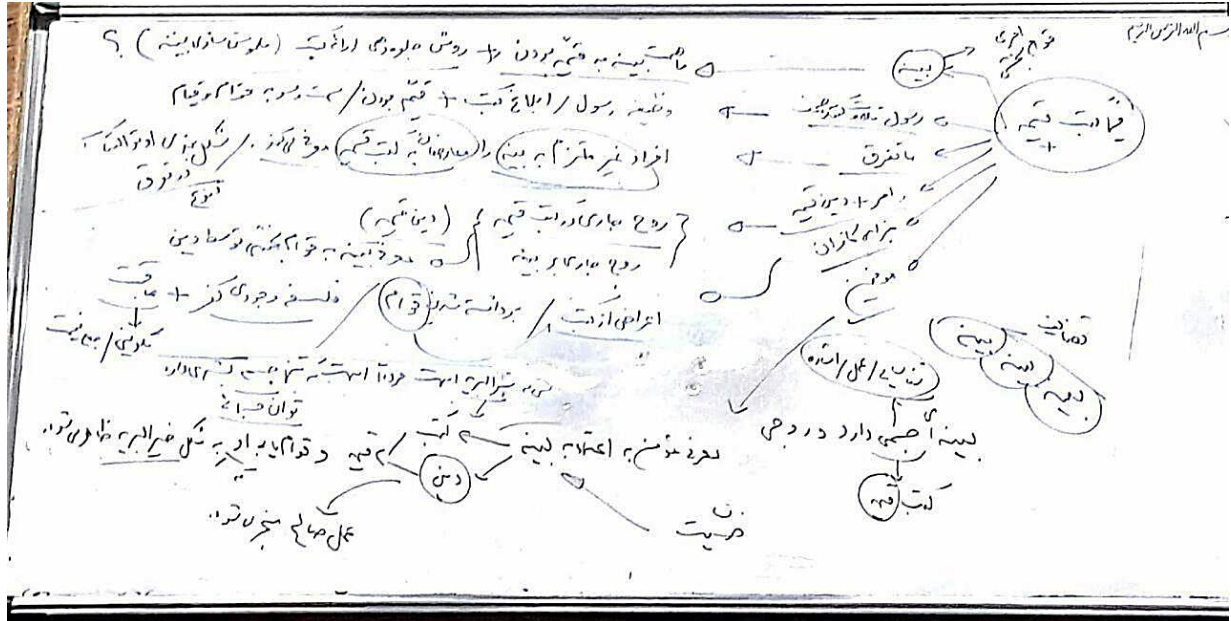
کسی که «شرالبریه» است مرده‌ای است که تنها جسم بشری دارد. این شرالبریه انصاف و عاطفه و امید ندارد و فقط توان جسمانی برایش مانده است. چشم دارد اما نمی‌بیند و قلب دارد ولی احساس ندارد.

دین آن چیزی است که انسان را به فطرتش ارجاع می‌دهد و در متن فطرتش قرار می‌دهد. کتب قیمه فرائضی از کتاب است که به زندگی انسان قوام می‌دهد و چهارچوب‌های زندگی او را تشکیل می‌دهد. دین قیمه روح کتب قیمه است. هر بینه‌ای جسمی دارد و روحی. جسمش کتب است که قیمه است و روحش دین قیمه است. کتب قابل شناسایی و اشاره است و دین قیمه قابل فهم و غیرقابل اشاره است. بینه جسم دارد و روح.



آدم خوب خوبی‌اش مال خداست و آدم بد بدی‌اش مال خودش است. فقدان قوام است که انسان را بد می‌کند. آدم خوب به بینه ایمان دارد، به آن اعتماد می‌کند و بر اساس آن عمل می‌کند. معرفی مومن به اعتماد به بینه به صورت کتب و دین قیمه و قوام‌یابی او که به شکل خیرالبریه ظاهر می‌شود.

این اعتماد از خشیت نشأت گرفته و به عمل صالح منجر می شود. آدم مومنی که به کتب قیمه اعتماد می کند، این اعتماد او را در لحظه تبدیل به خیرالبریه می کند. کسی که روزه می گیرد نباید تابع هوای نفس خود باشد. کتب قیمه خیلی مهم می شود. قیمه یعنی کسی که روزه می گیرد نمی تواند تابع هوای نفسش باشد.



راجع به سوره مبارکه بینه نکات مختلفی مطرح شد؛ یک بحث روش شناسی در این سوره داریم که به نظر می رسد خاص این سوره است.

هر سوره ای به طور طبیعی یک سری واژه هایی دارد، این واژه ها به طور کل با هم نسبت دارند. حتی ممکن است واژه ای خیلی دور باشد، مثلا «بینه» با «کفر» از هم دورند اما نسبتی با هم دارند مثلا وقتی بینه بیاید کفر عقاب آور می شود و نسبت پیدا می کنند. واژه های یک سوره بین خودشان نسبت پیدا می کنند که نسبت بین موضوعات را تشکیل می دهند.

تفاوت واژه با موضوع در چیست؟

وقتی گفته می شود، «موضوع» ممکن است تلفیقی از چندین واژه باشد. مثلا «دین قیّمه» یک موضوع است که از دو کلمه تشکیل شده است.

بعد از این موارد گزاره نویسی می شود. گزاره ها براساس آیات اند. آیات می آیند و گزاره ها را ساماندهی می کنند. این موارد تبدیل می شوند به نسبت بین موضوعات و نسبت بین آیات. این ها به یک سری قوانین تبدیل می شوند. گزاره نویسی به گونه ای است که آیه به شما می گوید «بینه» با «تفرّق» چه ارتباطی با هم دارند. پس این آیه است که حد می زند و ذهن شما را ساماندهی می کند. پس آیات بین این نسبت ها قوانین مشخص را بیان می کند.

غرض سوره نیز در نسبت بین واژه ها و هم در رابطه آیات و گزاره ها و هم در مورد قوانین معنا پیدا می کند. غرض سوره وقتی که مورد توجه قرار می گیرد از یک طرف، واژه ها و از طرفی آیات و از طرفی قوانین را سامان می دهد، نظام موضوعات سوره را سامان می دهد و در عرض کوتاه ترین زمان ممکن این نظام موضوعات استخراج می شود و در عرض مثلا ۲۰ ساعت در سوره های یک صفحه ای انجام می شود. در سوره های طولانی تر وقت بیشتری می گیرد که به خاطر حجم سوره است اما این فرآیند خیلی سریع شما را به نظام موضوعات سوره می رساند.

نظام موضوعات سوره به چه دردی می خورد؟

چند خصوصیت دارد:

(۱) دریافت مفهومی و مصداقی به صورت توأم اتفاق می افتد. چون بسیاری از مواقع سوره را می خوانیم اما نمی توانیم مصداقش را ببینیم.

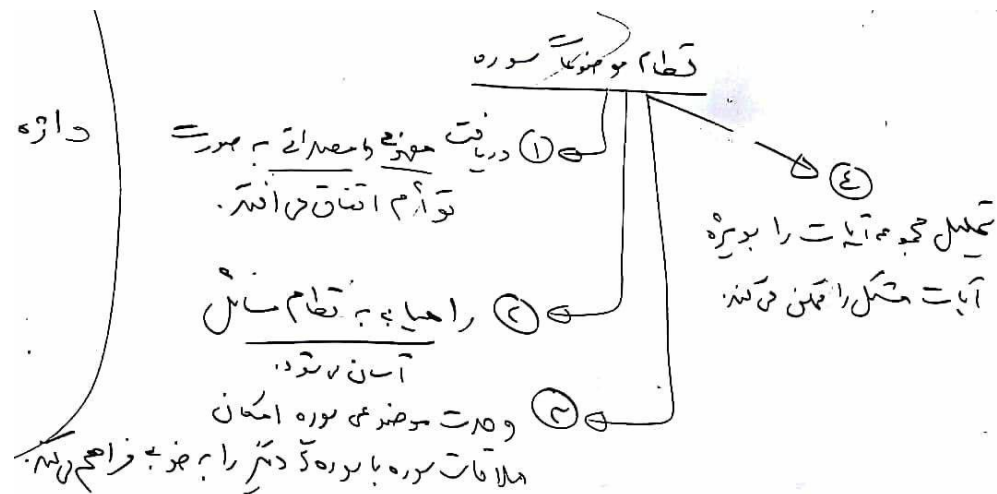
چون مفاهیم زنجیره ای پیدا می کنند که هر قسمتی از زنجیره را ببینید متوجه قسمت های دیگر می شوید، مثلا اگر «خیرالبریه» را جایی دیدید، منتظر دیدن بینه خواهید بود و این خصوصیت بسیار مهمی است.

(۲) شما بعد از این که نظام موضوعات سوره را به دست آوردید؛ راهیابی به نظام مسائل که مساله مهمی است برای شما راحت می شود.

راهیابی به نظام مسائل آسان می شود که بعدا راجع به آن صحبت می کنیم.

(۳) وحدت موضوعی سوره، امکان ملاقات سوره با سوره های دیگر را به خوبی فراهم می کند؛ مثلا سوره بینه را می توانید با سایر سوره ها ارتباط دهید.

(۴) تحلیل مجموعه آیات بالاخص آیاتی که در سوره مقداری ابهام برانگیز است.



در حال حاضر سعی بر آن است که واژه ها و نسبت بین واژه ها را استخراج کرده و به نظام موضوعات دست یابیم.

فعلا غرض سوره را دخالت نداده‌ایم، بعد از آنکه تک تک موارد بالا را بررسی کردیم، غرض اجمالی را بیان می‌کنیم و مفاهیم سطح‌بندی می‌شوند.

نظام موضوعات یعنی چه. واژه «امام» واژه‌ای دیگر است. چه واژه‌ای در تبع واژه دیگری است. این نسبت سنجی‌ها کار را راحت می‌کند.

به طور خلاصه:

«بینه»، «رسول»، «کتب قیّمه»، بحث «تفرّق»، «امر»، «دین قیّم»، «امر به عبودیت» و بحث «جزا» را بررسی کردیم.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در این دوره از جلسات مطرح شد این بود که در یک زمانی بینه را با رسول می‌سنجیم و زمانی دیگری رسول را با بینه می‌سنجیم، با این که این دو به ظاهر یکی است اما متفاوت است. مثالش را این طور می‌زنم؛ شما یک پدر را در نظر بگیرید. حال می‌خواهید اعضای خانواده را بسنجید، پدر، مادر و شأن همسری و فرزندی. می‌گوییم راجع به «پدر» بنویسید، پدر؛ رابطه‌اش با همسرش، رابطه‌اش با مادر فرزندان و رابطه‌اش با فرزندان. نسبت پدر و فرزند را ببینید. وقتی می‌گویید پدر یعنی تأکید بر موضوع پدر است. بعد شروع می‌کنید می‌گویید که پدر علت پیدایش فرزند است، بزرگتر است، باید برّ به فرزند داشته باشد، مسئولیت‌هایی دارد. حال می‌پرسیم که رابطه فرزند با پدر را بگویید، ضعف و مولود بودن فرزند مطرح می‌شود. اول کار که طفل است، وابسته است و غیره. پس این جا اول طفل و وابستگی‌اش را مطرح می‌کنید.

با این که این نسبت‌ها یکی است اما در اصل یکی نیستند، در این سوره چنین بود، گاهی می‌گوییم بینه و رسول و گاهی می‌گوییم رسول و بینه؛ این کار در سوره بینه جواب می‌دهد.

همین که «موضوع، موضوع است» و «محمول، محمول است»؛ اما معنای افاده شده متفاوت است. مثلا می‌گوییم «انسان، انسان است». قدیمی‌ها می‌گفتند: واژه همان است (ابن سینا). جلوتر که آمدند دیدند که واژه وقتی موضوع یا محمول بشود، متفاوت است.

با این که هر دو «انسان» است اما یکی «موضوع» و دیگری «محمول» است. موضوع بودن یکی و محمول بودن دیگری موجب تولید علم می‌شود. «انسان» اولی را می‌بینید و «انسان است» را بر آن حمل می‌کند، یعنی این که حیوان نیست. یعنی این که گیاه نیست، ملک نیست و هر بار که می‌گویید انسان است؛ یعنی چیز دیگری نیست و فقط انسان

است. مثل کتاب «فاطمه، فاطمه است» دکتر شریعتی می گوید هیچ توصیفی بالاتر از این نیست که بگوییم «فاطمه، فاطمه است».

بحث ما به آیه چهارم رسید. کتب قیّمه بحث شد، از حالت گزاره نویسی در آمده و مؤلفه‌ای بحث شد.

ممکن است سؤال شود که چگونه به این نکات دست یافته شد. به همین جهت جایی بطور خلاصه و جایی بطور مفصل بحث خواهد شد.

«کتب قیّمه» در «صحف» است.

بررسی این آیه با آیه اول:

قصده داریم نسبت «کتب قیّمه» را با آیه اول در آوریم.

پس چه نسبتی بین کتب قیّمه و بیّنه وجود دارد؟!

این موارد که در این آیات گفته می شود را می توان راجع به همه آیات گفت اما در قسمت به وضوح دیده می شوند.

نسبت این دو چیست؟

نسبت بین کتب قیّمه و بیّنه را باید آیات مشخص کنند. در آیه ۱ حرف این است که خدا افراد را رها نکرد مگر آنکه بیّنه را برایشان آورد و این به وسیله صحف بود و کتب قیّمه در صحف بود. پس کتب قیّمه همان چیزی است که بیّنه را نمایان می کند. پس عینی شدن بیّنه به وسیله کتب قیّمه است. بیّنه‌ای آمده است که «رسول» است و صحف را «تلاوت» می کند. صحف را تلاوت می کند چه می گوید؟ کتب قیّمه را. پس حکم ابلاغی پیدا می کند.

گزاره: کتب قیّمه ابلاغ از طرف رسولی است که او بیّنه است.

پس موضوع را موضوع و نسبت دوم را محمول قرار می دهیم. این گونه نسبت سنجی می شود.

شما وقتی از کتب قیّمه، بیّنه را می بینید قطعاً بیّنه را نیز از کتب قیّمه می بینید اما به تدریج شیب گزاره‌ها به آن سمتی است که عینی شدن بیّنه با کتب قیّمه مطرح است.

مثلاً (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ) با بینه چه ارتباطی دارد؟ فرائض نماینده بینه‌اند. یعنی اگر بعدها به این رسیده شد که نماز و روزه واجب ممثّل بینه است؛ یعنی تمثیلی از بینه است. گفته شد هر کسی می‌خواهد رسولی را ببیند که تلاوت‌کننده است، به فرائض توجه کند. سیمای رسول را در فرائض می‌توان دید، این مورد حاصل آن است که روی کتب قیّمه بررسی شد.

وقتی می‌گوییم کتب قیّمه به نوعی هم وظیفه رسول و هم وظیفه مردم را بیان می‌کنیم و به نوعی نمایان‌کننده وظیفه بینه و نیز مردم نسبت به بینه است. یعنی اگر کسی گفت بینه آمد؛ حال من چه کنم؟ باید بروید ببینید که چه چیزهایی واجب شد. در مقابل اگر کسی بینه شد، حتماً باید کتب قیّمه داشته باشد و مثلاً جنبه اقامه آن‌ها را بداند. در واقع تفصیلی بودن بینه وابسته به کتب قیّمه است.

از این به بعد دیگر می‌توان گزاره نوشت و فقط تیر زد. یعنی مثلاً این گونه گفت که رابطه کتب قیّمه با بینه نسبتشان عملیاتی شدن بینه در عرصه‌های مختلف زندگی چه فردی و چه اجتماعی است: کتب قیّمه عامل عملیاتی شدن بینه. یک بینه مثل رسول است که اگر قرار است در تک‌تک سبک‌های زندگی نفوذ کند به وسیله فرائض می‌آید پس فرائض حکم عملیاتی شدن بینه را دارد. «بینه» کلی‌تر و «کتب» جزئی‌ترند.

کتب قیّمه عامل عملیاتی شدن بینه است.

آن چیزی که راجع به کتب قیّمه و رسول می‌توان گفت چیست؟

رسولی که «یتلو صحف مطهره» است. رابطه کتب قیّمه با رسولی که صحف مطهره را تلاوت می‌کند چیست؟

شما با یک حکمی مواجه می‌شوید؛ شیوه اجرایی کتب قیّمه به وسیله رسول است.

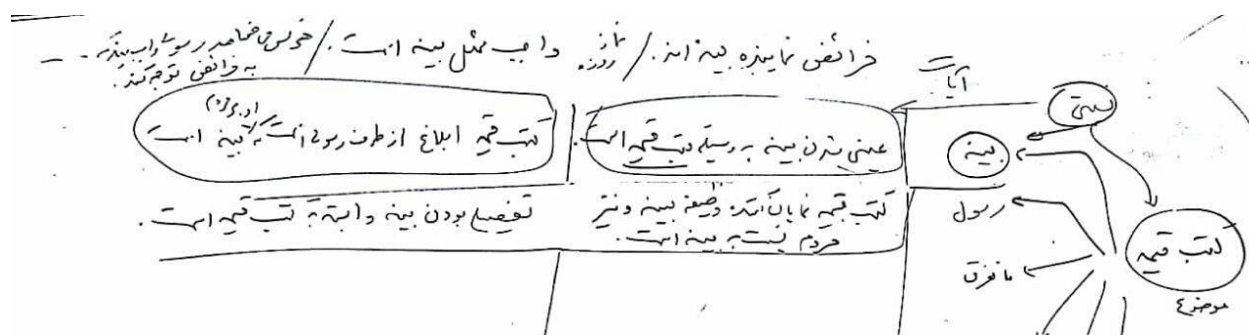
کتب قیّمه معرفی‌کننده رسول است. کتب قیّمه تصویر یا نقشه‌ای است از رسول تلاوت‌کننده؛ یعنی اگر کسی خواست رسول تلاوت‌کننده از صحف را بشناسد، یکی از راه‌هایش شناخت رسول است. در واقع اگر بخواهیم رابطه کتب با رسول را ببینیم. مثل این است که بخواهید بگویید که من می‌خواهم بگویم شکل پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شما به چه نحوی است؟ در این حالت باید بروید روی فرائض و کتب. شبیه «صلوات شعبانیه» است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را ترسیم می‌کند. کتب قیّمه ترسیمی از فعالیت تلاوت‌گری رسول است.

اگر کسی یک کتابی نوشت در خصوص رسول الله، سیره رسول الله نوشت؛ مثلا راجع به روزه و نماز یا شاکله قصاص کار کرده است؛ هیچ اشکالی ندارد و این می تواند شکل رسول خدا باشد. این خیلی بهتر از آن است که بگوییم پیامبر (صلی الله علیه و آله) با چه کسانی جنگید و غیره. این سیره عملی است.

یک سری مقاصد عینی که در اقامه دین وجود دارد کتب قیمه است؛ کتب قیمه تبیین کننده مقاصد رسول است.

ترسیم در این قسمت به معنای ثبت است و نه مقام جلوه دادن. در مقام ثبت است و نه اثبات.

کتاب به معنای وحی است. کتب به معنای فرائض است. کتب این جا به معنای احکام است.



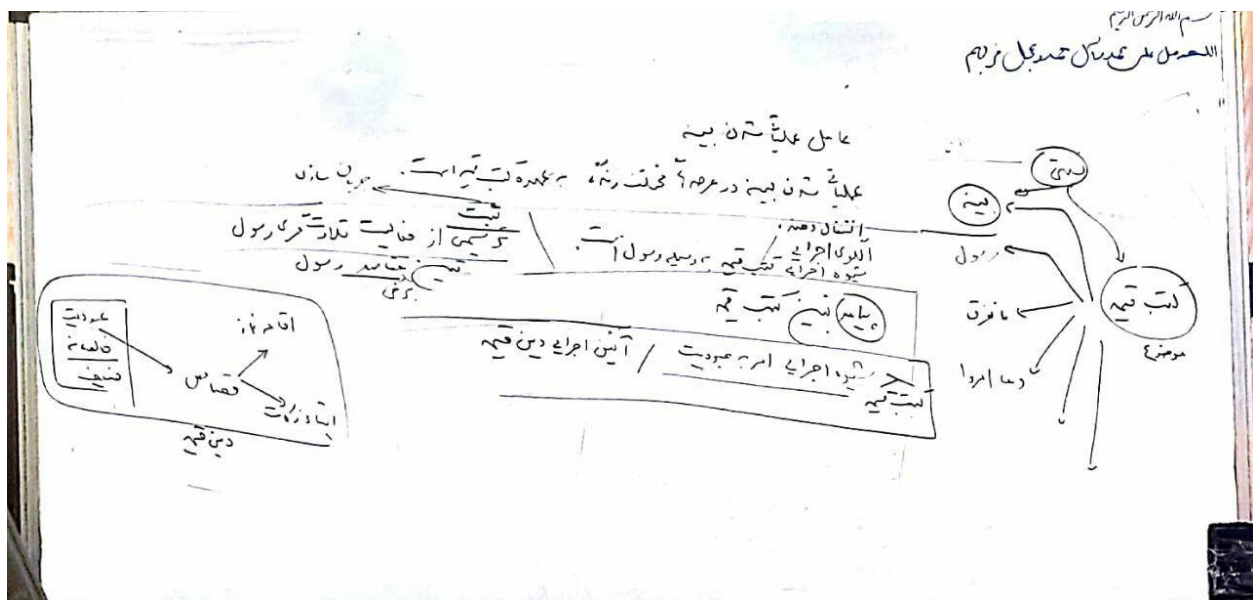
کتب قیمه به معنای نظام سازی و جریان سازی فرائض است. اگر کیفیت تک تک فرائض براساس نظر رسول باشد قطعا مبتنی بر کتب قیمه باید باشد. اقامه کتب قیمه جریان بین است.

کتب بین با تفرق چه نسبتی دارد؟

پیامد تبیین کتب، «تفرق» است. یعنی «و ما تفرق» باز خورد و انعکاس و نتیجه است. چون منفی است بهتر است گفته شود، تبعات. این یک عامل نتیجه ای است که می گوییم، پیامد.

کتب قیمه با «ما امروا» چه ارتباطی دارد؟

فلسفه کتب قیمه (غایت کتب قیمه)؛ «حنیف» کردن است. اگر شما یک نماز یا روزه ای را در جامعه تبلیغ کردید که اقامه صلوات، ایتهای زکات و امر به عبودیت نداشت از ساحت خودش خارج شده اید.



آیین نامه اجرایی دین قیام به واسطه «امر»ها شکل می گیرد.

«عبودیت خدا» همیشه فطری است و همه ادعای عبودیت را دارند اما آن چه که نقص دارد در خالص و حنیف بودن عبودیت است و گرنه همه انسانها به نحوی خدا را عبادت می کنند ولی مشکل انسانها در عدم حنیف بودن است؛ یعنی عبودیت خدا مشرکانه بوده و از روی افراط و تفریط است به همین دلیل قید می آورد.

- از کجا بفهمیم که عبودیت خدا، خالصانه بوده است یا نه؟ از آن جایی که دین قیام باشد؛ یعنی دین قوام زندگی فرد باشد.

- حال از کجا بفهمیم که دین، قیام است؟ بعد که «دین قیام» را محور قرار دادیم، نسبتی با «رسول»، «کتاب»، «تفریق»، «و امر» و «جزا» پیدا می کند و هر کدام جایگاهی پیدا می کنند.

- از کجا بفهمیم که امر به عبودیت در ما خالصانه است؟ از دین قیام.

در روایت است که اگر شیعیان ما از فلان تعداد بهتر نباشند شیعه ما نیستند. این بهتر بودن به معنای دین قیام بودن است.

شما وقتی «دین قیام» را محور می گذارید مانند «کتاب قیام» می شود. می گوئید از کجا بفهمیم دین، قیام است؟ قبلا گفته شد که یعنی به فرد «قوام» بدهد اما الان با روش تدبیر سوره به گونه ای دیگر معنا می دهد، باید نسبت به کتاب

قیمه نگرش اش مثبت باشد، نسبت به رسول دید مثبت داشته باشد، نسبت به کتب قیمه عمل کننده باشد. جزء «اوتوالکتابی» نباشد که از رسول فاصله گرفته است. «شر البریه» نباشد. جزء «خیر البریه» باشد. باید «خشیت» داشته باشد. یعنی شما وقتی دین قیمه را محور می گذارید می توانید بگویید که از نظر باور، رفتار و حالات این چنین است. اگر این گونه بودی، «حنیف» می شوی!

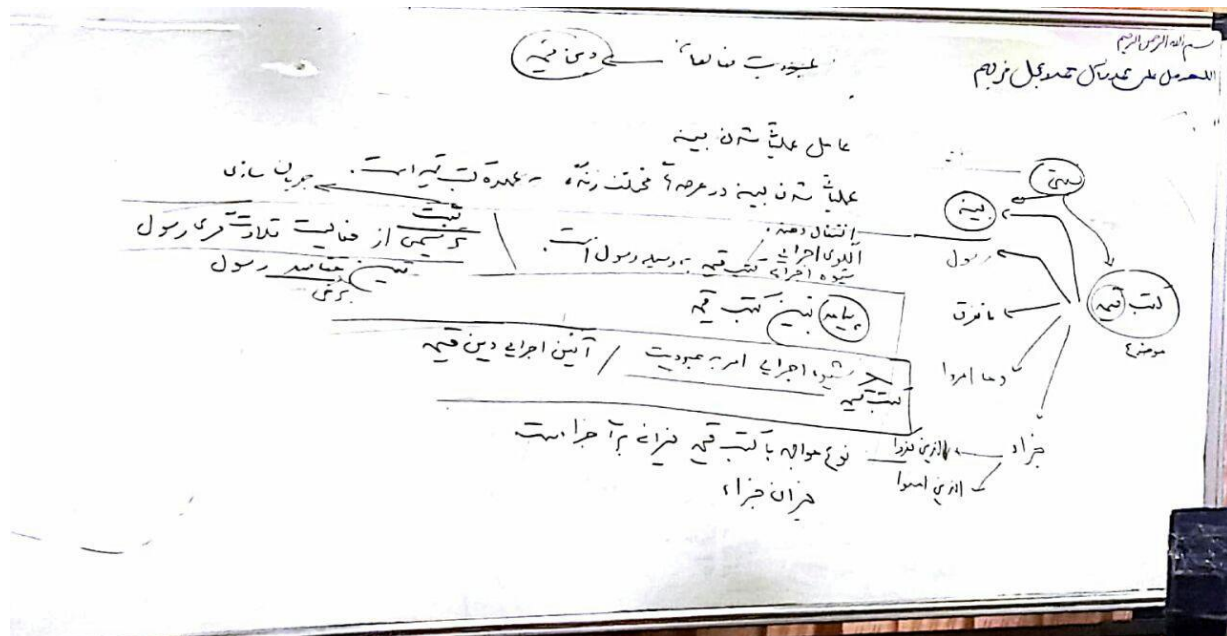
خشیت را چگونه می توان معنا کرد؟

با کشف «رضایت» و این از سوره قابل استخراج است. رضایت در توجه نفس معنا می شود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

رابطه کتب قیمه و جزاء چیست؟

نوع مواجهه با کتب قیمه، میزانی برای جزاست.



کتب قیمه جزاساز است، یا مثبت یا منفی. خشیت از این منظر در پس زمینه است و در محور اصلی نیست. اگر کسی بگوید که کتب قیمه چیست و به چه کار می آید می گوئیم، «کتب قیمه» عبارت است از آن چیزی که بینه الهی را

در زندگی نازل می‌کند و ترسیمی از فعالیت‌ها یا جریان‌سازی تلاوت‌گری رسول و برخی مقاصد او که در اثر آن پیامدهای منفی هم در جامعه به وجود می‌آید. به واسطه کسانی که اعراض می‌کنند که ممکن است دارای پیامدهای منفی هم باشد. در این اجرایی شدن یا عملیاتی شدن، شیوه اجرایی امر به عبودیت یا آیین اجرایی دین فطری معلوم شده و میزانی برای جزای الهی قرار می‌گیرد.

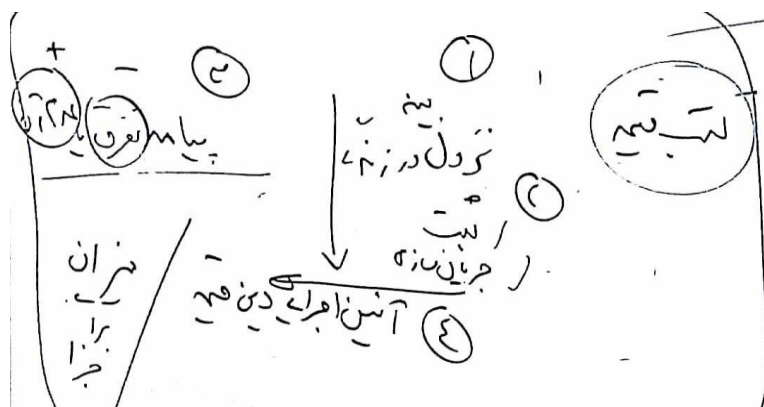
این تعریفی از «کتب قیمه» است که شما با استفاده از نسبت‌سنجی و به راحتی درآوردید که هم ساختاری و هم فرآیندی است. جنس دارد، «از ... تا» دارد.

این تعریف ۵ مولفه دارد، که براساس ترتیب خود آیات به این نحو است:

۱. نزول بین در زندگی
۲. ثبت و جریان‌سازی، تبیین مقاصد
۳. پیامد: دلالت ضمنی تفرق عدم تفرق هم هست و برای این که هر دو را پوشش دهیم باید کلمه‌ای فراگیر بگذاریم و اگر تفرق و عدم تفرق را نمی‌گوییم به خاطر حذف به قرینه است.

نکته: تفرق نشانه‌ای از «حیات» است. نشانه عقل و جزا است و اگر در جامعه‌ای به رسول پاسخی داده نشود یعنی حیات ندارند. وقتی در قرآن می‌گوید که دین تفرق ایجاد می‌کند ناشی از دیوانگی و جنون و تصادفی نیست و تحت تبعیت عقل است ولی عقلی که اسیر هوای نفس است.

۴. آیین اجرایی دین قیمه



تعریف کتب قیّمه: نزول بیّنه در زندگی که ثبت تلاوت گری رسول است و پیامد تفرق یا عدم آن را به همراه دارد، به واسطه آن آیین اجرای عبودیت رقم می خورد و میزانی برای جزا قرار می گیرد.

نکته: کتب وقتی با قیّمه بودن می آید یعنی حتما امر به اخلاص در آن می شود. نه به اعتبار کتب، بلکه به اعتبار قیّمه بودنشان این چنین است.

- آیا کتب قیّمه می توانند به نوعی خودشان بیّنه باشند؟ بله

- آیا کتب قیّمه می توانند نمایان کننده رسول باشند؟ بله

- آیا همه نسبت به کتب قیّمه یک مواجهه داشته باشند؟ خیر

- کتب قیّمه با دین قیّمه چه نسبتی دارد؟ جزء لازم تفصیل آن است. کتب قیّمه جزء لاینفک دین قیّمه است.

- آیا خداوند در قیامت براساس اجرای کتب قیّمه جزا می دهد؟ بله

سوالات در اصل برای بررسی کردن آن است که مسیر درست رفته شده باشد.

وقتی وصف کتب با «قیّمه» است مثل این است که بگویید نمازش صحیح است. همان که اگر کسی دو رکعت نماز صحیح داشته باشد حتما به بهشت می رود. خود فریضه به گونه ای است که میزان است.

احکام در سطح ظاهری قرار می گیرند و افراد عمدتاً دین را قبول می کنند اما از احکام سرباز می زنند. یک سوره ای آن قدر سطح احکام را بالا می برد که معادل دین می شود. شما اگر این طور فکر نکنید همیشه یک رسولی را وارد جامعه می کنید که یک سری اعتقادات می آورد که همه قبول می کنند اما وقتی یک سری احکام می آورد، همه نمی توانند آن را قبول کنند.

همه مومن می شوند اما نه با پذیرش احکام بلکه با پذیرش اعتقادات؛ مثلاً این مواقعی که می گویند: خمس را از ما بردارید!

شما در این جلسه فهمیدید که احکام، «بیّنه» است و اگر این رساله توضیح المسائل مورد پذیرش افراد قرار بگیرد یعنی شما جاری کننده بیّنه بوده اید.

اولین کاری هم که مردم برای خروج از دین می کنند، خروج از احکام است.

- یا خود رسول را نفی می کنند،
- یا کتاب را نفی می کنند و ارتباط رسول با کتاب و تلاوت او را،
- یا روی کتب قیّمه دست می گذارند.

این مقابله‌ها انواع دارد؛ مثلا کسی که نماز اول وقت می خواند اما تهمت هم می زند. یعنی به شما اثبات می کند که نماز «تنهی عن الفحشاء» نمی شود.

شیطان یک فریضه را عمل می کند و مثلا همه آن بنده خدا را به نماز اول وقت می شناسند و مُمَثّل آن می شود. اگر کسی بیّنه نماز را که (تنهی عن الفحشاء) است می خواهد خراب کند، شیطان است. این موارد جریاناتی است که در کتب قیّمه اتفاق می افتد.

همه مظلومیت دین در تخریب بیّنه احکام اتفاق می افتد. فرد خمس می دهد، ظلم هم می کند.

براساس سوره مبارکه بیّنه نمی شود کسی کتب قیّمه را اجرا کند اما خیرالبریه نباشد. اگر کسی خیرالبریه نبود، حتما در جایگاه شیطان در مبارزه با رسول است.

پس چه می شود که فرائض از کار کرد می افتند؟

یعنی نماز می خواند اما بهتر نشده و غیبت اش دو الی سه برابر شده است.

اگر فرائض به عنوان «کتب قیّمه» اقامه شوند، اگر کسی نماز بخواند حتما روزه و خمس هم دارد. قیّمه بودن کتب او را به قیام در راه خدا وامی دارد در حالیکه هیچ گاه از اقوام بخشی آن کتاب مستغنی نیست؛ یعنی کسی نمی تواند بگوید که من نماز نمی خوانم چون به مقامات رسیدم. کسی نمی تواند بگوید که من روزه نمی گیرم چون به آن جایی که گفته شده است، رسیده‌ام. «قیّمه» یعنی شما به طور پیوسته تحت قوام آن هستید. پس یکی از معانی قیّمه، وصف همیشگی آن در قوام بخشی است. لذا انسان همیشه با احکام است.

باورها به توحید میل به بی نهایت پیدا می کند، اگر کسی بخواهد خودش را در سنجه دین قرار دهد با باورهای به توحید نمی تواند خود را بسنجد چون میل به بی نهایت پیدا می کند اما با توجه به کتب قیّمه می تواند خودش را

بسجد. یعنی هر کسی یک جدول می تواند داشته باشد و فرائض دین را در آن بنویسد: نماز مقبول، قصاص مقبول، زکات مقبول و غیره. افراد همه می توانند این را به خوبی بررسی کنند و این را در وصیت نامه هایشان بیاورند.

اینجانب فلان بن فلان بن فلان، شهادت می دهم در پیشگاه خداوند که این فرائض را مطابق با آنچه که خدا فرموده عمل کرده ام، والسلام علیکم.

وقتی این را درک کند ۳ رابطه را اصلاح می کند:

- رابطه با خودش
- رابطه با خدا
- رابطه با دیگران

این کار ساده ای است اما شیطان این کار ساده را سخت جلوه می دهد. خدا که نگفت تو باور و عمل رسول (صلی الله علیه و آله) را داشته باش، چه کسی می تواند باور و عملش شبیه رسول (صلی الله علیه و آله) بشود؟! اما می تواند همنشین رحمت محمدی (صلی الله علیه و آله) باشد.

احکام، پل ارتباطی انسان با دریای عظیم اهل بیت (علیهم السلام) است و گرنه کسی نمی تواند خودش مثل رسول (صلی الله علیه و آله) شود. مثلش مانند حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت مریم (علیها السلام) است. حضرت عیسی (علیه السلام) من غیر آب بود و تو هر کاری انجام بدهی، از پدر متولد شده ای.

مثلا سوره مبارکه حجرات راجع به مسائل اجتماعی می گوید که غیبت و تجسس نکنید، با اسم بد یکدیگر را صدا نزنید. این ها وارد اخلاق شد و دیگر در رساله توضیح داده نشد. علتش این بود که ما همیشه در هجمه علوم دیگران بودیم و سعی نکردیم روی منبع اصلی مان یعنی قرآن برویم و اگر بنا باشد در فقه تحولی صورت بگیرد، نظامات احکام ممکن است دگرگون شود. چرا احکام روابط وارد اخلاق شد؟ چرا حد زده اند؟ باید جواب دهند که چرا چنین کردند.

کتاب های زیادی نوشته شده است که می خواسته نزدیک به کتب قیّمه باشد اما هنوز به طور کامل نوشته نشده است. البته کتاب «وسائل الشیعه» یا «من لا یحضره الفقیه» براساس ثبت کتب قیّمه در روایات است اما «من لا یحضره

الفقیه» و «وسائل» و «ملاذ الاخیار فی فهم تہذیب الاخبار» تبدیل به کتاب احکام نشدند و احکام فقط یک بخشی از این کتاب‌ها شد.

نیاز به احکام، نشان‌دهنده ظهور بینه در جامعه است و از آن طرف عدم نیاز به احکام، نشان‌دهنده اختفای بینه در جامعه است. رساله‌ها همه برگردان «عروہ الوثقی» است. جامعه نیاز به «عروہ الوثقی» پیدا کرد، نوشته می‌شود. بعد به رساله نیاز می‌شود که نوشته می‌شود. این خاصیت تلاوت‌گری است. یعنی جامعه باید نیاز به احکام پیدا کند و نه بالعکس.

اهل کتاب و مشرکین که اساساً خود را جدای از خدا و توحید می‌دانند، هر دو از مقتضای هدایت و بینه‌های درونی و بیرونی جدا نیستند تا آن‌که بینه روشنگری آن‌ها را فرا می‌گیرد.

اهل کتاب که ما هم هستیم، باید در درون خود نیاز را پیروارند و همین‌که نیاز را پیروارند به بینه‌ای دست می‌یابند.

ساعت دوم

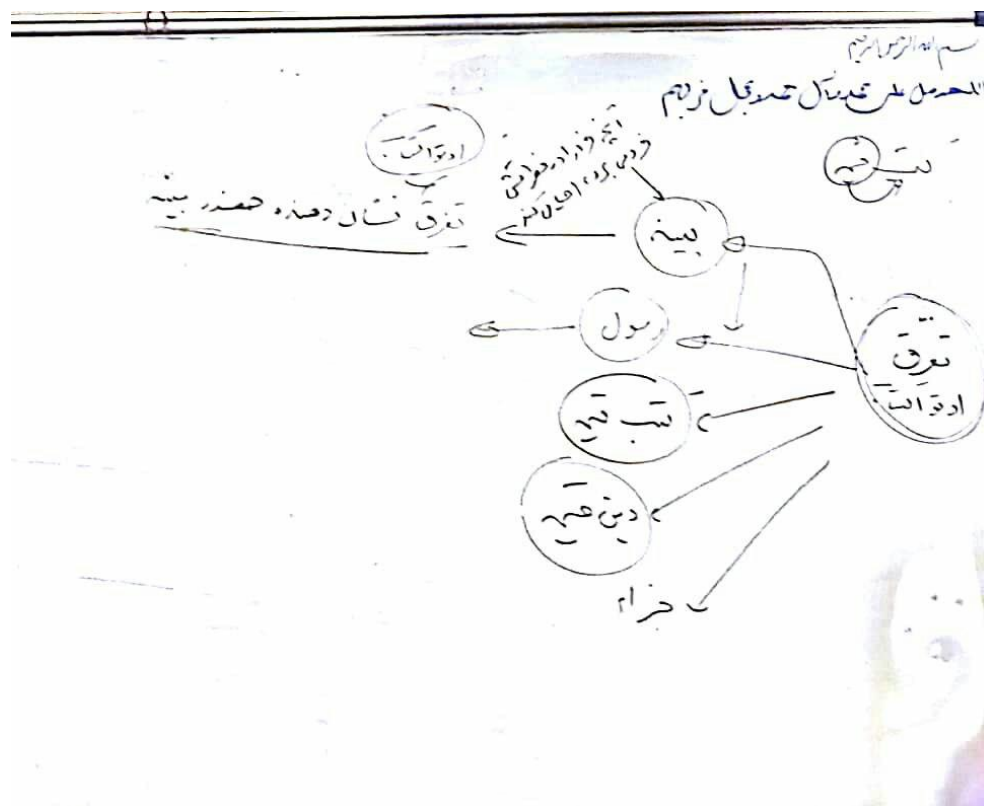
از ویژگی‌های روش‌های تدبر این است که اگر جایی اشتباهی صورت گیرد، در تمام کار گزاره‌های معیوب به دلیل ناسازگاری با سایر گزاره‌ها مشخص می‌شوند و صحت گزاره‌ها بروز پیدا می‌کند.

بحثی که مطرح شد در مورد «کتب بینه» بود و این‌که خداوند احکام خودش را به عنوان کتب بینه معرفی کرده است، چرا در جوامع احکام، بین آن جامعه نمی‌شوند؟ طبق روایتی گفته شد که اسلام بر پایه این موارد است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت که مطرح شد. روح همه این موارد ولایت است چرا که هر کدام از چهار مورد دیگر ممکن است ساقط شوند اما ولایت ساقط نمی‌شود. کتب قیّمه با ولایت معنا می‌یابد. یعنی روزه و حج و نماز و زکات بدون ولایت «قیّمه» نیستند.

این کتب قیّمه بحثی است که باید پیگیری شود.

آیه بعدی بحث «تفرق» را مطرح می‌کند. این تفرق بعد از این‌که بینه رسول آمده است به آن‌ها «او تووالکتاب» گفته شد. این افراد از بینه جدا می‌شوند. نسبت تفرق با بینه چیست؟ خود تفرق نشان‌دهنده حضور بینه است. تفرق

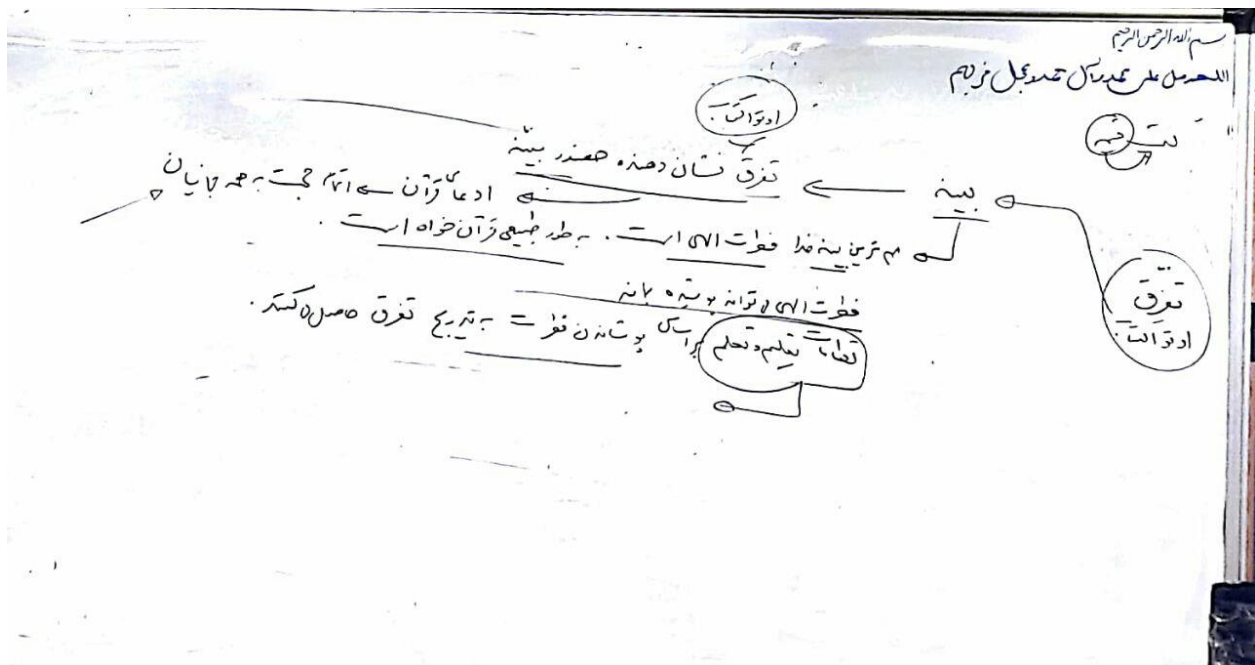
نشان‌دهنده حضور بینه است. اگر در جایی تشکیکی ایجاد شد یعنی حرف حقی در آن جا گفته شده است. تفرق، نشانه حضور بینه است. در زمان نزول وحی افراد دسته‌بندی شده‌اند. وقتی قرآن آمد، ادعایش این است که برای همه آمده است بنابراین همه او تو الکتاب شدند. حتی ژاپنی‌ها هم او تو الکتاب هستند. در امروز جامعه ما هیچ کس نمی‌تواند بگوید من بینه ندیده‌ام.



صرف تفرق را کاری نداریم، حتما باید با حضور کتاب باشد. انواع تفرقه‌ها در سبک زندگی و آیین عبادی بر مبنای کتاب است و این حرف سنگینی است. ادعای قرآن این است که اتمام حجت به همه جهانیان است. این ادعا را باید به گونه‌ای توجیه کرد؛ مثلا در چین که اساسا اسلام را نپذیرفته‌اند باید اثبات کنی که خدا کتاب را برای شما هم فرستاده است. اگر کسی در مدار فطرت باشد، به طور طبیعی قرآن خواه است بنابراین باید بگوییم که جمعیت دنیا که میلیاردها نفر است به فطرت بی توجه است. فطرت می‌تواند پوشیده بماند، اتفاقا ممکن است فطرت به صورت یک امر بدیهی نباشد. به تدریج امور فطری می‌تواند با القائات تبدیل به امور غیر بدیهی شوند. اگر انسان در هر جای این دنیا باشد و نظام تعلیم و تربیتش بر مبنای پوشاندن نظام فطرت باشد، به تدریج تفرق حاصل می‌کند. فطرت دارد اما خودش را جدا می‌کند و این نظام‌ها هستند که ایجاد حاکمیت می‌کنند. غیر از حیات دنیا چیزی آموزش داده

نمی‌شود، همه کارها برای رقم زدن دنیا است. نظامات بشری، نظام‌های فطرت‌پوش هستند. این ادعای خدا خیلی سخت است که می‌گوید همه او تو الکتاب هستند. این بینه بدون استثناء برای همه آمده است.

در سیستم‌های دنیایی نظامات مختلفی بنا می‌شود. مثلاً نظامی ایجاد می‌کنند مثل مدرسه و دانشگاه که اگر وارد آن نشوی از علم خبری نیست و این را تبدیل به یک هنجار می‌کند که همه باید بپذیرند.



نگاه ما به مسئله فطرت، توحید و غیره اگر کودکانه باشد، اشتباه خواهیم کرد. واژه‌هایی که در حوزه دین وارد می‌شوند، نیاز به فرآیند اثر دارند. نگاه کودکانه به این مسائل ایجاد کارهای ظاهری و صوری می‌کند. برای نمازخوان شدن و انجام احکام نیاز به القاء و فرآیند ذهنی و درونی است. برای بچه‌ها از خدا راحت حرف بزنید، او خدا را می‌شناسد، چرا فکر می‌کنید که دارید القاء توحیدی می‌کنید. نظامی برای یک نفر درست می‌کنید که انگار خدا را نمی‌شناسد و می‌خواهید مفاهیمی را القاء کنید! اگر خدا رسولان را بینه می‌گوید یعنی بینه نیاز به دلیل ندارد و کتاب هم دلیل نمی‌خواهد. اینکه برای این موضوعات بحث‌های درون دینی و برون دینی ایجاد می‌کنیم، در واقع با آن کودکانه برخورد کرده‌ایم و با این بحث‌ها بینه و رسول برایش درست نمی‌شود. باید طوری شود که با هر خوبی رسول را ببیند. اگر کاری کردیم که بینه، رسول اثبات کردنی شد یعنی بعدها رسول را از خوبی جدا می‌بیند.

این بحث بماند، که متأسفانه این نظام‌ها را خودمان برای معارف دینی ایجاد کرده‌ایم و فکر کردیم مردم نسبت به این مباحث بیگانه هستند و همان جایی که نباید استدلال می‌کردیم، استدلال آوردیم و همان‌جا شکست خوردیم.

درباره خدا نباید برای هیچ کس استدلال آورد ولو این که ادعای مخالف بودن داشته باشد. آنکه را که تصدیق کردنی است، برایش نباید به دنبال استدلال بود. مگر شأن خدا از روز و شب کمتر است که هیچ کس برای روز و شب بودن و حرکت زمین اقامه دلیل نمی کند اما برای رسول که بینش از خورشید و ماه قوی تر است به دنبال دلیل و بینه است! برای امثال پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلیل آوردن یعنی سطحی برخورد کردن. شاید حتی اگر برای شب و روز دلیل آورده شود اما برای پیامبر نیازی به آوردن دلیل نیست. همه خوبی ها مال پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و همه درس ها از قرآن است و ورای این چیزی نمی تواند باشد. انسان ها این را می فهمند و تصدیق می کنند. کسی که میل به خوبی دارد میل به رسول و اسلام دارد. خداوند به بینه بودن رسول اتکا نمی کند، یعنی ما نمی توانیم بگوییم کسی که خوب است اشکال ندارد فقط خوب باشد و نماز نخواند! در آیات اول تفرق است، بعد کتب بینه و بعد دین قیمة و بعدش می شود جزا. نمی توان گفت که اگر آدم ها صرفا اخلاق مدار شوند، خوب است. خداوند طوری استدلال می کند که حتی به یک نفر از انسان ها مجوز خروج از دین را نمی دهد. این موضوع خیلی مسئولیت می آورد. دایره و شعاع امر به معروف و نهی از منکر، جریان سازی دین قیمة و کتب قیمة برای فهم نیاز به رسول و بینه است. درست است که بینه نیستیم اما می توانیم جریان ساز دین قیمة و کتب قیمة باشیم تا نیاز به رسول و بینه در افراد فعال شود.

اگر هر کسی با سلیقه خودش تعریفی از دین داشته باشد، دیگر این قیمة نمی شود. تا فرد اهل «خشیت» نشود، پذیرش نخواهد داشت.

خدا در قرآن یک سری امور را ساده گفته است اما شاید برای ما ساده نباشد. خدا خیلی چیزها را ساده و بدیهی گرفته است. شرایط ما به نوعی پر از القائات و تفکرات منفی است. انسان فقط در دنیا نیست و حتما بقاء دارد. اولین نکته که افراد در آن به مشکل می خورند، فهم اجل دنیا و بقاست. اگر این اثبات شد و به صورت فطری شکوفا شد که بسیار خوب است.

در قرآن توجه به زوجیت کریم را از آیات دلالت دهنده برای بقاء می داند. همان قدر که به این زوج کریم دقت می کردند، به خدا ایمان می آوردند. بعد اگر این را پذیرفت، در دلش هول قیامت می افتد و شوق به بقاء. در قسمت دوم او را باید حکم خواه کرد، اگر بخواهی باقی باشی، چه باید بکنی؟ هر چه خوب تر باشی و منفعتات برای دیگران

بیشتر باشد، باقی تر خواهی بود و این را با فطرت می فهمد و با توحید هم سازگار است که خدا رحمان است و انسان رحمت طلب و نفع طلب است.

اگر بقا بخوایی، باید هزینه بکنی. می خواهی حرف چه کسی را بشنوی؟ باید حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بشنوی. پس در ابتدا دلالت داده می شود به اصل «بینه» و بعد به «صحف» و بعد به «کتب قیمه»، در مقام اتصال این افراد او تو الکتاب ابتدا باید ماهیت بینه واضح شود و بعد ماهیت رسول و صحف و بعد ماهیت کتب.

این موارد مراتب دارد. کتب قیمه، عرصه عملیاتی شدن بینه است و اگر بینه برای فرد واضح نشود به طور طبیعی در مورد کتب نمی توان حرف زد.

تعریف «بینه» می شود آن چه فرد را در فطرتش فرو می برد و آنرا احیاء می کند. کارکرد سوره نباء احیاء همین مسئله است که قیامت را در دل جریانات طبیعی اثبات می کند. نمی گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت نباء، قیامت است بلکه می گوید زمین و آسمان و ... می گویند که قیامت هست.

رسول یعنی توحید، یعنی معاد. این سه را نمی توان از هم جدا فرض کرد. همان طور که توحید فطری است، معاد نیز فطری است، همان طور نبوت نیز فطری است و احتیاج به اثبات ندارد. هر کدام از این سه احیاء شود، دوتای دیگر هم احیاء می شوند.

بینه مؤلفه ای سه وجهی؛ بین توحید و رسالت و معاد است. خودش دلیل همه چیز است و نیازی به دلیل آوردن ندارد. بینه خود دلیل است. اگر برای دلیل دلیلی بیاوری، در واقع دچار بزرگترین همز و لمز در عالم شده ای که به بینه بگویی دلیل بینه چیست و این یعنی استهزاء. بینه را قبول شده فرض می کنیم.

معجزه آیه است و تعریف قرآن با تعارف ما متفاوت است. این بحث ها از قرآن جدا شد و در جایی دیگر بحث شد و دچار انحراف شد. درک ما از آیات به شکل مباحث کلامی شده است و این ها مباحث خوبی نبوده است که وارد شده است. مباحث کلام بیش از آن که منفعت داشته باشد، برای فهم عموم مردم ضرر دارد و ذهن افراد را از فطری و از بین بودن بحث دور می کنند. ما در نظام سازی معرفت ضعف داریم و این به خاطر تداخل این مطالب در دین - داری هایمان است.

برای اینکه کسانی که به زیارت رفته‌اند زیارتشان قبول باشد و هم کسانی که به زیارت نرفته‌اند در قبولی زیارت آنها شریک شوند، صلواتی ختم برمایید.

آنچه در این سوره گفته شد اینکه مؤلفه‌های هر آیه را با آیات دیگر بسنجیم. آیه (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) با منفک نبودن و دست‌یابی به «بینه» بررسی شود و نیز با «تلاوت» و «کتب قیمه» و «امر به عبودیت» و «دین قیمه» و بحث «جزاء کفر و ایمان» بحث شود.

«تفرق» به معنای خارج شدن از وحدت است و در این جا منظور وحدتی که در طبع انسان قرار داده شده است و به آن وحدت فطری گفته می‌شود. برای انسان، وحدت فطری قرار داده است و بر اساس این وحدت نظام‌های جهانی تشکیل می‌شوند اما به دلیل اغوای شیطان نظام‌های جهانی به سمت انحراف کشیده می‌شوند. وقتی تفرق با هر کدام از این‌ها بررسی شود یک‌سری نتایج به ما می‌دهد که قبلا سه مورد اول آن بررسی شده است و امروز به امر به عبودیت رسیده‌ایم.

- نسبت «تفرق» و «بینه»: «تفرق» از نشانه‌های «بینه» است. خیلی وقت‌ها خیلی از موارد نامطلوبی که در جامعه بروز می‌یابد به خاطر اقدام مثبتی است که پیش از آن انجام شده است؛ به عنوان مثال جنگ تحمیلی هشت ساله به واسطه اتفاق خوب انقلاب بوده است. فشارهایی که بر ملت‌هایی مثل یمن و بحرین وارد می‌شود به دلیل اتفاقات خوبی است که در بین آنها در حال شکل‌گیری است. حوادث ناخوشی است اما در درون خودش هم نویدهایی دارد.

- نسبت «تفرق» با «رسول»: نسبت «تفرق» با «رسول» را می‌سنجیم و می‌بینیم که ذات رسول و تلاوت، وحدت است و اگر تفرقی ایجاد شود به عنوان عارضه و آسیب است. رسول و تلاوتش با تفرق میانه خوبی ندارند و تفرق از عوارض تلاوت کتاب است و گرنه تلاوت کتاب هیچ‌کسی را دعوت به تفرق نمی‌کند. تفرق در زندگی ما هم هست، اگر حتی در زندگی خانوادگی تفرق ایجاد شود این به معنای جدا شدن از رسول است و این یک عارضه است. تفرق عارضه تلاوت رسول است.

- نسبت تفرق و کتب قیمه: «کتب قیمه» تفصیل «بینات» است. وقتی بینه در سطح جامعه می آید، می شود «اوامر» و «نواهی». فاصله پیدا کردن با اوامر و نواهی که یا حالت «تغافل» دارد یا «تقابل». اگر تفرق ایجاد شود اوامر و نواهی یا فراموش می شوند که می شود تغافل یا حالت تقابل به خود می گیرد. اگر با احکام دین آشنا نباشیم دچار نوعی فاصله خواهیم شد.

- نسبت تفرق با امر به عبودیت: «و ما امروا» را می توان به صورت حال در نظر گرفت. این در حالی بود که امر بینه برای آن ها آمد. زشتی تفرق به وسیله «و ما امروا» معلوم می شود. مثل این که به کسی می گوئیم کار خوبی انجام بده اما لجبازی می کند. حرف اساسی همه انبیاء (علیهم السلام) عبودیت خدا بود. بیان زشتی تفرق و موجه نبودن دلیل این تفرق. وقتی کاری در ساحت انسان بدون دلیل انجام شود چه او دین دار باشد و چه نباشد، به دلیل وجود عقل در ساحت او مجازات خواهد داشت. اگر انسانی بالغ کاری بدون دلیل انجام دهد در پیشگاه خدا دارای مجازات است. بنابراین در نسبت این دو مؤلفه، هیچ کسی حق ندارد از وحدت فطری حتی در خانواده تفرق داشته باشد و از این منشور فاصله بگیرد.

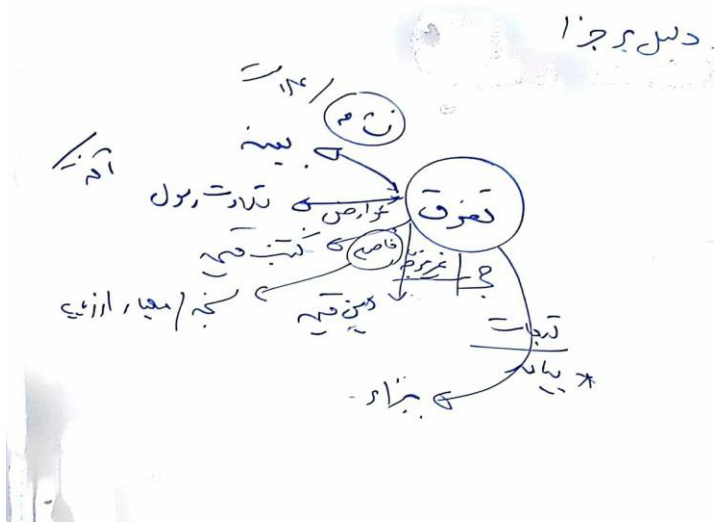
نسبت تفرق و جزاء: جزاهایی که در قالب «شرالبریه» و «خیرالبریه» عنوان شده است نشان می دهد تفرق ها آسیبزا و مخلّ امنیت جامعه انسانی هستند، چرا که تفرق تبدیل به کفر می شود. چیزی به عنوان (چهاردیواری اختیاری) نداریم.

در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، خلفا بر مبنایی که تشخیص دادند و خلاف نظر رسول الله (صلی الله علیه و آله) سقیفه تشکیل دادند و گفتند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جایگاهی نیست که بخواهد خلیفه تعیین کند و باید بر اساس نظر جمعی باشد.. در این شرایط عده ای از مردم گفتند چهاردیواری اختیاری! پس ما فقط به حفظ دین خود می- پردازیم و به این ترتیب عده ای ساکت نشستند و گفتند به ما ربطی ندارد و ما باید به زندگی مان برسیم و اصلا حکومت امری جدا از دین است و ما را چه به سیاست! اصلا هرکسی خلیفه شد ما که پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) می رویم و با بقیه کاری نداریم و این گونه عده ای شدند عاملان توطئه و تفرقه و هنوز که هنوز است بعد از سالیان سال انواع فرقه های انحرافی نتیجه آسیب همان سکوت است. خدا انسان، دین و دین داری انسان را این گونه قرار نداده است. کما اینکه وحدت ایجاد خیرالبریه می کند و خیرات و برکات آن به بقیه هم می رسد. جریان خیرات و برکات از جانب وحدت است.

تفرق	تفرق آینه	منفک نبودن تا درسیا به هم دیده
تفرق آینه و تلاوت	ذات رسول و تکلمت و قدرت است و آرزو تو را یا دین بودم عذران عارضه و آسیب است.	رسول و تکلمت
تفرق آینه و تلاوت	تا بدید آرسن با اراد مردواهی	تفرق آینه
تفرق آینه و تلاوت	یا زشتی تفرق و بودن دین بودن آن (موجه نبودن آن) و دلیل بر جزا	امر به عبادت ... و دین قیه
تفرق آینه و تلاوت	تفرق آینه و دلیل امنیت چه این	جزا کف ... نه البره دایان ... نه البره

بحث تفرق خیلی جالب است، مؤلفه‌هایش می‌شود:

تفرق با بینه نشانه می‌شود. با تلاوت رسول عارضه می‌شود. با کتب قیمه می‌شود، فاصله. با دین قیمه می‌شود، غیرموجه بودن. در این جا دین قیمه را حجت می‌گوییم. تفرق با جزا هم می‌شود، تبعات و پیامدهایش. برای فاصله هم می‌شود سنجه، که معیار ارزیابی است. اگر این مؤلفه‌ها را عربی کنیم، در سوره بحث «نشانه» می‌شود، «علامت» و «علت» و نیز بحث «آفت»، «سنجه»، «حجت» و «تبعات» را خواهیم داشت.



هر کسی را می‌خواهید میزان تفرقش را از دین بسنجید، می‌توان به میزان عمل نکردن او به اوامر و نواهی سنجید. این که چقدر فرد در ساحت وحدت دینی است و چقدر فاصله دارد به راحتی قابل ارزیابی است. مجموعه شناخت-های او، اگر نسبت به و رسول و دین کامل نباشد، جزء عوارض قرار می‌گیرد.

بر اساس این مؤلفه‌ها می‌توان فرمی تهیه کرد و به فرد نمره داد که چقدر تفرق دارد. هر کسی برای جلسه بعد فرمی تهیه کند. هر چه به حالت ایده‌آل نزدیک بودید، صد و به میزان فاصله از آن امتیازی بدهید. نترسید که تفرق داشته باشید، بهتر است که قبل از مرگ بدانیم که فاصله‌مان چقدر است و این که بگوییم با گفتن (ان‌شاءالله که وضع‌مان خوب است) نمی‌شود، با این حرف‌ها کسی را به بهشت نمی‌برند، چرا که وضعیت بهشت تکوینی است و جعلی نیست. شفاعت و غیره در ساحت تکوینی است و نه جعل. فرد باید از نظر تکوینی به وضعیتی برسد که شفاعت آن‌هم که امری تکوینی است شامل حالش شود. خدا هم یعنی تکوین و تکوین آیت الله صغری خداست. تکوین یعنی نظام علت و معلول، نظام علی، هر آن‌چه انجام می‌شود علتی دارد. نظام اسباب آیت الله اصغر خداست. در دل تکوین قرار دارد. فرضاً برای ساخت یک ماده راه‌های مختلفی وجود دارد، این در نظام اسباب است اما اینکه ساخت آن حتماً باید علتی داشته باشد، در نظام علی است. برای جلسه بعد فرمی می‌خواهم بدون اسم باشد اما سوال-ها و درصدها مشخص شود.

ممکن است کسی به این نتیجه برسد که صد در صد دین‌دار است، هیچ اشکالی ندارد و این خیلی خوب است. عده‌ای باید باشند که محبتین الهی باشند. باید سوره مبارکه هود را بخواند تا بفهمد که خدا چه انتظاری از محبتین دارد.

هشت فرم سنجش می‌توان تهیه کرد که هر کدام از منظری به دینداری می‌پردازد و هیچ کس نمی‌تواند از آن فرار کند و این خاصیت بینه‌های خدا و نور اوست، جاری شدن نظام عقلانی در عالم است و قابل انکار نیست.

امر به عبودیت

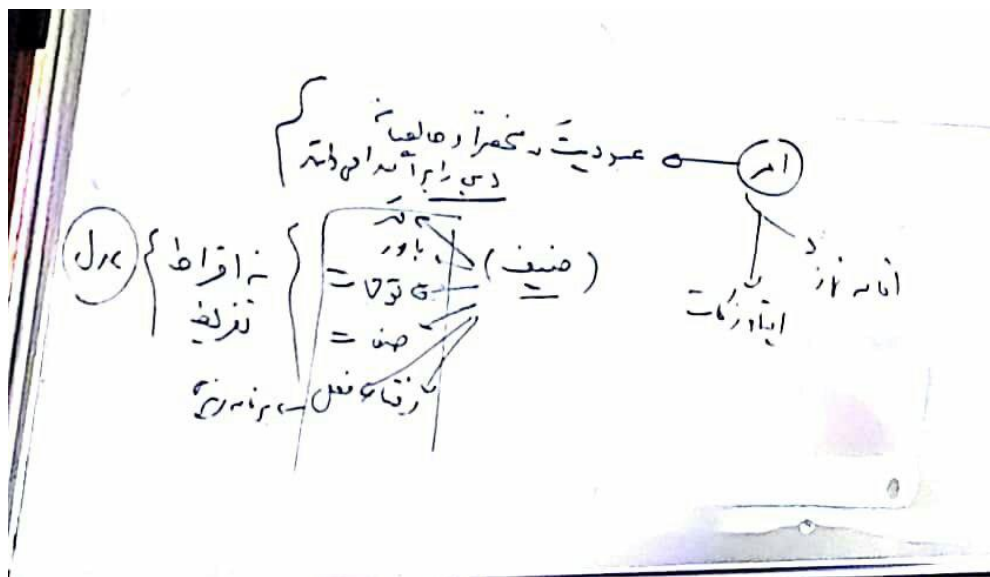
وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵)

- عبودیت بدون شائبه و انحصار دین برای خدا عبودیتی که منحصر و خالصانه دین را برای خدا می‌داند. اینجا «دین» با «عبودیت» می‌آید. قائل به این هستند که فقط خداست که دارای دین است و سبک و نوع زندگی را فقط

خدا باید تعیین کند. مثل له الدین، له الحکم، له الحمد و له الملک. این «لَهُ»های قرآن انحصار دارند. در عمل و قول این موضوع را انعکاس می‌دهند. در واقع مخلصین له الدین، دین را به صورت خالصانه تلاوت می‌کنند. رسولی که «یتلو»، عبدی که یتلو و این عبد غیر دین را تلاوت نمی‌کند. وقتی در کل عالم دین را برای خدا قرار می‌دهند، علم بخشی از این دین می‌شود.

- عبودیتی خالصا و مخلصا است. این‌ها باید حنیف باشند، یعنی در باورها، توجهات، صفات و رفتار افراط و تفریطی ندارند و عدل در آنها جریان دارد. برنامه‌ریزی آنها به دور از افراط و تفریط است و در همه ابعاد وجودی در حالت اعتدال هستند. هر چیزی افراط و تفریط آن مربوط به خودش است. این اعتدال نتیجه «عبودیت» است. در واقع حکم‌دانی و حکم‌شناسی و عمل به حکم الهی نتیجه‌اش «حنیف» بودن است؛ مثلاً شما راجع به چه چیزهایی فکر می‌کنید؟ می‌گویید در مورد هر آن‌چه که خدا گفته است. خدا گفته در مورد آیات الهی فکر کنید و آیات مثلاً شب و روز هستند. فکر می‌کنید یعنی در زندگی ساعاتی را به موضوع شب و روز می‌پردازیم، در قرآن گفته است تدبر در آیات و تفکر در آیات داشته باشید. حالا باید بدانند تفکر و تعقل و تدبر دقیقاً چیست. اگر خدا در قرآن حرفی زد یعنی افرادی که قرآن می‌خوانند باید آن را در صحنه زندگی عملیاتی کنند، تفکر با تعقلون کردن حتماً فرق دارد یا یتذکرون با یتعقلون فرق دارد. پس باید برای خروج از افراط و تفریط این‌گونه عمل کرد. تفریط است اگر ندانی فرق این‌ها چیست و افراط است اگر فقط به بخشی از آن پردازی و از بقیه غافل شوی. فقط وارد فضای شب و روز می‌شود اما تفکر در آن دقیقاً یعنی چی که خدا خواسته است. حنیف بودن از علم به اوامری که خداوند برای عبودیت در دین قرار داده است نشأت می‌گیرد. اگر کسی نداند که باید برود دنبال علم و دین و امر که تا آن را بفهمد، در غیر این صورت با این وضعیت نمی‌تواند حنیف باشد. حنیف بودن محصول شناخت دین و امرهای عبودیتی است.

- «اقامه نماز» در بین این اوامر آمده است و ذکر خاص بعد از عام است. ایتاء زکات و اقامه نماز آن قدر بزرگ هستند که همه امر عبودیت را پوشش می‌دهند. اگر کسی در زندگی گفت کار ما اقامه نماز و ایتاء زکات است گویی همه دین را اجرا کرده است، زیرا وقتی شما ایتاء زکات می‌کنی حتماً باید خمس نیز بدهی، با لباس غصبی، جای غصبی و ... نمی‌توان نماز خواند چون طبق آیات قرآن هر آن‌چه را شما بدست می‌آورید به اندازه یک پنجم آن برای خدا و رسول است.



- ذلك در این قسمت از آیات یعنی (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ) مجموعه این‌ها می‌شود «دین قیّمه». یعنی این‌جا دین القیّمه مضاف و مضاف الیه است و نه صفت و موصوف. دینی که از ویژگی‌هایش قیّمه بودن است و «من» در آن بیانی است. یعنی یکی از ویژگی‌های دین قیّمه بودن است. خیلی وضع آن به لحاظ مفهومی از کتب بالاتر می‌شود. چون یکی از ویژگی‌هایش قیّمه بودن است. اضافه لامی، منی یا فی می‌باشد که در این‌جا اضافه منی است. کسب تعریف می‌کند از «قیّمه» و ممکن است «دین» را شناسایی ولی «قیّمه» را می‌شناسی. ادعا می‌کند «قیام» و «قوام» و «قیّم» را هر انسانی می‌شناسد. یکی از حالات ایجاد تألیف این است که مضاف و مضاف الیه باشد. چیزی را می‌آوریم که اسم به آن شناخته شود. وقتی می‌گوییم «از» یعنی دین را بشناس ولی بدان که دین وضعیت بالاتری از آن‌چه تو می‌شناسی دارد. زمانی می‌گوییم در خانه، چون خانه را می‌شناسی در را به آن ربط می‌دهی و باید ذهن مخاطب خانه‌شناس باشد. قیّمه بودن این‌جا را از کتب قیّمه می‌توان فهمید. ظاهراً کتب قیّمه می‌تواند معرف دین قیّمه باشد. هر شریعتی را خواستی بشناسی برو بین که اوامر و نواهی آن چیست.

امر به عبودیت - کفر با رفاغیبت
دینی را بر آن نهادند

نسبت امر به عبودیت و همه این زنجیره با منفک نبودن ما (که یا اهل کتابیم و کتاب داریم یا مشرکیم) از بینه: یا به عبارتی نسبت دین قیمة با بینه را بررسی می‌کنیم، بینه آشکارساز «و ما امروا» است. این گزاره بینه را با امر به عبودیت می‌بندد و این خیلی صحیح است. بینه را با امر به عبودیت می‌سنجیم و این گونه می‌گوییم ولی اگر بخواهیم نسبت امر به عبودیت و بینه را بگوییم چه می‌شود؟ ممکن است در هر دو زاویه نگاه به یک گزاره برسیم و اشکالی هم ندارد. می‌توان گفت که «و ما امروا» غایت بینه است، یا ثمره بینه است، یا محصول بینه است، یا منشور و یا محتوای هر بینه است. ماهیت درونی و محتوایی بینه و روح بینه و ما امروا است. اگر این نباشد بینه حرفی برای گفتن ندارد. عامل و فلسفه وجودی بینه است. اگر همه انبیاء (علیهم‌السلام) را یک‌جا جمع کنیم و بخواهیم از آنها که بگویید منشور حرفهای شما چیست؟ بدون هیچ تفرقی این آیه را می‌گویند. رو کردن بینه برای دیگران گفتن این آیه است که (وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ) در غیر این صورت هر چه بگویی غیر بینه است. حتی خود رسول برای ظهور پیدا کردنش با این آیه است و در واقع رسول بودن او با این آیه موضوعیت پیدا می‌کند و این پیام رسول در هر تلاوتی است. با این که تلاوت‌ها گوناگون است اما همه آنها یک حرف می‌زنند. حتی این می‌تواند شاخص رسول باشد.

فهم صدق رسول با این است که ببینیم در ساختار رسول آیا اقامه نماز و ایتاء زکات و حنیف بودن هست یا نه. پیام رسول است که او را معرفی می‌کند نه معجزه او. هر رسولی باید پیام داشته باشد و باید پیامش این آیه باشد و این آیه شاخص رسولیت رسول است و این آیه از غرر کل قرآن است که به انسان رسول‌شناسی یاد می‌دهد. حقانیت رسولان رسول هم با همین آیه مشخص می‌شود. اگر حکومتی مثل حکومت جمهوری اسلامی که ادعای دینی بودن دارد برای فهم بر حق بودنش باید با شاخص این آیه آن را سنجید، اگر در کشوری حنیف بودن زیر سؤال برود مثلاً

بگویند برای رسیدن به اهداف مان قتل کودکان را جایز می‌دانیم، این یعنی از دین خارج است. هرکسی را به هر صورتی نمی‌توان قبول کرد و باید برای پذیرش، ضابطه داشت. احکام افراطی زیادی در بین داعشی‌ها وجود دارد. این که فرضاً انداختن بچه‌ای را در آتش به اسلام نسبت دهند یعنی خیلی مسخ و سحر شده هستند و این اختلال است. قرار گرفتن در ذیل حکومت عربستان و وهابیت، نشانه نوعی مسخ‌شدگی فراوان است.

خوبی دین این است که اگر فرد اهل خشیت باشد، افراط و تفریط در آن به راحتی برای همه قابل فهم است. نیازی به معجزه نیست. همین که احکام را معرفی کند، کافی است. امر به عبودیت اولین حرفی است که هر امام و رسولی می‌گوید و بیان توحید بر اساس آنچه قرآن گفته است و بیان شاخصه‌های دین و دینداری که یا بر اساس آن چیزی است که رسول معرفی می‌کند یا غیر از این است. کسانی که ادعای «امامت» می‌کنند در همین جا به مشکل می‌خورند و دیگر راهی برای ادعا نیست.

امر به عبودیت با کتب: روح همه اوامر و نواهی الهی به وسیله دین است و هر آنچه در مورد بینه می‌گوییم در مورد کتب قیمه هم می‌گوییم اما تفاوتی که دارد این است که دین قیمه مولد کتب قیمه است. چون دین قیمه است کتب قیمه می‌شود. اگر دین قیمه است، باید همه کتب قیمه باشد. روایتی عجیبی در این باب هست که می‌گوید: اگر کسی مکتوبه‌ای (واجبی که خدا ثبت کرده است، همان کتب قیمه می‌شود) را عمل کند، در آن، یک دعای مستجاب دارد. (مَنْ أَدَّا لِلَّهِ مَكْتُوبَةً وَ لَهَا فِي أَثَرِهَا دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ) می‌خواهد بگوید یک جریان تکوینی است.

امر به عبودیت وقتی با تفرق: امر به عبودیت وقتی با تفرق در نظر گرفته شود در واقع می‌شود اینکه عدم اقتضاء به دریافت عبودیت عامل تفرق است. عدم اقتضاء در حنیف بودن و پذیرش، عامل تفرق می‌شود. عدم اقتضاء یعنی فرد خود را دور می‌کند و در معرض امر قرار نمی‌دهد و از آن فرار می‌کند. عبودیت در خود پذیرش و اقتضاء پذیرش می‌خواهد و تفرق محصول عدم پذیرش است و این خیلی مهم است. گاهی انسان‌ها امرخواه و امرطلب هستند و برخی امرگریز هستند و کسی که از امر الهی گریزان است تابع هر کسی خواهد شد و ارباب متفرق خواهد داشت. اگر از امر خدای واحد قهار عدول کردی یعنی با ارباب‌های متفرقی روبرو خواهی شد، چرا که این ارباب در خودشان هم دچار تفرق هستند. تفرق حالت‌های مختلفی دارد. اگر دو تا مؤمن از هم دلگیر می‌شوند یعنی حتماً دچار تفرق شده‌اند.

سنگ نبودن از سینه	بینه آستار زوبان مردا - - / و با او را مات سینه آ
رسول و تدارک	پیام رسول در تدارک هر گنینه / حق ابرون / جانفش ابرون رسول مستور / منکر / منکر وجود
لبت صبه	(روح) همه او آمد نواحی الهی / دین همه حوله کت صبه
تفرق	مال تفرق امر عبودیت / همه اقصفا در دین کس عبودیت / ضیف بودن کمال تفرق
جاء کف ← نه البرج دایان ← غیر البرج	

امر مجرب

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين اللهم صل على محمد و آل محمد

سخنی با دوستان مدرسه دانشجویی قرآن و عترت (علیهم السلام)

با سلام خدمت همه بزرگواران که با اخلاص و ارادت به ساحت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) خود را در کلاس- های تدبیر و سایر کلاس‌های جانبی حاضر نمودند و درصدد تقویت دین خدا هستند.

سلام بر مجاهدت‌ها و صبرها و تلاش‌های مجدانه شما که در مسیر اقامه دین قدم برداشته‌اید.

دور جدید مدرسه قرآن که از پس دورانی نسبتاً طولانی گذر کرده و تقریباً دو دهه به طول انجامید، دوره پیاده- سازی قرآن در شئون مختلف زندگی است. این مهم توسط شما شدنی است و همگی باید همت خود را برای تحقق این مهم صرف کنیم زیرا:

- مهجوریت قرآن صرفاً در مقام عمل و عینیت بخشی کنار می‌رود؛
- در مقام عمل است که زندگی با قرآن طعم بهشت و زندگی پاک و طیبه را رقم می‌زند؛
- در مقام عمل و عینیت بخشی است که مقاصد دین محقق می‌شود.

برای ورود به چنین افق و چشم‌اندازی لازم است:

- ۱- همه افراد انس‌شان با قرآن حداکثری باشد؛
- ۲- همه افراد به خواندن روش‌های تدبیر اهتمام داشته باشند؛
- ۳- همه افراد در عرصه و میدان عمل زندگی خود را مسلح آموزه‌های قرآن نمایند؛
- ۴- همه افراد عرصه‌ای عملیاتی از عرصه‌های اجتماعی را لمس کنند و در آنجا با مسائل و معضلات آن دست و پنجه نرم کنند.

در صورت تحقق چهار مورد فوق انتظار می‌رود جمع شادابی و تحرک علمی و عملی مناسبی را به یمن حضور قرآن درک کند و با تجلی نور قرآن توفیقات بی‌شماری را شاهد باشد.

وارد شدن در صحنه‌های عینی جامعه پیچیده و گاه غیرقابل پیش‌بینی است و نیازمند علم و حلم مناسب است و گرنه کم‌طاقتی و بریدن از لوازم آن است.

کارهای جمعی اگر جدی گرفته شود این کار سخت، آسان می‌شود.

مبنای فکر و نظر اگر در هر حال قرآن و روایات صحیح باشد کارهای نشد به کارهای شدنی تبدیل می‌شود.

بر این اساس به صورت مشخص به خواهران و برادران خود در زمینه جاری کردن زلال قرآن توصیه‌های زیر را دارم:

۱- هر یک از دوستان اوقات خود را به سه قسمت تفکیک کند. یک قسمت صرفاً به آموزش تدریجی اختصاص یابد (آموزش دیدن و آموزش دادن)

۲- هر یک از دوستان در کارگروه تخصصی عضویت فعال داشته باشد و از نظام مسائل آن واقف گردد و در صورت لزوم با عرصه‌های آن کار تخصصی ارتباط مستقیم داشته باشد.

۳- کتاب‌های آن عرصه را به خوبی و دقت مطالعه کرده تا حدی که بتواند مطالب و نظریات کتب را با قرآن مطابقت داده به صحت و سقم نظرات با بهره‌گیری از قرآن توفیق داشته باشد.

۴- ضمن مطالعه دقیق کتب عرصه به خلق فعالیت و مهارت بر اساس تدبر در قرآن و نیز اصول و مبانی و مهارت‌های یاد شده در کتب تخصصی پردازد.

به طور مسلم مشارکت شما در این امر قرآنی که در صدد است حقایق را به صورت تفصیلی در زندگی نازل کند، موجب تألیف جمع و در نتیجه عنایات خاص حضرت بقیه الله (علیه السلام) می‌گردد.

سوگیری کلاس‌های تخصصی به چنین سمتی است.

در چنین جهت‌گیری صرف خواندن تدبر چرخه معیوب اجتماع را نمی‌شکند بلکه باید به گونه‌ای مسلط بر موضوعات قرآن شد که بدون کمترین اشکالی به بیشترین توانایی و تولید دست یافت.

والسلام / حرم حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) / ۱۱ اسفند ۱۳۹۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
۱۱ آیتها

سنتی با دوستان مدرس دانشگاه قرآن و معرفت

با سلام خدمت همه بزرگواران که با اذلال و امارت به ساحت قرآن و اهل بیت علیهم السلام
خود را در کمال آبرو و سایر کمال آداب حاضر نمودند و در صدد تقدیر بنده رسیدند
خدا هستند.

سلام بر مجاهدت او صبرها و شریعت مجربانه که در مسیر آمان قدم برداشتم.
دور صبر به هدایت قرآن که از پس دوران نسبتاً طولانی گذر کرده و توسط خود دیده
به طول انجامید، دوره پیاده سازی قرآن در شئون مختلف زنانه است. این
مهم توسط شما شدنی است. و همه با بر همت خود را برای تحقق این مهم صرف

کنیم زیرا:

- بحکومت قرآن صرفاً در تمام عمل و عینیت کسی کفایت رود.
- در تمام عمل است که زنانه با قرآن طعم بیست و زنانه به جای آوردن بار و صبر
رقم زنانه.

- در تمام عمل و عینیت بخشی است که تا صد دین تحقق یابد.

بنا بر ورود به چنین افق و چشم اندازی لازم است:

- ۱- همه افراد انسانی با قرآن صراحتاً باید...
- ۲- همه افراد به خواندن درس های تدریس آنها کار باشند
- ۳- همه افراد در عرصه و میدان عمل زنانه خود را ملحق آموزه قرآن نمایند

ع - همه افراد عرصه عملی از عرصه اجتماعی را لمس کنند و در آنها با مسائل
و معضلات آن دست و پنجه نرم کنند.

در صورت تحقق چه امور فوق انتظار می رود جمع ثواب و تحریک علمی و عملی ^{فناپذیر}
برای هم حضور و آن درک کند و با هم نورانی تر نشانی به ستاره را شاهد باشد.

دوستان عزیز

و اگر در آن در صحنه که عینی جایی پیدا شود و کار غیر قابل پیش بینی است و نیازمند علم
و ظلم ضابط است در آن کم طاقتی و برتری از لوازم آن است.

کارهای جمعی از جمله رفته شود این کار سخت است آن می شود.

مسابه فکر نظر آرد در حال قرآن در و این صمیمیت با کار آن است که کار آن به تبدیل
می شود.

برای این است که صورت مشخص به خواهان و برادران خود در زمینه کار کردن زلال
و آن توصیه های برادران است.

۱ - هر یک از دوستان اوقات خود را به سه قسمت تقسیم کنند. یک قسمت صرفاً به

آموزش تدریس تخصصی یا به (آموزش دین و آموزش دادن)

۲ - هر یک از دوستان در کار رده تخصصی عضویت فعال داشته باشند و از نظام

مسئول آن واقف گردند و در صورت لزوم با عرصه آن کار تخصصی ارتباط مستقیم
داشته باشد.

۳. کتابهای آن عرصه را به خوبی و دقت مطالعه کرده، ملاحظه کرده، نتوانم
مطالب و نظریات کتب را با قرآن مطابقت داده، بصورت و قسم لغوات با بهره‌گیری از
قرآن توفیق حاصل شده باشد.

۴. ضمن مطالعه دقیق کتب عرصه، خلق فعالیت‌های دما در اسکن تدریس در قرآن
و تدریس اصول و مبانی تدریس را یاد گرفته، در کتب تخصصی، اسپر وازن

به طور مسلم مشارکت بسیار رایج است و این که در صدد است حقایق را به صورت
تفصیح در زمینه‌ها نازل کند، موصوف تا لایف جمع و در نتیجه غنایات فاضلین صفت
بیم الله عم السلام می‌رود.

توسعه دادن تخصصی به پیش بسته است.
در هیچ کتب تدریس هرگز خواندن تدریس چرخه معیوب اقسام را نمی‌شناسند بلکه به
بازن اسلایط بر موضوعات قرآن شده که به روش کمر استمال به بهترین روش
و تولید دست یافت

والسلام
حرم صفت به بن موی ارض

۱۱ اسفند ۱۳۹۶

برای استجاب دعاها و برطرف شدن هم و غمها، صلواتی ختم بفرمایید.

بحث «کفر» با دو گروه «اهل کتاب» و «مشرکین»؛ نشان می‌دهد با آمدن «بینه»، در اهل کتاب و مشرکین تغییری ایجاد نمی‌شود. کفر عامل این است که اهل کتاب در مسیر خودشان بمانند و مشرکین نیز همین طور.

ابتدا بحث «کتب قیمة» و «امر به عبودیت» و «دین قیمة»

بحث بعدی «ایمان» و «خیر البریه بودن»

بررسی این موارد نتایجی ایجاد می‌کند که تلازمی بین بینه و قطعیت اصلاح انسان‌ها وجود ندارد. این به دلیل کم رونقی بینه و یا فقدان بینه نیست، بلکه کفر بزرگترین مانع در اثرپذیری از بینه است. هر مقدار از این کفر وجود داشته باشد به تقابل و یا به اعراض کشیده می‌شود.

اعراض اندکی خفیف‌تر از تقابل است. در تقابل، صف درست می‌کند و اول اعراض است و بعد تقابل. «تقابل»، مقابله کردن است. این بخش در سوره مبارکه «آل عمران» و «مائده» آمده است. انواع اهل کتاب در این سوره‌ها واضح است. این نشان می‌دهد انسان باید برای دریافت بینه، نگران کفر باشند. انسان به اندازه کفری که دارد با بینه سازگاری ندارد. این کفر با بینه سازگاری ندارد و بر اساس همین می‌توان کفر را تعریف کرد که «کفر» چیزی است که بودنش باعث می‌شود فرد با دیدن بینه از آن اعراض یا استتکاف ورزد. بر اساس بینه می‌توان کفر را معنا کرد؛ مثلاً فردی تجربه‌ای می‌کند و شکستی می‌خورد و با دلایل واضحی برایش مشخص می‌شود که کارش اشتباه است اما با این حال باز هم آن کار را انجام می‌دهد. این خود کفر است به این دلیل که برای انجام کار باید علم خود را نسبت به نادرستی کار پیوشاند. پوشاندن کفر، خود از نور است. بنابراین بینه می‌تواند کفر را معنا کند و خود بینه هم تعریف شود به این که بینه آن چیزی است که با هرگونه ردّ و منع غیرمنطقی سازگاری ندارد. صفات نامطلوب و ناشایست که در فرد و جامعه شکل می‌گیرد و منشاء کفر دارد. در مقابل این صفات نامطلوب و ناشایست، حتما تعریفی از مطلوب و شایسته وجود دارد که بینه است. صفات نامطلوب و ناشایست که در فرد و جامعه شکل می‌گیرد، وجه ایجابی و ثبوتی دارد که به آن می‌توان بینه گفت.

سوء خلق در مقابلش حسن خلق قرار می گیرد. حُسن خلق چون به یک منبع کمالی متصل است و به طور واضح حالت بینه و کفر در اینها مشخص می شود.

این کمال ممکن است حقیقی یا حتی بر اساس تجربه باشد که بینه شود. «کفر» اسمی است برای ردّ و منع حقیقی یا کمالی. «کفر» می شود این ردّ و منع و «بینه» آن حقیقت است. این که خداوند این گونه قرار داده است که صفات منفی با صفات مثبت معنا شود جزء عنایاتی است که خدا به انسان کرده است و خودش یک بینه است. رشد را باید شناخت، غی را نیز باید شناخت و باید بین این دو فاصله ای ایجاد کرد که این می شود، «بینه».

«کفر» و «رسول» چه ارتباطی به هم پیدا می کنند؟ افراد بطور مشخصی ممکن است بتوانند دلخوریها و بغضها و حسدهایشان را پنهان کنند اما نوعا نسبت به شخص بروز می دهند. کفر با رسول مصداقی می شود. کفر با رسول مصداق پیدا می کند و معلوم می شود که با رسول ضدیت دارد. اگر رسول نباشد ممکن است فرد بتواند کفر را پوشاند اما وقتی رسول می آید، او یا باید با او هم راستا شود و یا اینکه خلاف او باشد.

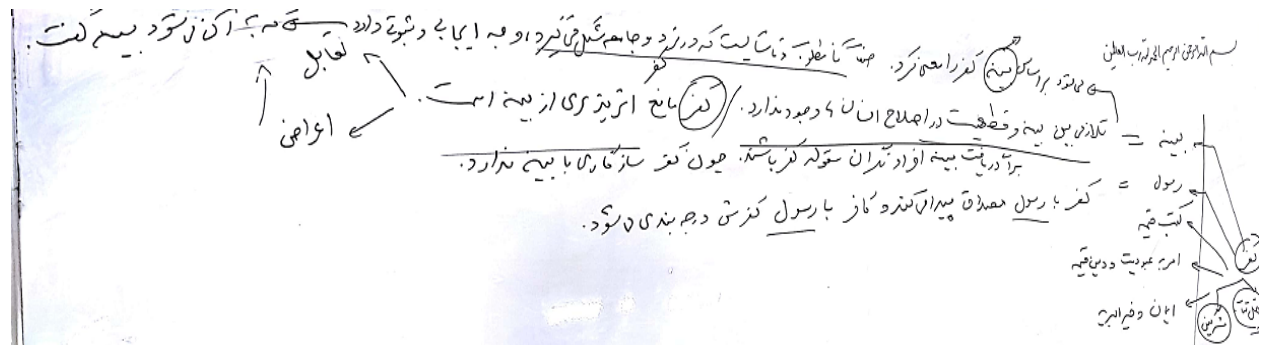
کافر با رسول کفرش درجه بندی می شود و به نسبت برخوردش با رسول، ایمان فرد درجه بندی می شود. نمی گوئیم کفر درجه بندی می شود، این به دلیل احترامی است که برای ایمان قائل هستیم. به میزان فقدان ایمان فرد دارای کفر می شود.

اگر این رسول را بردارید، نمی توان انسان را مُدرّج کرد. با آمدن رسول و میزان حضور او در زندگی که در سال چقدر باشد، یک ماه رمضان باشد یا نه، همه ماهها باشد و یا در همه ماهها و همه روزها باشد و در همه روزها و همه ساعات باشد یا در همه ساعات و همه لحظات باشد و در همه لحظات تمام و کامل باشد، این تمام و کامل بودن در هم راستایی تامّ و کامل در باور و صفت است و نیز در سبک زندگی باید هم راستای رسول شد، به طور تمام و کامل.

ان
هم راستا
ر

ان شاء الله خدا همه مؤمنین را به بهشت می برد و همه درجاتشان محفوظ است. فرق می کند، کسی مثل سلمان (علیه الرحمه) همه شئون خود را با رسول منطبق کند یا مثل فردی که در روایات آمده است، در بعضی از قسمت ها اخلاقش ضعیف است. او هم مؤمن است ولی داد هم می زند. هر دو را بهشت می برند ولی در یک جایگاه قرارشان نمی دهند.

رسول می تواند ایمان و کفر را درجه بندی کند. و داستان خیلی جالب می شود.



بحث امروز جامعه که حجاب است و افرادی که به سمت بی حجاب شدن می روند و بحثشان تقابل با دین است و کفرشان معلوم است. ممکن است کسی سهوا رعایت نمی کند یا ممکن است کسی می فهمد که عدم رعایت حجاب به عنوان امر تقابل با دین مطرح است و این دو درجه شان با هم فرق دارد. درجات حرام انجام دادن با هم فرق می کند. این درجات را رسول تعیین می کند. یک بار فرد می گوید ولایت فقیه باید ساقط شود پس من بی حجاب می شوم. امروزه حجاب مربوط به اصل دین است و اگر کسی به سمت بی حجابی برود این فرد قطعاً غافل نیست و این معضلی اجتماعی است که هر کس بد حجاب است قطعاً مقابل نظام و حکومت است.

کفر و کتب قیمه

کفر فقدان حمایت الهی است که توسط احکام در نظام بشری وضع شده است. کفر باعث محرومیت از بینه بودن «کتب» است.

احکام الهی، کفر کافر را به بروز عینی می کشاند. قبل از آمدن حکم نسبت به رسول ابراز ارادت می کنند ولی بعد از آمدن حکم چون نمی خواهند انجام دهند از حکم اعراض می کنند. خیلی وقتها در خانه‌ها این گونه است، در این مثال قصد، کافر کردن نیست بلکه حالت کفر را بیان می کنیم. به فرزند خود می گوئیم نماز بخوان و او می گوید حالش را ندارم و نمی خواند تا هیجده سالش می شود. زمان خواستگاری اش می شود و اهل کتابی به خواستگاری اش می آید و می گوید با همین می خواهم ازدواج کنم، پدر و مادر به او می گویند حرام است این ازدواج کردن ولی می گوید دین شخصی است. در هر لایه‌ای کفر متناسب خودش، توجه به احکام بروز پیدا می کند و در جاهایی نیز خودش را خیلی نشان می دهد. با احکام الهی است که کفر نمایان می شود. خواستگاری که می گوید همه چیز را قبول دارم بجز خمس یعنی این نشان می دهد که ولایت فقیه را هم قبول ندارد. برخی احکام شاخص می شود؛ نماز، خمس، اعتقاد به ولایت و اوامر ولی، التزام به حدود ولایت جزو شاخص‌های احکام هستند. بروز عینی با درجه بندی فرق دارد. درجه بندی سطح پیدا کردن است و بروز عینی مشخص شدن است.

«قصاص» اثبات تعدی شخصی نسبت به شخص دیگری در دادگاه صالحه و احراز آن توسط قاضی است و حتما در آن نظام قضاوت وجود دارد. به تلافی کردن، قصاص گفته نمی شود. اگر کسی مورد تعدی قرار می گیرد باید در آن حوزه خود را با مرجع تقلیدش هم سو کند و حکمش را از او بگیرد. این موضوع نوعا همراه با مطالب دیگری است و بایستی دقیق پرسیده شود تا جواب درستی دریافت گردد.

هر جایی که نسبت به سخنان «رسول» موضع گیری صورت می گیرد «کفر» تشخیص پیدا می کند. هر جایی که کافرین با رسول مواجه می شوند بصورت مصداقی کفر را مطرح می کند ولی وقتی با احکام روبرو می شوند کفر عینی می شود. عینی شدن یعنی تجلی یافتن. فرد به جهاد نمی رود یا کارشکنی می کند. این نتیجه کفری است که در درون فرد ایجاد شده است. مصداق و عین یکی نیستند. مصداق یعنی تشخیص، عینیت یعنی ظهور بیرونی. در ازدواج‌ها این مطلب خیلی خودش را نشان می دهد، فرد نمازخوان بوده است ولی بعد از ازدواج نماز را کنار می گذارد. گویی این کفر در دل فرد تشخیص یافته است ولی وقتی در غالب احکام در آمد و گفت که آدم با هر کسی دلش خواست می تواند ازدواج کند در این صورت کفرش عینی می شود.

طبق آیات و روایات، هم راستا شدن با رسول در باورها، در رفتارها، در صفات و در اعمال به صورت کامل یا ناقص معیار درجه بندی است. باورها، افکار، صفات، توجهات، اعمال رسول مشخص است و هم راستایی از روی طوع و نه

اجبار و اکراه درجه فرد را مشخص می‌کند. برای هر کدام از این موارد می‌توان مقدار آن را مشخص کرد، کم، متوسط، زیاد و کامل و این نسبت‌ها به نسبت ظرفیت خود فرد است. (لایکلف الله نفس الا وسعها)؟^۶ کامل هر فردی نسبت به خودش و کسی به کامل رسول نمی‌رسد. درجه ایمان ما این‌گونه مشخص می‌شود که آیا ما به افکار رسول که در حوزه انسان در جامعه و هستی داشت واقف هستیم؟ از کجا بفهمیم این موارد را داریم یا نه؟ این باید در قرآن و روایات شناخته شود و این اصل زندگی انسان است و اگر فردی بگوید من در این دنیا آمده‌ام که چه چیزی یاد بگیرم مربوط به همین موضوع است و این علم حقیقی است. علم حقیقی یعنی این که باورهای فرد نسبت به توحید و هستی و قیامت و قوانین مشابه رسول شود. وقتی در سیر تکامل قرار می‌گیرید با کتب و احکام روبرو می‌شوید که این‌ها کاملاً شاخص می‌دهد. موضع ما نسبت به جهاد تابع موضع ما نسبت به رسول است. اگر از جهاد ترس داریم یعنی از قبل در این موضوع مشکل وجود داشته است. افکار رسول را شناخته‌ایم و نسبت به آن کم توجه هستیم. وقتی می‌گویند جهاد برای آن پیش قدم نمی‌شویم و سعی می‌کنیم در صف‌های دوم و سوم باشیم تا ببینیم چه خبر می‌شود. خود فرد متوجه می‌شود که خیلی هم نظراتش نسبت به رسول دقیق نیست.



بعد از رحلت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در اذان و اقامه عبارت «حیّ علی خیر العمل» توسط خلیفه دوم حذف شد. دلیل این حذف شدن به خاطر جهاد بود چرا که هرکس این عبارت را می‌شنید تبادر دو چیز می‌کرد؛ «حیّ علی خیرالعمل» یعنی «ولایت» و یا «جهاد». چون این‌ها دیدند که جامعه نیاز به آرامش و صلح دارد گفتند زمان جهاد

^۶ سوره بقره، آیه ۲۳۳

گذشته است و آمدند «حیّ علی خیرالعمل» را حذف کردند و فکر کردند رسول فراموش کرده که احکامش را زمان‌دار بگویند! پس آن را حذف کردند.

«کتب قیمه» که یکی از آن جهاد است، وضعیت کفر و ایمان این افراد را مشخص کرد و ما اسمش را کفر نمی‌گذاریم و می‌گوییم ایمان افراد را سطح بندی کرده است. به هر حال کسی این قدر نسبت به رسول معتقد باشد که بگوید ممکن است چیزهایی را نگفته باشد، در مواجهه با احکام دستش رو می‌شود.

در مواجهه با رسول این امر شکل گرفته است؛ جایی که در زمان حیات پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به او نسبت خطا می‌دهد و می‌گوید که رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چون بشر است و هر بشری جایزالخطا است، پس او هم جایزالخطا است و این از مبانی مسلم اهل تسنن است و در این زمینه کتاب هم دارند، پس چگونه می‌توانند چنین چیزی را با سوره بینه تطبیق دهند.

باید مطالعه کرد تا فهمید که در زمان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چه احکامی برایشان مهم بوده است و این مطالعه دو سه ماه بیشتر زمان نمی‌خواهد و تقریباً احکام زندگی اکثریت ما، خیلی با رسول خدا منطبق نیست.

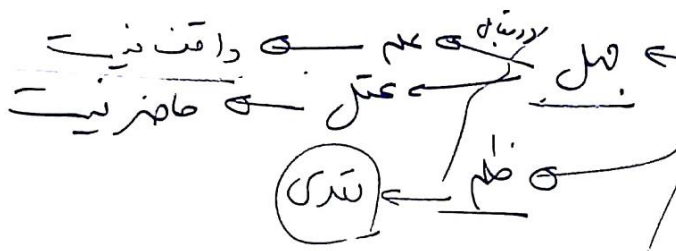
وقتی می‌گوییم «درجه»، به موقعیت فرد اشاره می‌کنیم و وقتی می‌گوییم «مرتبه»، به بستر توجه داریم. فرضاً درجه یکی سرلشکر است یعنی در مرتبه فرماندهان است. درجه جزیری تر است. در هر مرتبه‌ای درجات ایجاد می‌شود.

این بحث بسیار اهمیت دارد. ما زمانی درجه کفر و ایمان خود را خواهیم فهمید، چه در دنیا و چه در آخرت. فهم درجه ایمان اولویت اولی است که دومی ندارد.

کفر و تفرق

«تفرق» مثل تفکر، تدبر و تذکر در باب تَفَعَّلُ است؛ یعنی فرد در حوزه اختیار و عمل خود، کاری می‌کند که خود را از وحدت حقیقی خارج می‌کند. در باب تفعل صرف پذیرش و ادراک نیست بلکه از ادراک تا عمل است؛ مثلاً تفقه در دین یعنی بررسی فقیهان‌های که منجر به عمل شود. بچه‌ای که حساب خود را از خانواده‌اش جدا می‌کند، تفرق در این جا این گونه می‌باشد. علت تفرق یا «جهل» است یا «ظلم». پذیرفته است که از احکام و کتاب جدا شود. جهل عدم اطلاع است که یا مقابل «علم» است و یا مقابل «عقل». اینکه مقابل علم است یعنی واقف نیست و اینکه

مقابل عقل است یعنی حاضر نیست و تبدیل به گزاره نشده است تا تبدیل به عمل شود. «ظلم» زمانی اتفاق می افتد که مبنای تصمیم گیری می شود نظر دیگران.



اگر از کسی پرسیدند «می خواهی بقیه عمرت را چه کنی؟» باید بگویند من چون او تو الکتاب هستم و نباید با جهل و ظلم تفرق داشته باشم، پس باید ببینیم خدا در قرآنش چه گفته تا بتوانم عمل کنم.

مختصات «کفر»، «شُرک»، «ظلم» و «جهل» متفاوت است و هر کدام دستگاه متفاوتی دارند. زمانی انسان را در مختصات کفر و ایمان می سنجیم و زمانی او را در شبه نظام شرک می سنجیم و زمانی در شبه نظام جهل و شبه نظام ظلم. نسبت به «کتاب» بایستی عالم و عامل بود چون در غیر این صورت می شود «تفرق». این جدا شدن خیلی چیز غیرعادی ای نیست. در واژه های قرآنی جهل در مقابل علم و عقل است. اگر طبق نظام فکری ما قرار باشد انسانها غربال شوند، هر کسی هر کاری می کند، همه مجاز هستند، چرا که یا آموزش و پرورش او را به چنین کارهایی سوق داده است یا از طرف خانواده بوده است یا از طریق دوستی این گونه شده است و یا در شهری بوده است که عالم نداشته است. اگر به ما باشد همه را به بهشت می فرستیم، آن هم در مقام تبری خودمان، نه این که رحمتی به دیگران داشته باشیم.

ما برای هر کاری دلیلی می آوریم، «اگر غیبت نمی کردم می پوکیدم!» این ساختاری است که روان شناسی غرب آن را توسعه می دهد اما خداوند این گونه نیست. انسان دارای عقلی است که با آن می تواند بفهمد حتی در بدترین شرایط این گوهر حتی برای فرعون نیز خاموش نمی شود. بهتر است انسان به خودش بیاید و بداند که توجیهاات برای خداوند قابل قبول نیست. برای اشتباهات و خطاهایمان توجیه نیاوریم و خود را با احکام الهی منطبق کنیم.

کفری است که در اثر تفرق اشتعال پیدا می کند و بواسطه جدا شدن فرد از کتاب به هر طریقی حاصل می شود. نتیجه تفرق، کفر است. آیه می گوید که «او تو الکتاب» هستند که به کفر و تبدیل می شوند. انسانها با «کتاب» متمایز می-

شوند. این‌ها خودشان را جدا کردند. در این‌جا نمی‌خواهد بگوید به واسطه آمدن کتاب دو تا فرقه ایجاد شده است، البته این در متن کتاب هست. انسان‌هایی که با بینه همراه می‌شوند و دارای کتاب هستند و انسان‌هایی که بدون بینه و بدون کتاب هستند.

امر و دین قیمة

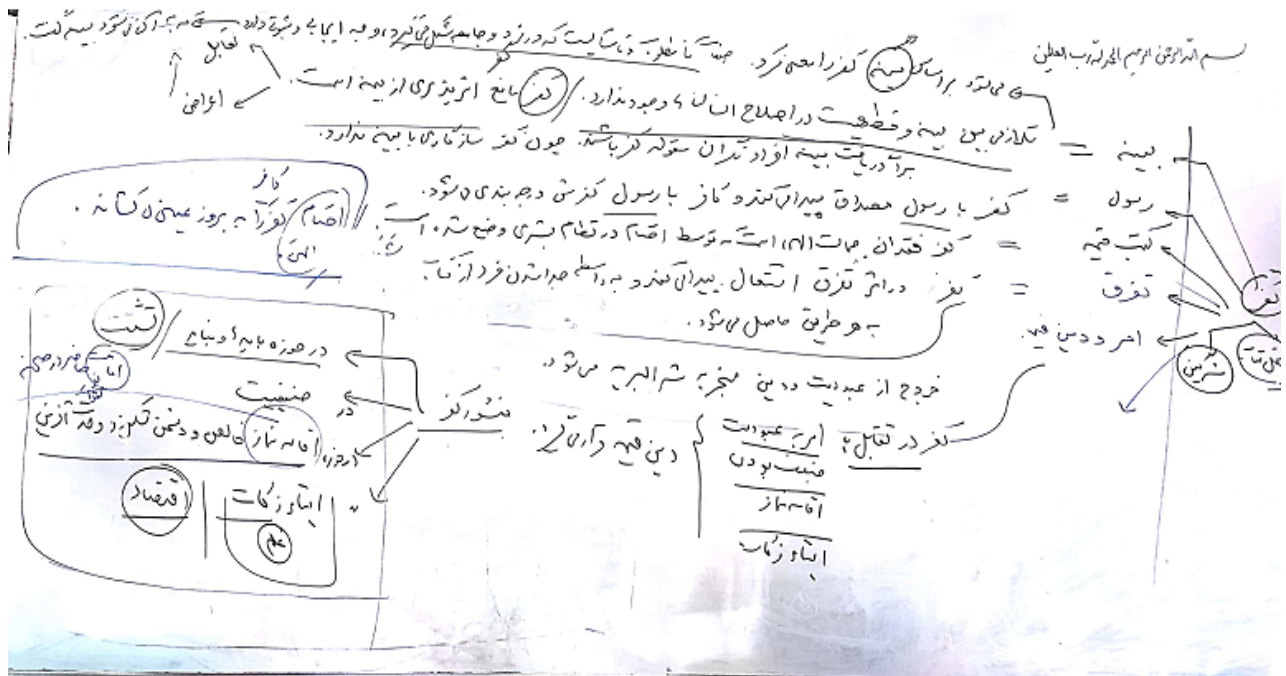
خروج از «عبودیت» و «دین» منجر به «شرالبریه» شدن می‌شود. «کفر» در تقابل با «امر به عبودیت»، «حنیف بودن»، «اقامه نماز» و «ایتاء زکات» و «دین قیمة» قرار می‌گیرد. کفر یک آیین‌نامه تفصیلی پیدا می‌کند. اگر خدای نکرده ما کافر باشیم و بخواهیم برنامه‌ریزی کنیم و منشور بیرون بدهیم، این چهار حوزه را مشخص می‌کنیم. در حوزه بایدها و نبایدها، معنی ندارد باید و نبایدها را دین بدهد بلکه هر کسی غیر از دین می‌تواند این کار را انجام بدهد؛ خانواده، زن، عشیره، فرزند و غیره. هر کدام می‌توانند باید و نبایدی داشته باشند. تشّت در منع باید و نبایدها ایجاد می‌شود، چون قومیت فلان هستیم چنین، چون کارگر هستیم چنین و غیره. چون حق مرا خورده، پس چنین می‌کنم. این‌ها ایجاد تشّت در منبع حکم است.

جامعه امروز آمریکا در نظام تشّت هر فردی باید با اسلحه از خودش دفاع کند. اتفاقات جامعه غرب ناشی از همین تشّت‌ها است. دومین حوزه این منشور افراط‌گری در دین است و برای تفریط و افراطی بودن آموزش می‌دهند. در جامعه دینی برای ایجاد گروه‌های افراطی یا تفریطی پول خرج می‌کنند. باید دو تا گروه افراطی و وهّابی و شیعی ایجاد شود تا با هم به مقابله پردازند. حتی در انقلابیون، انقلابی افراطی ایجاد کردن. انقلابیونی که از رهبری جلو می‌زنند. اگر این ولایت فقیه برداشته شود، افراط و تفریط همه را بیچاره می‌کند. سومین موضوع اقامه نماز خالص و دشمن-شکن و وحدت آفرین. اقامه نماز در قرآن ضد (يمنعون الماعون) است. نماز حاکمیت باورهای ولایت و امامت در جامعه است. امامت حاضر در صحنه و امامت خاضع و راکع و ساجد که در صحنه است. اقامت نماز حتماً به صورت جماعت است و دارای ولایت است و این تبدیل به سبک و ساختار زندگی است و در حوزه امت و گسترش امت قرار می‌گیرد. چهارمین موضوع می‌شود ایتاء زکات، به گونه‌ای در غرب همه چیز را چیده‌اند که انگار خبری از ربا نیست اما اقتصاد غربی همه چیزش رباست. بانک‌های ما نسبت به آن‌چه او هست، قابل مقایسه نیست. کافی است دو دوتا چهارتای اولیه اقتصاد را بدانید. در این بانک کوچک‌ترین کاری را که در مسیر حق باشد، نمی‌توان انجام داد.

ایته زکات بحث اقتصاد است و هر آنچه مربوط به بروزات است مثل حق کپی رایت. غیر ممکن است بتوانید برخی از علوم را، در دانشگاه‌های خارج از کشور مطالعه کنید.

انشاءالله بساط کفر از این عالم برچیده شود که در حوزه‌های تعلیم و تزکیه و در حوزه‌های مختلف جنایات بسیاری را مرتکب شده‌اند که اگر کسی علم تفصیلی داشته باشد می‌فهمد که چه خبر است. در هر موردی که بگویید این کفر با این منشور چنبره زده است و برای آن برنامه ریخته است.

جایجا کردن مولفه‌های رشد در دوره‌های مختلف، تقدم سمع و بصر در حوزه‌های تعلیم و تزکیه، همین کتاب‌هایی که هست و بر اساس آن دانشجو تربیت می‌شود و نظام مشاوره تولید می‌شود و در حوزه‌های مدیریت و روان‌شناسی و غیره نظر می‌دهند و ما انتظارمان این بود که این جمع در حوزه‌های مختلف به صورت تخصصی وارد این موضوعات شود و این موارد را به صورت تخصصی استخراج کند. تقریباً هیچ چیز نیست که برعکس نشده باشد.



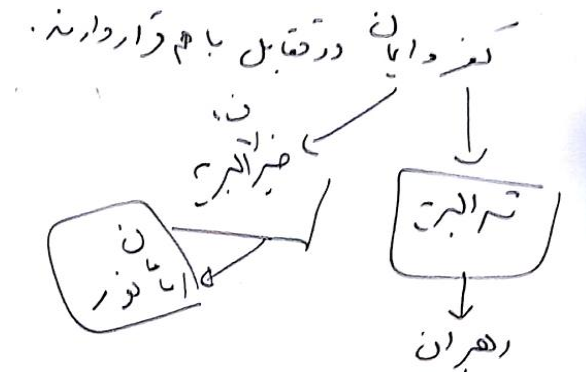
نباید به صورت شعاری عمل کرد. باید دقیقاً مشکلات را گفت و راهکار جایگزین ارائه کرد. بیین این نظامی که تو ایجاد می‌کنی بعد از ۳۵ سال فردی افسرده و ناکارآمد را تربیت می‌کند. این ربطی به ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی ندارد. نظام جمهوری اسلامی آمده است که این ناکارآمدی‌ها را بردارد و انشاءالله که این‌ها را برخواهد چید.

تا ده سال دیگر نظامات آموزشی کاملاً متحول می‌شود.

کفر و ایمان تقابل خیلی واضحی دارد و همه این گزاره‌های گفته شده در مورد کفر را به صورت ایجابی می‌توان به ایمان نسبت داد.

کفر و ایمان در تقابل با هم قرار دارند، کما اینکه «خیرالبریه» را در مقابل «شرالبریه» قرار داده است. خیلی واضح است که شرالبریه در این سوره می‌شوند رهبران کفر و خیرالبریه، امامان نور هستند. در روایات نیز به این موضوع اشاره شده است و این بسیار جالب است. خیرالنساء البریه را در مورد حضرت زهرا (علیها السلام) به کار برده‌اند. اگر این دو را در تقابل بگیریم، منشور ایمان می‌شود: امر به عبودیت، امر به حنیف بودن، امر به صلوة و امر به زکات. این موارد ابعاد تفصیلی ایمان هستند. برای نجات جامعه به سمت نور بایستی عبودیت را فعال کرد و از افراط و تفریط پرهیز داشت و بر روی اقامه نماز کار کرد و مفهوم امامت را جا انداخت.

همین مقدار که بفهمیم کفر و ایمان در تقابل هم هستند، همه گزاره‌های بالا تغییر می‌کند؛ مثلاً انسان به وسیله ایمانش درجه‌بندی می‌شود و به وسیله کتب ایمانش عینی می‌شود. اگر کسی بگوید من چگونه می‌توانم ایمان خود را عینی کنم باید گفت بین احکام چه می‌گوید. لذا نزدیکترین کتابی که دین را عینی می‌کند، همان توضیح المسائل است به همراه استفتائاتی که فرد می‌کند و ارجاعاتی که داده می‌شود. خود این رساله خیلی از احکام را ممکن است نداشته باشد.

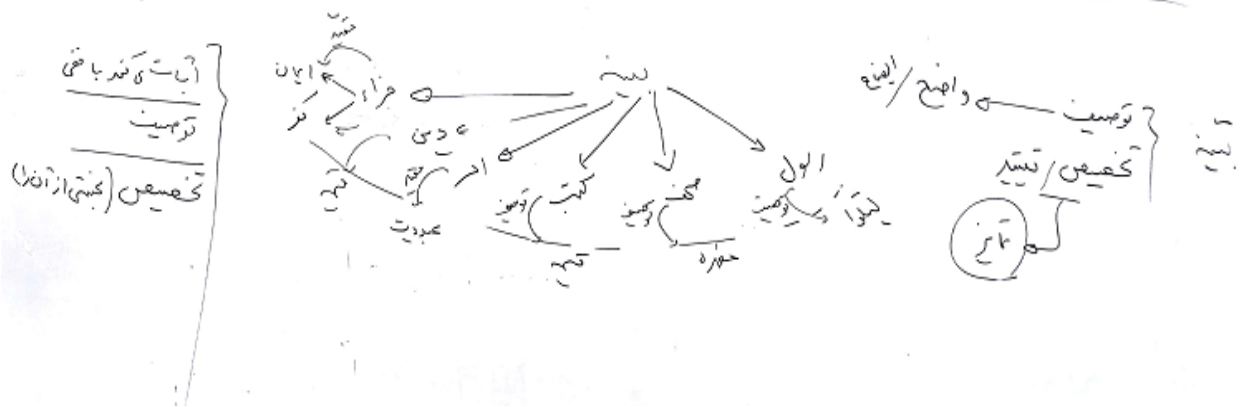


برای اینکه وضعیت سوره برای شما واضح شود تاکنون حدود صد و شصت گزاره گفته شده است. از بین این گزاره‌ها فرضاً تعدادی مثلاً پنج یا ده گزاره اعتبار ندارند اما بقیه در مورد بینه و نقش آن در جامعه یک‌سری مطالب می‌دهد و شما در رابطه با مؤلفه‌های مرتبط با بینه به یک‌سری گزاره رسیده‌اید و این تعداد قابل توجه است و رابطه-

ای دو سویه بین دو آیه برقرار کردید که ممکن است برخی مشابه در آمده باشد. یک غربالگری باید انجام شود و حدوداً ۸۰ گزاره می ماند. از این به بعد باید گزاره‌ها را پیش روی خودتان قرار دهید و در اثر رفت و آمد بین این گزاره‌ها به مطالب جدیدی برسید و بخش عمده آن هم ارتباط گرفتن با خود سوره و ملائکه آن سوره است و مهم تر از این قصدی است که فرد برای خواندن این سوره در جامعه دارد. سوره ناظر به خروجی است و براساس نوع مقصد میزان حقیقتی که سوره در اختیار قرار می دهد، متفاوت است. طبق پرسشی که صورت می گیرد ظرف شما را پر می کند. وقتی بینه را کار می کنید، یک بار رسول است، کتب، صحف، دین، امر، جزا یا ایمان و کفر است. یک لایه که جلوتر می آیم می بینیم که رسول را توصیف می کند. یتلو است. صحف را توصیف می کند که مطهره است. کتب را توصیف می کند که قیمه است. امرش را قید می زند و عبودیت خالصانه است. دینش را قید می زند. در جایی توصیف می کند و در جایی دیگر قید می زند. جزاء را به ایمان و کفر مقید می کند. بینه گاهی توصیف می کند و گاهی قید می زند. وقتی توصیف می کند واضح سازی می کند، وقتی قید می زند تمایز و تخصیص می دهد. بینه با دو شیوه توصیف یا تخصیص به این کار می پردازد و بیان هم همین است. از شکل سوره استفاده و به این نتیجه رسیده شد. قالب سوره بررسی شد و دیدیم چیزی را از طریق نفی اثبات می کند. (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ). در این جا (لم) نفی می کند و حتی اثبات. بوسیله نفی اثبات می کند. (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ)، نفی می کند و اثبات. بنابراین قالب سوره با نفی اثبات می کند. کار بعدی توصیف کردن است. با بدل های مختلف یا حذف مبتدا، بینه را توصیف می کند یا تخصیص می دهد (فِيهَا كُتُبٌ قِيمَةٌ) یعنی جزء سازی می کند. جزیی از آن را بیان می کند. «فیها» یعنی همه آن را بیان نمی کند، جزیی از آن صحف، کتب قیمه است. این خیلی مهم است که فرد بداند وقتی قرار است حقیقتی گفته شود لازم نیست همه آن را بگوید. لازم نیست همه آن چه را می دانیم از حقیقت بیان کنیم در حالیکه خصوصیت بینه این است که به قدر عقول و تمایز و ظرفیت، بخشی از حقیقت را بیان می کند.

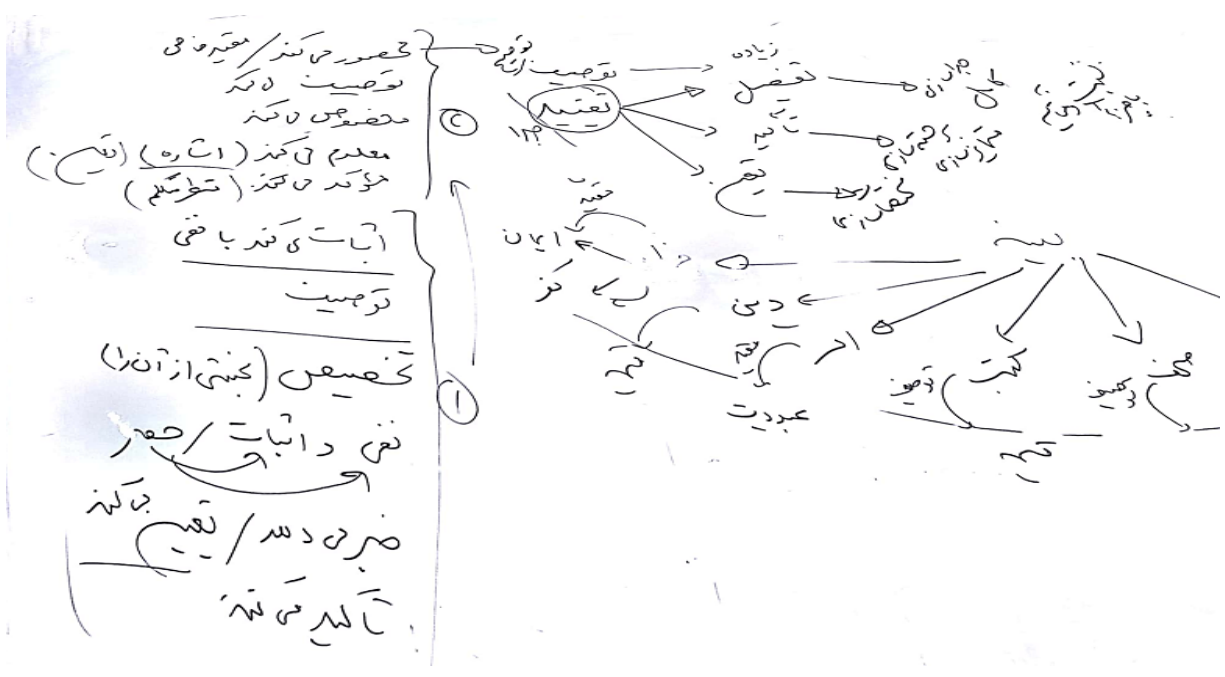
اثبات می کند از طریق نفی و اثبات. (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ) و ایجاد حصر می کند. حصر فقط از طریق نفی و اثبات نیست. خبر می دهد (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ) این ذلک باعث شده که خبر دهد و این می شود تعیین کردن.

گزاره در رابطه با مذکر؟ مرتبط با بینه



«بینه» یعنی توضیح، تبیین، تحدید، ... و این مولفه‌ها از قالب سوره بدست می‌آید. تاکید می‌کند (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ) و با تاکید توجه ایجاد می‌کند. محصور می‌کند یعنی مقید خاص می‌کند. توصیف ایجاد می‌کند، تخصیص ایجاد می‌کند. مخصوص می‌کند. معلوم می‌کند. موکد می‌کند.

کاری که دارد انجام می‌شود این است که سوره محور گذاشته شد و گزاره‌ها نیز از قبل موجود است، حال با این کار، سوره بررسی می‌شود. گزاره‌های حصری، توصیفی، اختصاصی، تعیینی و غیره را می‌توان مشخص کرد. هر کدام از این موارد سرفصل جدیدی در حوزه‌های اصول ایجاد می‌کند. فرد با تفصیل موقعیت خودش و ترجیح گزینه‌ای آن را دقیقاً معلوم می‌کند. تعیین با اشاره است مثلاً این که خانم‌ها اینجا بنشینند، نه آنجا. از کارهایی که در علم انجام می‌دهند، تعیین حوزه علم است. موکد هم یعنی دارد بحث محبوبیتش را نسبت به متکلم یا منظر متکلم را نشان می‌دهد. تعیین منظر متکلم با موکد صورت می‌گیرد. حالت‌های مختلف تاکید داریم. در کتاب «نظام سازی خیر» از سوره بقره حدود ۳۵ حالت تبیین استخراج کردیم که رئوس آن همین مواردی می‌شود که در سوره بینه به آن اشاره شده است. در حوزه تعلیم و تربیت فوق‌العاده این موارد کاربردی است و آموزش در دل این‌ها محقق می‌شود. معلم باید شیوه تبیین آن درس را بلد باشد.



روش اختصاصی بینهای هر سوره‌ای را می‌توان بدست آورد. بینه سوره فلق چگونه است؟ از قالب ادبی سوره بینه این مطالب را بدست می‌آوریم. گزاره‌های بدست آمده با این کار طبقه‌بندی می‌شود. سوره‌ها این گونه است که هر سوره‌ای خودش است و غیر خودش نیست. سوره بینه، بینه است و همه بینه بودنش را در همه اجزای خودش مشخص می‌کند. در سوره ناس و فلق نیز همین است. سوره ناس و فلق سوره استعاده است و قالب استعاده از آن بدست می‌آید. در رابطه با یک مواجهه، امری را از بیرون دریافت می‌کنید همراه با توضیح و تخصیص، بطوری که بتوانید نسبت به آن آگاهی داشته باشید و از منافع آن بهره‌مند و از خطراتش ایمن باشید.

«استعاده» نیز دو تا جنبه دارد. آدمی که وارد پناهگاه می‌شود دو تا جنبه دارد، یکی این که وارد پناهگاه شده است و به او خوش گذشته است و یکی هم این که رفته و به او خوش گذشته است. قالب تبدیل به محتوا می‌شود که خود این محتوا خودش، خود سوره است. این روش خیلی روش خاصی است که محتوا به روش و روش به محتوا تبدیل شود. در علم بی نظیر است. همیشه در علوم، روش جدا از علم است و قدر این حرف را کسی می‌داند که روش - شناسی بلد باشد. در قرآن روش عین متن است. قالب بینه و روش بینه اگر مفهومی واضح شود، خود بینه واضح شده است. برای تبیین بینه چاره‌ای جز انکشاف این روش و قالب نیست. اینکه می‌گوییم کتاب‌های روشی باید خوانده شود دلیلش همین است. نشانه این که شما سوره را خوب فهمیدید این است که روش را خوب بفهمید. سوره را کامل کار کنید و بعد بین روش سوره چیست و سپس برویم با روش آن را بخوانیم.

گاهی توصیف و توضیح می کند یا گاهی تقیید می کند که در این صورت یا توضیح می دهد یا تخصیص می دهد یا تعیین می کند. زیاده بیان است.

برای قید زدن یا در مقایسه، چند تا چیز را از هم مجزا می کنیم که به آن تفصیل می گوئیم. نسبت انسانها با بینه یا «آمنوا» است یا «کفروا» و تخصیص کارش جداسازی است در نسبت با هم. جداسازی کامل را تفصیل گوئیم. تاکید، یک نوع جداسازی است اما کامل نیست، نوعی برجسته سازی است. متمایز کردن است. در تعیین، حد می - زنیم و سور می کشیم و تحدید می کنیم و به سمت تعریف و معرفی می بریم. محصور کردن نیز تعیین می شود. همه حالت های سوره را باید در بر بگیرد.

(لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ) یک مختصات ایجاد می کند مگر در این حالت. مختصات آمدن بینه را در نظامات بشری تعیین می کند. بینه چگونه در جوامع می آید.

منظور از بینه چیست؟ «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً». بینه را توصیف می کند و زیاده بیان است و تو که می دانی و منظور مرا خوب می شناسی، خودت را به نشنیدن نزن! توصیف خیلی وقتها حالت تویخ نیز دارد. هر جایی که توصیف می آید، نوعا تویخ شدید است.

در جنگ و دعوها خیلی از توصیف خودمان استفاده می کنیم. قید می زند.

(فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ) ممتاز می کند و برجسته سازی می کند و در این جا بلاغت شکل می گیرد. حرف جرّ بعد از جمله وصفی یعنی قید بعد از جمله وصفی حالت تاکید پیدا می کند.

(وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ) تعیین است و مختصات تفرق کنندگان را به نسبت بینه تعیین می کند.

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ)، با ذلك تعیین می کند که دین قیمة چیست.

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ) تفصیل است و تعیین. و به نسبت دو مدل جزا می شود، تفصیل و به نسبت خالدین فیها می شود، تعیین.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) تفصیل است.

(جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ)، توصیف است. این آیه علاوه بر توصیف، تفصیل نیز هست و ذلك تعیین است.

(جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ): توصیف الذین آمنوا است. جزاءشان را تفصیلی بیان می کند: ۱- عِنْدَ رَبِّهِمْ ۲- جَنَّاتٌ عَدْنٌ ۳- خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (خودش ترکیب تاکید است). ۴- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

(ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ) می شود تعیین. در سایر آیات نگاه می کنیم تا ببینیم چه چیزهایی را تأیید گفته ایم: ۱- (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ) ۲- (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ) ۳- (أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) ۴- (أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ) این ها تعیین هستند و در این بخش خودش ادبیاتی ایجاد می کند.

ترکیبات وصفی در جاهای خاصی می آید. (الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ) همه توصیف هستند.

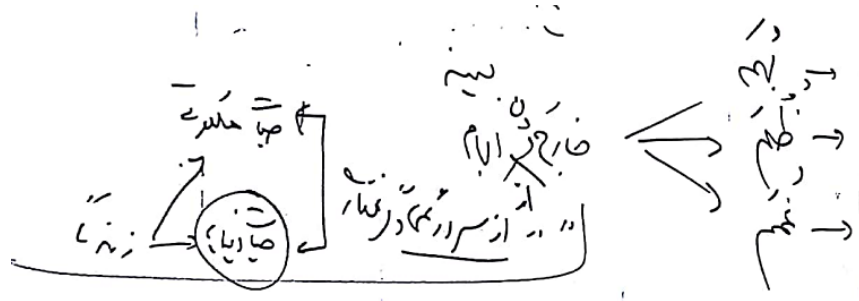
توصیف مثل صفت و موصوف است و اضافه بیان است و تفصیل ایجاد جدایی می کند مثل مومن و کافر.

توصیف یک مدل تاکید نیز هست. مکالمه خودتان را با یک فرد یادداشت کنید و ببینید چقدر از این تغییر قالب‌ها استفاده می کنید. با دوستی جایی می رفتیم، خیلی چابک و زرنگ بود. به موقعیتی رسیدیم و اون پیش دستی کرد. الان بین خودم و دوستم تفصیل ایجاد می کنم که او توان‌هایی داشت که من نداشتم بعد می خواهم او را برای شما تعریف کنم و این بستگی دارد به این که برای چه کسی چه چیزی بخواهم بگویم. بعد از این که او را توصیف کردم، فکری در ذهن من جرقه زد (تأکید) که منجر به تغییر مسیر زندگی من شد. قبلا این طوری بودم که شبها دیر می خوابیدم اما بعد فهمیدم که باید شب‌ها زود بخوابم و روزها قبل از نماز بیدار شوم. (و این تعیین است. همه این‌ها برای ایجاد تعیین است و عینیت کار را دقیقاً مشخص می کند)

به وسیله بینه محدوده حقایق تفصیلی را تعیین و آن‌ها را از غیر خودشان متمایز می کنیم.

گرفته حقایق تعصیب
را تعصیب و آنرا از غیر خودشان متمایز کنیم

شما در حال زندگی کردن هستید و با حیات دنیایی و ملکوتی مواجه هستید. کار بین این است که ارتباطات این دو را بگویند و مختصات هر کدام را مشخص کند و فرد را از ابهام و سردرگمی و گرفتاری خارج کند. «بهم» و «ظلم» و «غم» کار بین، خروج فرد از این سه مورد است.



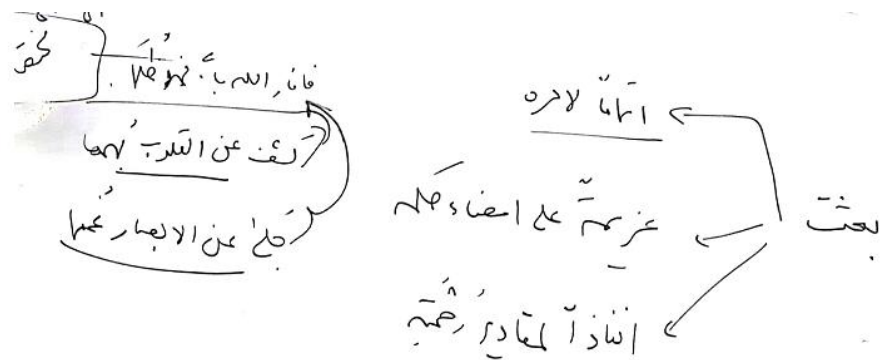
فَأَنارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، فَانْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ

خطبه فدکیه بسیار خطبه عجیبی است. چنین مطالبی کمک می‌کنند تا بینیم مسیری که در فهم سوره طی کرده‌ایم درست است یا خیر. بین و نور با هم مرتبط هستند و دسته‌بندی خطبه فدکیه معجزه است.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، إِذِ الْخَلَاتِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْتَرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ احِاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتِّمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى امْتِصَاءِ حُكْمِهِ، وَ أَنْفَازًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا

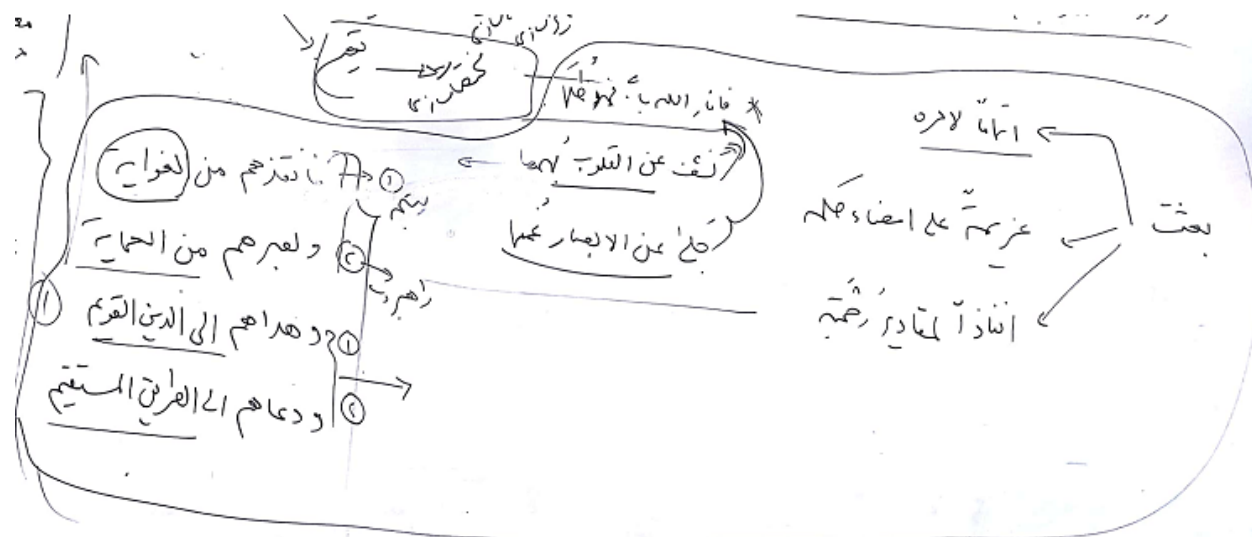
بعثت سه تا خصوصیت دارد: اتماماً لأمره، عزيمة على امتضاء حكمه (یعنی فیها كتب قيمة) و انفاذاً لمقادير رحمته (اولئك هم الخیر بریه، سبب می‌شود برای جاری شدن رحمت و کفر جلوی نزول رحمت را می‌گیرد). فرأى الأمم فرقا فى ادیانها (اوتوالکتاب را می‌گوید). عكفاً على نيرانها (در سنت‌های غلط خود وقوف کرده‌اند. چهارشنبه سوری راه می‌اندازد و عزادار می‌شود بابت این سور و در آن معتکف می‌شود و در قوانینی که درست کرده وقوف می‌کند.)، عابدة لأوثانها (منابع حکم ایجاد می‌کند، من حرفم را از فلانی می‌گیرم)، منكرة لله مع عرفانها (و ما تفرق الذين اوتوا الكتاب با این که خدا را می‌شناسند، انکار کردند) فَأَنارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا (نور و ظلمت)، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، فَانْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ (مقابل

رشد است و ساختار وجودی از اعتدال خارج باشد و محصول رشد را حنیف گویند و این نزدیک ترین واژه به رشد است)، وَ بَصَرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ (بینایی، مشاهده و دیدن)، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ (تقریباً یکی است با مفهوم یکسان اولی نتیجه‌ای است و دومی راهبردی).



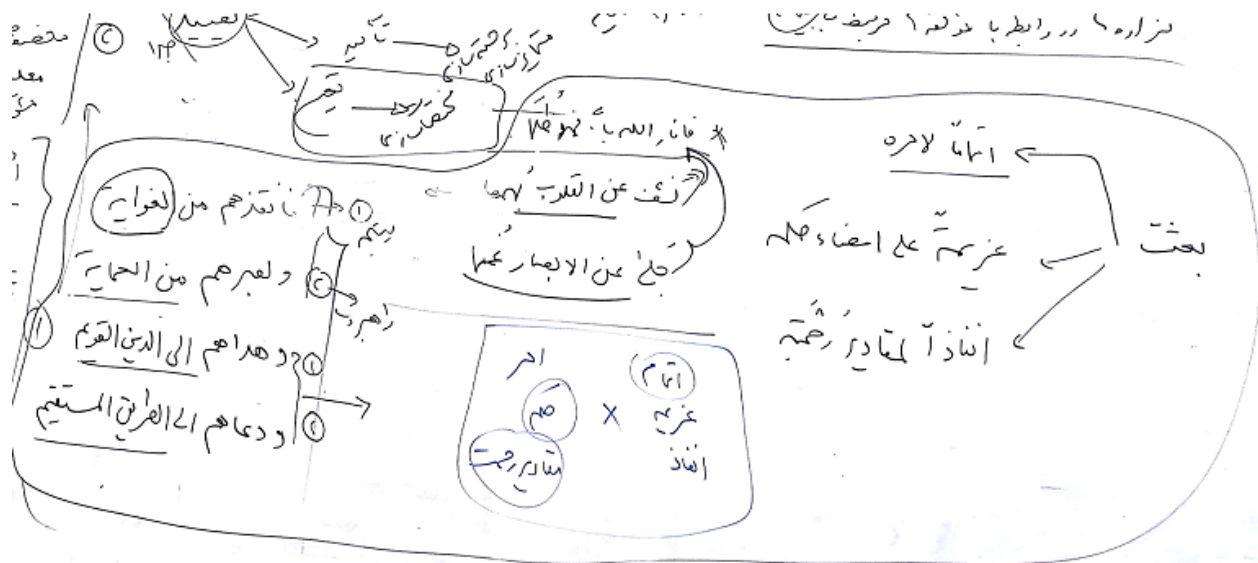
کشف و جلی زیر مجموعه نور می شوند که یکی بینایی را درست می کند و یکی داد و ستد قلب را. بنظر یکی روی توصیف است و یکی روی تقیید. کشف، وضوح و ایضاح است. فرآیند بصر تفکیک است و فرآیند قلب انکشاف و وضوح است.

توصیف و تمایز هر دو مهم هستند.



اگر کسی در ساختار بینه فقط همین بخش را داشته باشد، همه شیوه‌های احتجاج و بینه را می‌تواند استخراج کند. البته ادعایی است که باید انجام شود. جریان بینه باید از کل قرآن استخراج شود و آن را در لایه‌های مختلف دسته‌بندی کرد. غیر ممکن است کسی بتواند دسته‌بندی این قسمت خطبه را بدون کار بر روی قرآن بفهمد.

هر کدام از این‌ها دستگاهی را ایجاد می‌کنند:



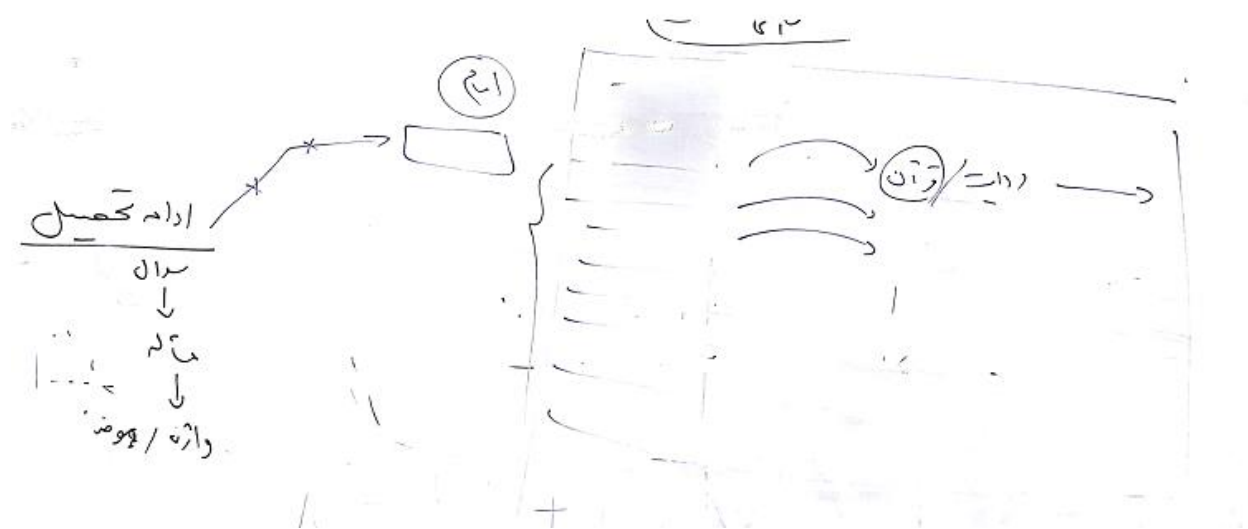
«امر» و «حکم» و «مقادیر رحمت» ضرب در «اتمام» و «عزیمه» و «انفاذ»، یک دستگاه ایجاد می‌کند.

مطالب علمی زمانی به عنوان ذخیره‌سازی در انسان قرار می‌گیرد، مثلاً در زمان کودکی ادبیات فارسی و زبان و ... خوانده‌اید که یک روزی از آن استفاده کنید و این طبیعی است چرا که در زمان نیازش از علم ذخیره شده باید استفاده کرد و این ذخیره‌سازی واجب است. چون هیچ‌وقت در هنگام نیاز نمی‌توان علمی را که به آن نیاز پیدا کرده برود و تازه یاد بگیرد؛ مثلاً اگر من برای ادامه تحصیل می‌خواهم خارج بروم، باید از قبل زبان را آموخته باشم. اگر سمت و سوی این ذخیره‌سازی به سمت کاربردی شدن باشد، در مسیر استفاده شکوفا می‌شود.

حالا ذخیره‌سازی حتماً باید قاعده داشته باشد و اگر بنا باشد که افراد فقط ذخیره‌سازی کنند، اطلاعات در جایی فریه می‌شود و بعد مزاحم و حجاب می‌شود. فرد باید به سمت عمل برود و از این ذخیره‌سازی استفاده کند تا دوباره با رویکرد جدیدی شروع به ذخیره‌سازی کند.

اگر کسی کاری بخواهد انجام بدهد، ما هستیم که بیاید و پرسد. دو سه نفر کار می‌کنند و علم را به مرحله عمل می‌رسانند. اگر فقط روی ذخیره‌سازی کار شود، افراد مستعد کار نیز ناتوان می‌شوند. تا وقتی افراد کار نکنند، بینه واضح نمی‌شود. بینه زمینش موضوعات زندگی است و باید وارد کار شد.

افراد از این به بعد همه امور زندگی را با بینه انجام دهند یعنی دقیقاً بتوان گفت که هر کاری که در آن مشغول است، با چه بینه‌ای است. بینه داشتن یعنی امام داشتن و از خود و خانواده و نظام تحصیلی و ... نگفتن و از قرآن و امام قرآن معیار داشتن. کارهای خود را لیست کنید و ببینید که هر کدامش را به کجای قرآن و روایت می‌توانید نسبت بدهید. باید هر کاری را که می‌کنید بر اساس درس‌های روشی که خوانده‌اید به قرآن ارجاع دهید و تبدیل به سؤال و مسئله و واژه و موضوع کنید و آن را به قرآن ارجاع دهید تا همه را با قرآن ببینید. اگر کارها متصل به قرآن نشود، حتماً به بن‌بست خواهد خورد. بینه همان جایی است که باید ایستاد تا (لم یکن الذین کفرو...)



چقدر امام زمان (عج‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) افتخار می‌کند به کسی که قدم از روی قدم بر نمی‌دارد تا منطبق با قرآن شود. در صورتی که این کار انجام نشود، به طور ناخودآگاه فرد جزء شرالبریه است. هر تحلیلی که منفک از قرآن است محکوم به ضلالت و گمراهی است ولو این که از عالم دینی باشد. مثلاً سبک برخورد با حجاب را نمی‌داند، پس حتماً هر چه بگوید اشتباه خواهد شد.

از دیگران نمی‌توان اظهار برائت کرد اما در مورد خودمان که می‌توانیم!

افراد به بلوغی رسیده‌اند و باید مطابق آن بلوغ به سمت عمل بروند. خاصیت بلوغ، جداسازی است.

در دنیا میلیاردها انسان وجود دارند که تشنه حقایق دین هستند و باید سیراب شوند. ما نمی‌توانیم نسبت به آنها بی‌تفاوت باشیم چون ما سرباز امام زمان (عج‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) هستیم و باید فکرمان جهانی باشد و به حضرت (عج‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) کمک دهیم. هر کسی از خودش شروع به خودسازی کند. همینی را که بلد هستید از خودتان شروع کنید و بعد به خانواده و اقوام و محل کارتان ببرید. حال سوره بعدی موضوعیت پیدا می‌کند. اگر این کار را نکنیم، کم‌کم کلاس‌ها به سمت اعتیاد پیش می‌رود.

هر چیزی اثرات تکوینی خودش را دارد. علمی که همراه با عمل باشد، اثرات تکوینی دارد و نیاز به تعداد افراد زیادی ندارد. اگر جمعی حتی به اندازه ده نفر، در مدار طهارت و بر مدار بینه و امامت اقدام کنند، به دلیل آمد و رفت ملائکه بر وضعیت کل عالم اثر قطعی دارد و اگر این علم تبدیل به عمل نشود قطعاً تبدیل به عذاب می‌شود و خدا در عذاب تعجیل نمی‌کند. در عطا، همیشه پیش از عمل، به حساب فرد ریخته شده است. ای بسا بندگان استغفار کنند و برگردند. خدا رضایت به عذاب ندارد و در آن نیز تعجیلی ندارد. اگر به وسیله یک کلاس قرآن هیچ گره‌ای از عالم باز نشود، قطعاً کلاس قرآن نیست. این‌ها بینه است و باید بتواند مشکلات خودش را برطرف کند. گرفتاری‌ها و غم‌هایش - غمی که او را از جهاد و قیام باز می‌دارد - باید برطرف شود. ممکن دچار گرفتاری‌های مادی نیز باشد اما باید حس هدایت و راه‌گشایی در او فعال شود. «نور» نشانه‌ای از نورانی شدن دارد.

توقف کنیم و بازسازی کنیم. برگردیم و خلل و فرج خود را پیدا کنیم. ما باید به این فکر کنیم که طهارت‌مان به حدنصابی برسد که جز با ولیّ الله الاعظم (ارواحنا له الفداء)، با کسی نخواهیم مراوده داشته باشیم و منبع علم ما ولیّ الله باشد. حالا اینکه این علم از کجا و کی و چگونه به ما می‌رسد، با خود اوست.

ارتباطات، ارتباطات مستقیم می‌شود و این کار قرآن است که انسان را به جایی می‌رساند که جز با ولیّ خدا در ارتباط نباشد.

بخشی از بحث‌های جلسه قبل باقی ماند که بنا شد در این جلسه تکمیل شوند. برای بالارفتن سرعت کار یک‌سری نمودارها رسم شده است. بالاخص برای دوستانی که در کلاس پنجشنبه هستند و بناست بر روی سوره‌هایشان کار کنند، بهتر است یک مدل پژوهش بر روی سوره‌هایشان بینند. هر چند این کار بر روی سوره‌ای با تعداد آیه کم صورت می‌گیرد اما برخی از افراد که سوره‌ای را انتخاب کردند سوره‌شان بالای صد آیه دارد و این دو تفاوت زیادی دارند. سوره‌هایی که تعداد آیاتشان کم است به لحاظ «تهلیل» به مراتب سخت‌تر هستند و توصیه این است که افراد سوره‌های کوتاه را انتخاب نکنند.

کاری که از ابتدا روی سوره بینه انجام شد این بود که برای هر آیه‌ای گزاره نوشته شد و ارتباط بین آیات نیز پیدا شد و همین‌طور واژه‌ها بررسی شد و در مرحله بعد موضوعات هر آیه بررسی شد. این اولین کاری است که باید برای هر سوره انجام داد. این بررسی باید دید کلی به فرد بدهد. بخش دوم کار پیدا کردن ارتباط بین موضوعات است و قسمت سوم کار ارتباط بین موضوعات بصورت ساختاری و نظام‌مند است. قبلا این دو بخش روی سوره بینه انجام شد و حال رسیدیم به بخش سوم.

موضوعات که ارتباطاتشان معلوم شد، باید به سمت استخراج ساختار از دل سوره رفت و استخراج این ساختار نشانه موفقیت در این مرحله کار است و اگر این ساختار بدست نیامد در ادامه نمی‌توان کاری انجام داد و این حداقل کاری است که برای یک پروژه تحقیقی بر روی سوره لازم است انجام شود.

در سوره بینه به این رسیدیم که رسول، بینه است و در همین بحثی که در سوره انجام خواهد شد ماهیت بینه، کارکرد بینه، پیامدهای بینه و هم شرط بهره‌مندی آن را می‌توان دید.

بعد از مطالعه سوره، در دسته‌بندی اولیه گزاره‌ها رسیدن به این موضوعات، مهم می‌شود. در واقع وقتی موضوعات مربوط به بینه را بررسی می‌کنیم به چنین مطالب اولیه‌ای می‌رسیم. بعضی‌ها مربوط به شناخت خود بینه و تعریف بینه است. برخی گزاره‌ها نوع کارکرد بینه را مشخص می‌کنند و بعد می‌گویند چه کسانی از آن استفاده می‌کنند.

امروز به گونه‌ای بررسی می‌کنیم تا دوستانی که بر روی سوره‌هایشان پژوهش می‌کنند بدانند که دقیقا چه باید انجام بدهند.

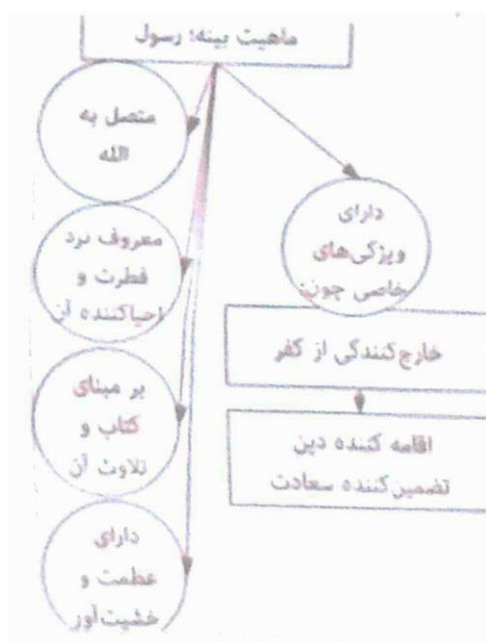
بعد از آنکه موضوعات سوره تحلیل شد و گزاره‌ها و حقایقی را مشخص کردید، باید بتوانید از ارتباط بین گزاره‌ها در رابطه با موضوع اصلی که تشخیص می‌دهید (نوعاً موضوع اصلی هر سوره یک چیز است مثلاً در اینجا بینه است.) به دسته‌بندی‌های جدیدی برسید یعنی به صورت استقراء بتوانید موضوعات پیرامون موضوع اصلی را دسته‌بندی کنید.

اولین بخش در سوره بینه، «ماهیت بینه» است.

از این جا به بعد هر آن چه که گفته می‌شود باید مستدلّ و مستند باشد. در فهم و دسته‌بندی و ارائه خلاقیت می‌خواهد و حتماً باید حرف محکمه‌پسند باشد و در حضور چند نفر عالم باید بتوان از آن چه گفته می‌شود دفاع کرد و نباید گفت که تبادر آیه و دلالت ظاهر آیات این نیست. حتماً هر عالمی که نسبت به عرف قرآن آشنایی دارد باید تصدیق کند که همچین چیزی درست است و هر مطلبی را که شما می‌گویید نباید توسط کل قرآن نقض شود. مضاف بر این که روایات هم باید آن را تأیید کند. به هر حال آنچه کمترین و حداقل تأیید است، چک کردن این مطالب با یک عالم است و قرآن و روایات در درجات بالاتری قرار می‌گیرند.

از این به بعد شما ممکن است مچ افراد را بگیرید و بگویید آیا این حرفی که می‌زنید محکمه‌پسند هست یا خیر. باید به دنبال تکمیل ادله بود.

ماهیت بینه در این سوره به این صورت آمده است که اولاً بینه به نوعی معادل رسول گرفته شده است، چرا می‌گوییم به نوعی؟ چون نمی‌دانیم که این خبر مبتدای محذوف است که اگر چنین باشد می‌شود، عینش یا بدل اشتمال است که می‌شود جزئش. به هر حال جانب احتیاط را رعایت می‌کنیم و بر روی حداقل تر تمرکز می‌کنیم و نمی‌گوییم که بینه خود رسول است بلکه می‌گوییم بینه در این سوره به صورت رسول معرفی شده است و ممکن است در جای دیگر چیز دیگری معرفی شده باشد. برخی به این حرف‌ها توجه ندارند. با این که خود قرآن گفته بینه رسول من الله است باز تو نمی‌توانی بگویی که بینه مساوی رسولی من الله است. به دلیل این که ممکن است از بیان مفهوم به مصداق باشد نه از بیان مفهوم به مفهوم. به هر حال نمی‌توانیم بگوییم معادل است. در این جا هم بعد از گفتن این مطالب طبق تعاریفی معادل‌سازی می‌کنیم.



ماهیت بینه چه رسول باشد، چه خود بینه باشد، متصل به خداست و معروف نزد فطرت است و هم احیاءکننده آن است. وقتی می‌گویند (لم یكون الذین کفروا) یعنی انسان‌ها آن را می‌شناسند و وقتی خودش می‌آید نیازی به دلیل ندارد. اگر قرار بود خودش هم دلیل بخواهد بینه نمی‌شد. حتما بر مبنای کتاب و تلاوت آن است. هر چه هست نسبت قوی با کتاب دارد و در مبنای کتاب و تلاوت است. بر پایه کتاب استوار است. دارای عظمت است و خشیت‌آور است. اگر عظمت نداشته باشد و خشیت‌آور نباشد نمی‌تواند بینه باشد چرا که اگر چنین نباشد، خدا نمی‌تواند بر اساس آن برای انسان‌ها پاداش خلود در نظر بگیرد. حتما باید خشیت‌آور باشد. خصوصیات خاص دیگری هم دارد مثل خارج‌کنندگی از کفر. ویژگی خاص بینه در این سوره این است که باید خاصیت خارج‌کنندگی از کفر داشته باشد. چون اگر این خاصیت را نداشته باشد نمی‌گفت «منفکین» و هم این که اقامه‌کننده دینی باشد که دین تضمین‌کننده سلامت است بخاطر ذلک دین القیمه. این ماهیت بینه می‌شود.

بعد از این مرحله به همین موارد بسنده نمی‌شود و می‌بایست به انواع دیگری به سوره نگاه کرد تا جایی که می‌توان از سوره گزاره و ارتباطات استخراج کرد تا نهایت توان. این را جلدل یا تروی گویند و مثل سعی صفا و مروه است.

بعد از استخراج موضوع سوره، گزاره‌ها دسته بندی شدند و هر کدام در دسته‌ای قرار گرفتند: ۱- تعریفی ۲- پیامدی ۳- کارکردی ۴- شرط بهره‌مندی

در این جا چندین تعریف داریم و انواع و اقسام تعاریف که از دستمان برمی‌آید را مطرح می‌کنیم.

۱- بینه موهبتی الهی است برای خروج افراد از کفر و منع و حفظ آنها در مقابل کفر است که بواسطه فرستاده خدا به آنها انتقال یافته و موجب همبستگی فطری در آنها می شود.

بر اساس مطالب فوق می توان در تعریف بینه چنین گفت:
بینه موهبتی الهی برای خروج افراد از کفر و منع و حفظ آنها در مقابل کفر است که به واسطه فرستاده خدا به آنها انتقال یافته و موجب همبستگی فطری در آنها می شود.

بینه به هر حال موهبت خداست و از عطای الهی است و خدا می خواهد که انسانها هدایت شوند. برای خروج افراد از کفر است. حالا باید گفت هر کدام از این موارد از کجا آمده است. «منفکین»، رهایشان نمی کند پس موهبت است. «الذین کفروا» را رها نمی کند و ممکن است این «الذین کفروا» بعدش بشود «اتوالکتاب» او هم نباید کافر شود پس هم خروج افراد از کفر است و هم منع و حفظ افراد از کفر است که بواسطه فرستاده خدا به آنها انتقال داده شده است. وقتی «رسول» می آید چیزی را «یتلو» می کند یعنی رسول در حال انتقال چیزی است. و اصلا رسول یعنی وساطت کننده در انتقال پیام و موجب همبستگی فطری در آنها می شود.

این تعریف اول است که جنس آن «موهبت» شده است. موهبت جریان عطای خداست مانند جریان رحمت است. حالا باید بگویید این تعریف درست است یا خیر؟ آیه اول در بیان مقام رحمت عام خداست که رهایشان نمی کند. حال تعریف دیگری ارائه شده. تعاریف مختلف دست ما را در نگاه به بینه در کل قرآن باز می گذارد.

۲- بینه فرستاده ای از جانب خداست که در اثر تلاوت کتاب موجبات خروج از کفر و حفظ در مقابل کفر را فراهم ساخته است و با ارائه حقایق و احکام الهی موجبات اقامه دین قیمه سعادت آفرین را فراهم می سازد. در این جا این که دل را به دریا زده و بینه را فرستاده ای از جانب خدا تعریف شود به معنی آن است که بدل گرفته شده. بر اساس تعریف فوق بینه را خود رسول گرفته شد و مولفه دوم «تلاوت کتاب» است و خروج از کفر و حفظ در مقابل کفر را مولفه سوم و ارائه حقایق و احکام الهی را مولفه چهارم و اقامه دین قیمه را مولفه پنجم.

بینة فرستاده‌ای از جانب خداست که در اثر تلاوت کتاب موجبات خروج از کفر و حفظ در مقابل کفر را فراهم ساخته و با ارائه حقایق و احکام الهی موجب اقامه دین قیمة سعادت‌آفرین را فراهم می‌سازد.

بر اساس تعریف فوق مؤلفه‌های زیر را می‌توان برای تعریف بینة مورد توجه قرار داد:

مؤلفه اول: فرستاده خدا

مؤلفه دوم: تلاوت کتاب

مؤلفه سوم: خروج از کفر و حفظ در مقابل کفر

مؤلفه چهارم: ارائه حقایق و احکام الهی

خیلی تفاوتی با تعریف اول ندارد اما در این جا جنس به مصداق نزدیکتر است. فرستاده‌ای از جانب خداست. در اینجا بحث «فرستاده» است. رسول در این جا بیشتر به جنبه محتوای همراه رسول توجه دارد و معنای مفعولی آن را در نظر دارم. تلاوت کتاب و ارائه حقایق و ارائه احکام الهی داریم که می‌شود گفت «تلاوت کتاب» به دو دسته «ارائه حقایق» و «ارائه احکام الهی» است.

فرض یک همبستگی در تفرق ضروری است. تفرق به باب تفاعل می‌رود و فرد باید حتما خودش را از یک چیزی جدا کند و ما اسم آن را «فطرت» می‌گذاریم. خیلی جالب است که به تعریفی برای فطرت می‌رسیم.

بر اساس تعریف فوق و ریشه کلمه بینة که «بین» است به معنای جداسازی، الهام گرفته شد و تعریف سومی برای بینة ارائه شد:

۳- بینة آشکار شدن حقایق و احکام الهی توسط فرستاده‌ای از خداست که موجب تمایز در امر عبودیت و اقامه دین می‌شود.

بر اساس دو تعریف فوق و نیز ریشه کلمه که «بین» است، می‌توان گفت:

بینة آشکار شدن حقایق و احکام الهی توسط فرستاده‌ای از خداست که موجب تمایز

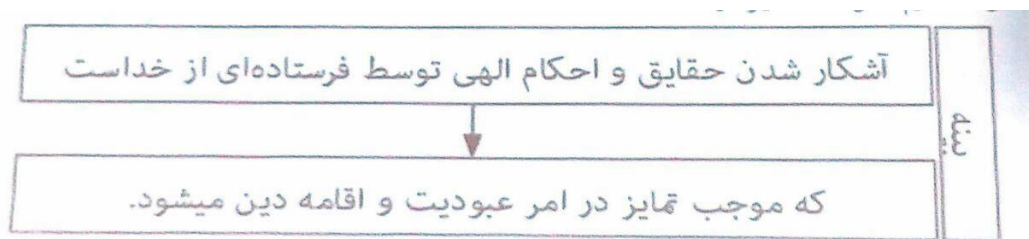
در امر عبودیت و اقامه دین می‌شود.

در تعریف فوق می‌توان به دو مؤلفه اصلی رسید:

مؤلفه اول: مؤلفه آشکارسازی ...

مؤلفه دوم: مؤلفه تمایز در ...

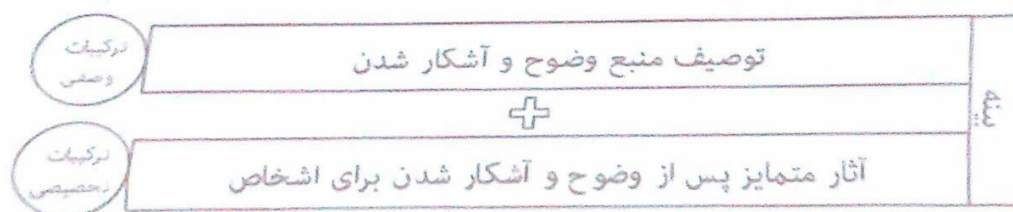
دوتا خصوصیت دارد که این دو خیلی مهم است: آشکار شدن حقایق و احکام که توسط فرستاده‌ای صورت می‌گیرد که موجب تمایز انسان‌ها در امر عبودیت می‌شود تا تکلیف انسان‌ها معلوم شود و اقامه دین صورت بگیرد.



این دو مؤلفه در سوره بینه قابل احصاء است. صفت و موصوف‌های سوره و تمایزها که در جلسه قبل در موردشان صحبت شد این امکان را می‌دهد که مچ افراد گرفته شود برای مستدل‌گویی و البته حرف جدیدی است؛ یعنی نظری جدید است و جای بحث دارد. از این جا به بعد کار مشکل‌تر می‌شود. تا به حال بر اساس آنچه از سوره فهم می‌شد یک تعاریفی ارائه شد.

در بینه دو رکن وجود دارد که یکی مربوط به منبع وضوح و آشکاری است مثل کتاب و رسول و یک زمان آثار متمایز پس از وضوح را توضیح می‌دهد. نوعا جایی که مربوط به منبع وضوح است ترکیبات توصیفی است. و جاهایی که آثار متمایز را می‌گوید نوعا ترکیبات تخصیصی است.

رسول، کتب قیمه، صحف، کتاب این موارد مربوط به منبع است. یک قسمت هم داریم آثار متمایز: ۱- جاری شدن قوانین هدایت و ضلالت ۲- تحقق امت واحده توحیدی ۳- بروز کفر و ایمان ۴- اقامه دین قیمه ۵- تحقق جزاء



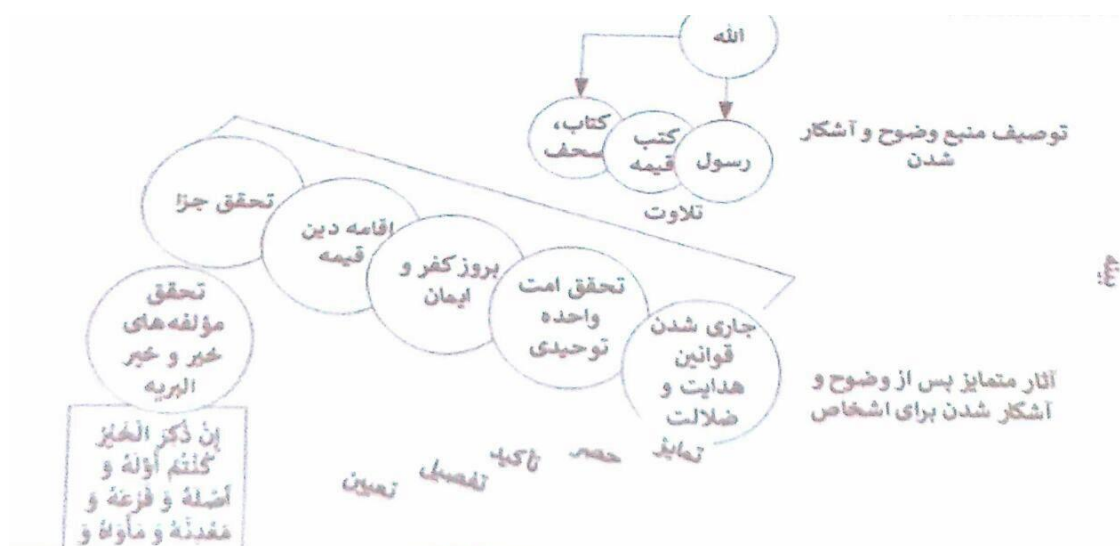
تمایز، حصر، تأکید، تفصیل، تعیین این موارد ترکیبات تخصیصی هستند نه توصیفی. «تمایز» مشخص است مثل (لم یکن الذین کفروا حتی). البته تمایز مفهوم عامی دارد و مربوط به زمانی است که چیزی را از چیزی جدا می‌کند.

در «حصر» تمایز خیلی زیاد می‌شود (ما امروا الای). در حصر تخصیص خیلی زیاد است و از بین چیزهای مختلف چیزی را جدا کردن است.

«تأکید» نوعی جدا کردن است و حتی برخی از ادبا حصر را با تأکید مطرح می‌کنند و حتی برخی از ادبا تأکید های قرآن را حصر حساب می‌کنند. بین این دو ارتباط عمیقی وجود دارد. تأکید یعنی چیزی را بین بقیه مخصوص کردن. در «تفصیل»، اما و اما دو گروه کردن. «الذین کفروا» دو گروه می‌شوند و «او تو الکتاب» هم دو گروه.

برای «تعیین» مثلاً (ذلک الدین قیمه). اشاره‌ها است، مثل (ذلک لمن خشی ربه).

این موارد می‌شوند مؤلفه‌های «خیر» و «خیر البریه». یعنی خیر البریه کسانی هستند که می‌توانند متمایزاً، محصوراً، تأکیداً تفصیلاً، متعیناً وظایف عبودیتشان را تشخیص و عمل کنند.



کجا‌های قرآن بینه است؟ هر جایی که منبع نورانی حکیمانه با رحمت مفصل خیررسان را نشانه برود و آثار خیررسانی آن را هم به طور متمایز بیان کند. هر جایی که در قرآن و هر اعتباری از قرآن که این دو را با هم داشته باشد یعنی یک وضوح و یک منبع نورانی مثل (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ) مثل (مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ...) ^۷

^۷سوره نور، آیه ۳۵

از سوره‌هایی که به طور واضح بینه در آن وجود دارد سوره مبارکه نور می‌باشد؛ (سوره انزلنا و فرضنا...) از همان اول، «سوره» است یعنی متمایز است حصربندی شده است؛ یعنی قسمت اول را دارد و منبع احکامش می‌شود آیاتی مانند الزانیه و زانی ... که آن‌جا می‌گوید آیات بینات. بنابراین هر جایی در قرآن این دو وضعیت بود یعنی بینه هست.

بینه‌ها بر این اساس پنج دسته می‌شوند. بینه تمایزی، بینه حصری، بینه تأکیدی، بینه تفصیلی، بینه تعینی. بینه‌ها انواع پیدا می‌کنند. این دسته‌بندی سرمنشاء عبارت‌ها و فهم‌ها و جریانات خاص برای ما می‌شود. برای هر کدام از این موارد که گفته شد باید بتوان با ورود به قرآن اثبات کرد.

اگر همه بینات قرآن را سرچ کنیم باید به طور واضح در یکی از این پنج دسته قرار بگیرند. اگر این کار انجام شد و ایرادهایش مشخص شد، باید برگشت و اصلاح کرد. این که تعبیری در جایی از قرآن به کار می‌رود انتظار می‌رود که انسان از آن ناحیه آن تعبیر را ویژه‌تر مطالعه کند.

اگر در سوره نور متوجه شدیم که محور اصلی آیات، نباءیی نیست و بینه‌ای است و در سوره ص، نباءیی و ذکری است و نه بینه‌ای، باید رویکرد ما به سوره متفاوت شود؛ یعنی باید سوره را دو فضایی ببینیم و اگر دو فضایی نبینیم به خطوات شیطان گرفتار می‌شویم. از سویی باید اعتمادتان را به منبع وضوح و آشکار شدن تقویت کنید چون سوره دارای احکامی بوده که ممکن است خشونت‌هایی از آن برداشت شود و محدودکننده باشد و از طرفی باید به تمایز انجام دادن و انجام ندادن آن به دقت توجه کرد. اگر بین این دو اختلالی ایجاد شود جامعه به سمت افراط و تفریط کشیده می‌شود.

عدم توجه به بینه موجب اختلال در حنیفیت می‌شود. برای «حنیف» شدن باید یک نگاه به رحمت عام و خاصی که آن منبع دارد بیاندازد و یک نگاه به اتفاقات میمون و مبارکی باشد که در سوره گفته می‌شود. باید این دو را همزمان دید تا بتوان از پس زندگی برآمد. در بینه نگاه به کارکردها و پیامدهاست. حکمی می‌دهد و بعد از آن انسان‌ها دو دسته می‌شوند.

بینه دو قسمت دارد. فرد فدای رسول می‌شود اما نمی‌داند احکام رسول چیست. یکی از معضلات حوزه امامت ارادت‌های بی‌جانست به اهل بیت (علیهم‌السلام) است. ارادت بی‌جان ارادتی است که خود اهل بیت (علیهم‌السلام) را بزرگ می‌کند اما تمایز او را در سبک زندگی جاری نمی‌کند؛ مثلاً فردی می‌گوید من فلان عالم را دوست دارم. بسیار هم عالی، حالا نظرات او در زندگی تو جاری است؟ می‌گوید نه من بعضی نظراتم با او متفاوت است. پس او

بینه نیست. الزاما حتی محبت خالص به اهل بیت (علیهم السلام) ممکن است در فرد، ایجاد عمل نکند. محبت خالص دارد اما نمی توان روی آن فرد حساب کرد.

احکام باید باعث تفاوت زندگی شیعی و غیر شیعی شود. نماز خواندن با نخواندن باید متفاوت باشد. این ها را در «خطبه فدکیه» می توان دید. «خطبه فدکیه» مثل جامعی برای بینه است. در این خطبه به انصار اشاره می کنند. این افراد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را واقعا دوست داشتند. مهاجر چون قصد قرابت بیشتری به رسول (صلی الله علیه و آله) داشتند و خودمانی بودند خیلی احساس محبتشان شدید نبود اما چون انصار دور بودند حس دوست داشتن شان شدید تر بود آن قدر که وقتی حضرت (صلی الله علیه و آله) رحلت کردند، دچار افسردگی شدند و همین افسردگی آنها باعث شد که «سقیفه» تشکیل شود و خلفاء روی کار بیایند. پس زمینه سقیفه محبت شدید بود که پس از مرگ رسول الله (صلی الله علیه و آله) همه را زمین گیر کرد. کما اینکه امروز هم کسانی هستند که در موضوع ولایت چنین می کنند و ولایت را امری شخصی می کنند و وقتی چنین شود دیگر به آن به عنوان «بینه» و «رسول من الله» نگاه نمی کنند، در این صورت با رحلت ولی زمین گیر می شوند و با این شرایط تا مدتی جامعه باید زمین گیر باشد و در این مدت ممکن است هر بلایی بر سر مردم و جامعه بیاید.

به این جا رسیدیم که؛ نمودار دو مؤلفه اصلی پیدا کرد که مؤلفه دوم آن پنج بخش دارد. با عملیات جستجو کردن، پنج مدل برای مؤلفه دوم استخراج شد.

نوعا هر جا جاری شدن قواعد ضلالت و هدایت هست از مدل «تمایزی» است.

نوعا وقتی بحث از تحقق امت توحیدی و میثاق های فطری است از مفاهیم «حصری» استفاده شده است. اغلب به شکل حصر آمده است و به صورت نفی و اثبات آمده است.

جایی که بروز کفر و ایمان است نوعا «تأکید ی» است. نمادهای انواع تأکید ها در قرآن مثل ان، خالدین، تأکید به قسم، در بروز کفر و ایمان است.

انواع «تفصیل» در اقامه دین قیمة آمده است. کار دین اقامه قیمة ایجاد فصل کردن است.

تحقق جزاء نوعا کارش متعین کردن است.

این‌ها دیگر استنباطی است. شما می‌توانید برای هر کدام تحقیق کنید.

تفصیل کار دین است. تحقق جزاء کارش تعیینی است.

«بینه» منبع نورانی است که منجر به آشکار شدن قوانین هدایت و ضلالت، وضعیت توحید و امت واحده، بروز کفر و ایمان و چگونگی بروز ایمان و کفر می‌شود.

تعریف به «جنس و فصل»، تعریف به «ساختار» و تعریف به «فرآیند».

تعریف به جنس و فصل است و دو تا مؤلفه دارد.

تعریف به فرآیند است که رسول، صحف، کتب دارد که یکی می‌شود ارائه حقایق، ابلاغ احکام که خودش دو قسمت می‌شود و از این سو جاری شدن قوانین هدایت و ضلالت و امت واحده و ... این فرآیند است.

تعریف ساختاری هم می‌شود بخش تفصیل، تمایز، ... ساختار ورودی و خروجی پیدا می‌کند و اگر کسی خواست «خیرالبریه» شود، باید نسب خودش را به شکل پنج‌تایی آرایش دهد تا بتواند به «بینه» ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد. وقتی می‌گوییم ساختاری، مراحل و مراتب جاری شدن بینه در آن «ذکر» می‌شود.

هر امری از حقایق نصیبی دارد که بوسیله این پنج مؤلفه برای فرد واضح می‌شود. آیا همه انسان‌ها نصیبی یکسان دارند؟ خیر. به میزان قرب فرد نسبت به منبع و همین‌طور تمایز یافتن نسبت به آن منبع درجات ایمان شکل می‌گیرد. قرب به منبع به تنهایی برای ایمان‌دار شدن کافی نیست. هر قربی در خودش دو بخش دارد و حتما باید در آن «تلاوت کتاب» صورت بگیرد. اگر قرب به رسول ایجاد شود اما نتواند تلاوت او را متمایز کند ایمان‌دار نخواهد شد. نقشه‌خوانی و نقشه‌سازی است.

بهترین احتجاج این است گویی که بگوییم امیرالمومنین (علیه‌السلام) بالاترین دستاورد «اسلام» و «رسول»، در «تلاوت صحف» و ارائه «کتب قیمه» می‌باشد. بالاترین حجت بر روی زمین و بالاترین شهید است و امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌شود میزان عمل.

یک فرد پیدا شد در عالم که پیامبر نبود اما همه آن‌چه باید را اجرا کرد. اگر امیرالمومنین (علیه‌السلام) به حقایق رسید و احکام را اجرا کرد و به عنوان میزان عمل قرار گرفت، سبک و شیوه عملش به این صورت بوده است، نه به

صورت این که موهبتی باشد که به صورت امی دریافت کرده و عمل کرده باشد. بخش امی را در خود خاموش کرد و فقط طبق کتاب عمل کرد. در روایات نکات جالبی اشاره شده است. مثلا این که هیچ وحی ای برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیامد مگر این که امیرالمومنین (علیه السلام) از آن آگاه بود و از سویی می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیرالمومنین (علیه السلام) مطلبی را یاد نداد مگر این که پس از آن ده ها و ده ها مطلب آموخت. جمع بین این دسته روایات این است که التفاتی به آن علم نداشت و علم را در زمان خودش از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گرفت مثل انسانی که اصلا علم نداشت، عمل می کرد. سیری که رفته است اگر غیر از سیر بقیه انسان ها بود، دیگر نمی توانست میزان ما قرار بگیرد، مثل ملائکه که میزان ما نیستند.

«خیرالبریه» جنبه بیشترین منفعتی است که عاید و واصل به همه مخلوقات می شود. خیرالبریه کسانی هستند که خیراتی دارند که خیراتشان دائما باقی است مانند اعمال حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اصحاب کهف یا کار حضرت امام (ره) که خودش نیست اما انقلابش با همه منفعت هایش هست. منفعتی عام در جهت هدایت مردم است و شرالبریه نیز بالعکس است، سنت هایی که گذاشته شده و آن سنت ها، لطمه می زنند.

کسی که کار اشتباه می کند، در «تمایز» مشکل دارد چون نمی تواند خودش را در آن شرایط حاضر کند یعنی اگر می دانست بعد از کار اشتباه دچار چه مشکلاتی می شود، هیچ وقت آن کار را نمی کرد.

مهارت های تمایز باید فرد را در مکان های مختلف شاهد کند. کسی که می بیند یا کسی که نمی بیند یکی نیست و این تمایز است. اگر کسی در ساختار وجودی اش روی این پنج مورد کار کند، قطعا او به سمت خیرالبریه شدن می رود. کسی که شرالبریه می شود تمایزش خوب کار نمی کند. شما به کسی ضرری می رسانید، اگر تو جای او بودی چنین می کردی؟ اغلب آدم ها در همین تمایز به مشکل می خورند. ببینید در هفته گذشته کجاها برای شما تیره و خاکستری بوده است. یک رفتار نامناسب که با فردی داشته اید را در نظر بیاورید و ببیند اگر خوش اخلاق بودید در آن جا چقدر منفعت داشت. خدا انسان دارای اختلال را عذاب نمی کند اما اثبات کنید بد اخلاقی از مدل اختلال است. هر اختلال در هدایتی را یک علامت می زنیم و از هدایت خود را خارج می کنیم. یک بار فیلم خوش اخلاقی را بازی کن و ببین که چقدر زندگی تغییر می کند. این تمایز است.

حصر محل تعریف است. تعاریفی که مبنای زندگی را می‌سازند باید حصر داشته باشد. «حمد» فقط از آن خداست. چندتا کار خوب کردی؟ «الحمد لله» یعنی هر چه خوبی کردی از آن خداست. پس منت نگذار و از خودت نبین. صفت کمال، مال خداست.

تأکید جای برجسته‌سازی است. اتفاقی می‌افتد و تجربه می‌کنی و شکست می‌خوری و می‌فهمی که این‌جا جای بروزهاست خطر دارد. تأکیدها محل لغزش‌هاست. مرد و زن نامحرم در یک‌جا خلوت نکنند. روی سخن تأکید است، معنی ندارد، غیر از عرف ضروری صحبت نکنند. به گناه آلوده شدی، چرا؟ چون جایی که قرار بود حرف اضافی نزنی، زده‌ای و کم‌کم جلو رفته‌ای. انواع تأکید پیدا می‌شود. مثلاً قسم یک مدل تأکید است. تأکید قسمی با تأکید ائی چه فرقی دارد؟ در تأکید قسمی متکلم خودش را جای مخاطب گذاشته و گویی آن اتفاق برای خودش افتاده است و همان قدر ناراحت شده است و لحنش به حال مخاطب نزدیک است.

تفصیل کجاهاست؟ من با فامیل‌ام قهرم. چرا قهری؟ چون دخالت می‌کند. لزومی ندارد قهر کنی، می‌توانی از دور تلفن بزنی و احوال‌پرسی کنی. نمی‌شود به صرف گناهکار بودن فامیل، قطع رحم کرد. باید آن‌قدر تفصیل داد تا راهی پیدا شود. در کتاب «نظام‌سازی خیر» در مورد تفصیل صحبت شده است.

نوعاً آدم‌ها روی قسمت تعیین وضعیت و داشتن یک مختصات کامل از مسئله ایراد دارند. تفصیل و تعیین در محدوده تدبیر قرار می‌گیرند و تعیین برد و محدوده یک کار را نشان می‌دهد. در واقع از تفکر به تعقل، به تذکر، و به تدبیر نزدیک می‌شوید. این نیاز به تمرین خیلی زیادی دارد اما شدنی است. کاری که مراحل و نتایج آن فرد واضح باشد به این می‌گوییم تعیین.

برای تمایز باید تجربه‌های بینایی و شنوایی را زیاد کرد؛ مثلاً گاهی بروید آسایشگاه سالمندان، گاهی بروید بیمارستان، البته این کارها مربوط به اوایل سوم رشد است و این‌ها برای ما قضا شده است. برای بچه این دیدن نشاط می‌آورد چون یک درک صوری اولیه می‌آورد و ذخیره می‌شود برای بعد اما در سنین بالا شاید حتی این دیدن برای فرد افسردگی هم بیاورد.

انواع زندگی‌ها را باید دید؛ کتک زدن بچه توسط مادر و کتک خوردن زن توسط مرد، احترام فرزند به مادر را ببینید و این‌ها تمایز است. وقتی حالتان بد می‌شود، قیافه خودتون را دیده‌اید. تمایز قیافه خوب و بد. چه شده که «ضاحکة مُسْتَبْشِرَةٌ»^۸ نیستی؟

فرد در زندگی دنیا به کجا می‌خواهد برسد؟ بناست به خدمت مردم برسی، پس انجام بده. هرچه در خدمت به مردم بیشتر تلاش کنی توفیقات بیشتری نصیب خواهد شد و خدا باب علم را بیشتر باز خواهد کرد. علم به زمان نیست بلکه جرقه‌ای است. خدایی که دستش پر است، انسان را آورده در زمین و به دنبال بهانه است تا به او بدهد. بدون بخل است و حتی برای عذاب دنبال بهانه نیست. می‌گوید استغفار کن تا پاداش دهم.

دومین بخش در سوره بینه، «شأن و کارکرد بینه» است.

اولین چیزی که در سوره بینه قابل مشاهده است ماهیت بینه است و قسمت دوم در سوره که قابل مشاهده است بحث شأن و کارکرد بینه است.

در مورد بحث مهارتی این مطلب در کتاب «ساختاری خیرگزینی» صحبت شده است. این بحث را اگر با آن کتاب ببینید جالب خواهد بود. استخراج همین موضوع به صورت مهارتی برای هفت سال دوم؛ مثلاً جاری‌سازی انواع تمایزها و تفصیل‌ها و... این‌ها خیلی کاربردی است و کمک می‌کند. ادامه دادن این بحث در دوره‌های مختلف رشد خیلی تخصصی می‌شود.

این بحث باید آن‌قدر دقیق باشد که مثلاً در کتاب «جامع الاحادیث» بتوان روایت‌ها را بر اساس تمایز، حصر و... مشاهده کرد. کتاب «عیون الحکم» کتاب بسیار خوبی است به این دلیل که روایات حضرت امیر(علیه‌السلام) را بر اساس ادبیاتش مرتب کرده است.

روایت ۱: العبادۃ الخالصۃ ان لایرجو الارب و لایخاف الا ذنب.....

مدل «تخصیص» است و «حصر» می‌کند و عبادت خاص را «تعیین» می‌کند و از حصر، «تعریف» ایجاد می‌کند. عبادتی که خالص است و انتظار می‌رود که عبادت غیرخالص نباشد و این دو حالت دارد یا به خوف یا به رجا

^۸سوره عبس، آیه ۳۹

وابسته است. برای تنظیم این دو از «حصر» ایجاد می‌کند. خوف فقط از ذنب باشد و رجایش به خدا باشد. این روایت روایتی «بینه‌ای» است. چرا که (رسول من الله یتلوا) است. خود این عبادت به عنوان «منبع وضوح» می‌باشد. از این مدل به عنوان نمونه در روایات می‌توان زیاد مشاهده کرد.

روایت ۲: اجعل کل رجائکم الله و لا ترجوا احد سوا وانه ما رجا احد غیر الله الا خاب همه رجاء خود را برای خدا قرار دهید به غیر او امید نداشته باشید. این روایات «بینه‌ای» هستند. اگر بناست بینه‌ای به روایات نگاه شود باید رسولی که در حال تلاوت است را هم ببینیم.

روایت ۳: استجیبوا لانبیاء الله و سلموا لامرهم و عملوا بطاعتهم و تدخلوا بشفاعتهم فعل ماضی بعد از امر، مجذوم می‌شود به خاطر معنای شرط. روایت در حال «تعیین» است.

این‌ها را به عنوان چند مثال بررسی کردیم.

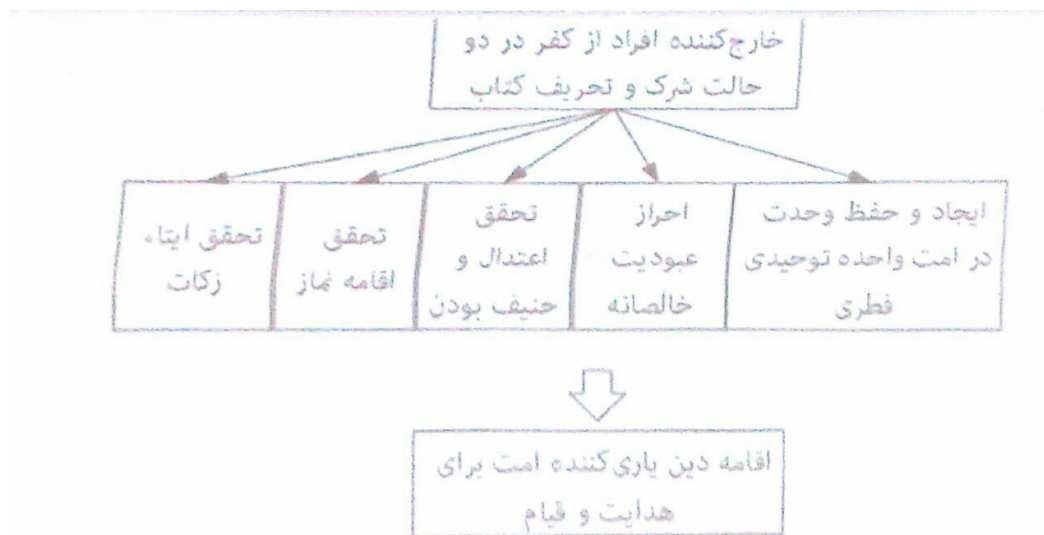
«حصر»ها به گونه‌ای «عشاء» هستند، «تمایز» مقام «مغرب» است، «تأکید» مقام «صبح» و «تفصیل» مقام «ظهر» است و «تعیین» مقام «عصر».

اگر «تمایز» نباشد، مشکل مغرب دارد. «تعاریف» اگر مشکل داشته باشد، مشکل سحرخیزی دارد. سر درگمی باید در تاریکی شب گم شود تا پیدا شود، عشاء دار شود که قطعیت در تصمیم‌گیری‌هاست. «تأکید» تصمیم‌ها گرفته شده است و آماده اقدام است.

نوعاً «الا»ها چون «تعریف» است نقطه ثقل است. نوعاً قالب ادبی حصر در روایات در حوزه فطریات و سوق دادن به توحید هستند. محصول موحد شدن تک‌تک آدم‌ها امت توحیدی است. «حصر»ها انسان را از شائبه‌ها خالص می‌کنند. «حصر» خالص‌سازی است. مقام «تأکید» اقدام‌سازی است.

معنای بینه دو بخشی شد. بخش اول آن وضوح و آشکاری و یا حکم و حقیقت و رسول است یعنی یک منبع نورانی کننده حتماً باید وجود داشته باشد. بخش دوم آن هم تمایزی است که باید توسط این منبع ایجاد شود.

در بینه دو کار باید انجام شود: مشاهده «حقیقت» و مشاهده «کارکرد حقیقت». این دو مشاهده باید اتفاق بیافتد و آنچه این دو را به طور واضح برای انسان ظاهر می کند «بینه» است.



کارکرد بینه

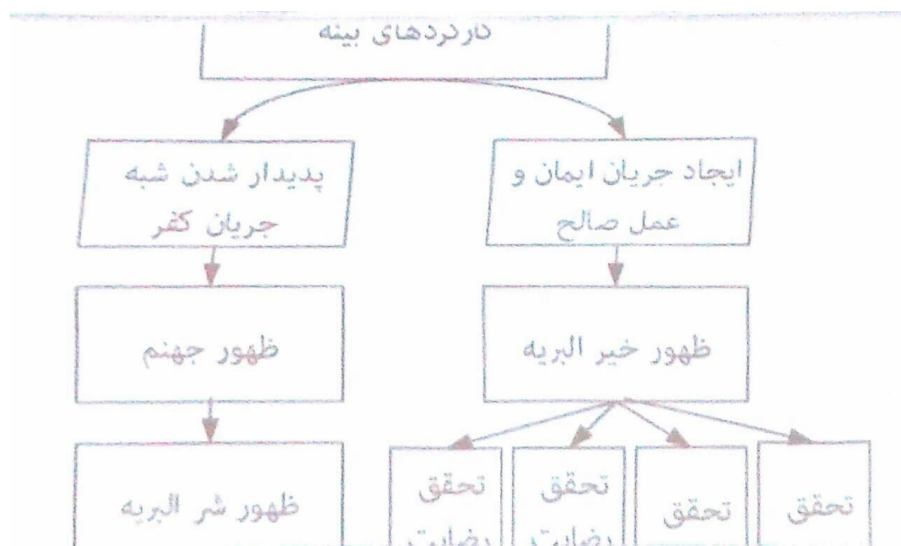
انعکاس حقایق صحیفه‌های پاک، ابلاغ امر و نهی‌های خداوند این دو باید خارج کننده افراد از کفر در دو حالت شرک و تحریف کتاب باشد.

ایجاد و حفظ وحدت در امت واحده توحیدی، احراز عبودیت خالصانه، تحقق اعتدال و حنیف بودن، تحقق نماز، تحقق ایتهاء زکات که در مجموع آن می شود اقامه دین یاری کننده امت برای هدایت و قیام. این «کارکرد بینه» می-شود یعنی بینه این پنج مؤلفه را با هم ایجاد می کند. دستگاه بینه باید کامل باشد. باید اختلاف‌ها را از میان بردارد و عبودیت خالصانه را جاری کند و آدم‌ها را باید حنیف کند و اقامه نماز و ایتهاء زکات باید در رأس امورش باشد و این‌ها می شوند تحقق بینه.

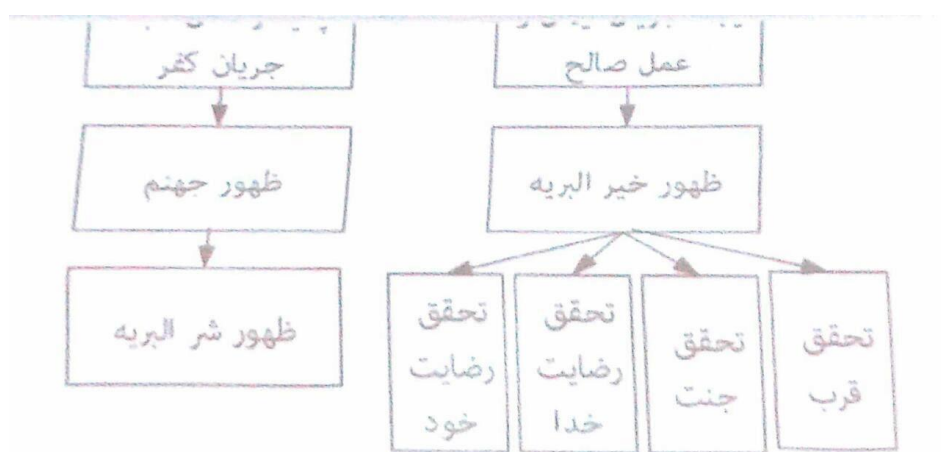
(والشمس و ضحها)^۹ خورشید داریم و ضحی. تحقق در عرصه مهم است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کتاب دارد و اجرای کتاب. اجرای کتاب را «دین قیمه» گویند. دین قیمه باید در کف و بستر محقق شود.

^۹سوره شمس، آیه ۱

پیامدهای بینه می شود هر آن چه از کارکردها که گفتیم اما اصل پیامدش می شود؛ ایجاد جریان ایمان و عمل صالح و پدیدار شدن شبه جریان کفر. از یک سو ظهور خیرالبریه و از آن سو ظهور جهنم و بعد از آن ظهور شرالبریه. چون آدمها در جهنم قرار می گیرند، می شوند شرالبریه. چون آدمها ایمان و عمل صالح پیدا می کنند، می شوند خیرالبریه. ایمان و عمل صالح طبق سوره عین بهشت است.



ظهور «خیرالبریه» می شود تحقق قرب، تحقق جنت، تحقق رضایت خدا و تحقق رضایت خود با بینه صورت می - گیرد.



هر کسی که اثبات شد بهشتی است، خیرالبریه است. عمل صالح، عملی است که طبق میزانها و حکم الهی باشد و هیچ ناخالصی نداشته باشد.

کارکردهای بینه همه مثبت است اما پیامدهای بینه لزوماً مثبت نیست و اینکه شبه جریان کفر می‌تواند ظهور و بروز داشته باشد، این پیامد بینه است. بهشت و جهنم محصول بینه است و این خیلی اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد. بینه به تعبیری بهشت‌ساز و جهنم‌ساز خداست. «نباء» و «احتجاج» و «ذکر» را نمی‌توان این‌گونه گفت اما برای بینه می‌توان گفت.

در کل قرآن آیه ۸ سوره بینه بی‌نظیر است و نشان می‌دهد این بهشت مولود بینه است. شرط بهره‌مندی از بینه، «خشیت» است.

قبلاً خشیت در تعریف آمده؛ ماهیت بینه متصل به الله، معروف نزد فطرت، بر مبنای کتاب و تلاوت، دارای عظمت و خشیت آور است. خصوصیت بینه این است. بینه‌ای که خشیت آور نباشد بینه نیست. اگر کسی واقعا بخواهد برای آخرتش زاد و توشه جمع کند، این‌طور نیست که نتواند تشخیص دهد بلکه بسیار واضح است. حالتی از پذیرش است که ناشی از علم به عظمت چیزی در فرد ایجاد می‌شود، «خشیت» یعنی فرد کله‌شقی نمی‌کند، بزرگی نمی‌کند و سرسخت نیست، اگر کسی ایرادی را گفت به روی طرف نمی‌زند، منتظر است ایرادهایش را بفهمد تا اصلاح کند. این فرد دو روزش شبیه هم نیست.

افراد اهل خشیت، خیلی دوست‌داشتنی و اهل تألیف و رفاقت هستند. افرادی که خشیت ندارند، نوعاً اهل دوستی و رفاقت نیستند. البته مراقب باشید که قضاوت نکنید. در مورد خود می‌توان گفت که انتقادپذیر نیستم اما در مورد دیگران نمی‌توان چیزی گفت و قضاوت کرد. چهره‌ها اغلب افراد را به اشتباه می‌اندازد. اشتباه محض است اگر بگوییم فلانی اهل خشیت نیست. مبداء انحراف انسان، می‌تواند خشیت در مقابل دشمن باشد. این موضوع در سوره احزاب مطرح می‌شود. این خشیت در سوره احزاب می‌شود، شرط رسالت امام و رسول و این آزمون اولیه برای رسالت است.

خطبه فدکیه

قسمتی از «خطبه فدکیه» انتخاب شد، این خطبه خیلی پر رمز و راز است و نیاز به بسط زیادی دارد. خطبه‌ای است که نیاز به رمزگشایی دارد. طبق نظامی گفتگو کرده است که انواع نظامات اجتماعی در آن مطرح است.

اولین نکته‌ای که در خطبه می‌توان دید ویژگی‌های بینه خاتم و تأکید بر روی آن است. بحث خاتمیت خیلی مهم می‌شود. وقتی رسولش می‌شود پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، تعیین می‌کند که صحفش قرآن است. حضرت (علیهاالسلام) گویی روی سوره بینه این بخش از خطبه را گفته‌اند. ابتدا حضرت (علیهاالسلام) ویژگی‌های بینه خاتم را می‌گوید. دلایل نزول را گفته‌اند، بعد این که بینه چیست و کارش چیست را هم گفته‌اند و اراده خدا را در خصوص بینه خاتم هم بیان کردند. به هر حال بینه خاتم جلوه‌ای داشته است که توسط ائمه (علیهم‌السلام) منتقل شده است و بعد کارکرد بینه را بیان کرده‌اند.

به سه مورد توجه داده‌اند که بسیار عجیب است. یکی از ناحیه توجه به بینه از زوایه کتاب تلاوت شده، یکی توجه به بینه از ناحیه کتب قیمه و یکی توجه به بینه از ناحیه عمل بر اساس بینه؛ روی این سه مورد متمرکز شده‌اند. این یک نظام مستقل دارد و ادبیات مخصوص به خودش را دارد. اگر لازم باشد دستگاه مختص همین موارد را بررسی خواهیم کرد.

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْتِرِ الْأَهَاوِيلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ احِاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ

(أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ)، وقتی در عبارات می‌گویند: «آبی»، در واقع پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را با خودشان نسبت‌دار می‌کنند. می‌خواهد بگوید این حقیقت که در این جا مطرح می‌شود، همان‌طور برای ما هم اتفاق می‌افتد چون او آبی است و ما جدا از آن سیستم نیستیم. مقام اختیار و اجتناب و اصطفااء مربوط به قبل از ارسال است. این از وقتی است که خلایق در پرده غیب بوده‌اند و برایشان آمدن یا نیامدنشان فرقی نمی‌کرده است (بَسْتِرِ الْأَهَاوِيلِ مَصُونَةٌ) و انتهای کارش، نبودن بوده است؛ این تفصیل است. (بِمَائِلِ الْأُمُورِ) زمانی است که امور در مقام ثبوت است وقتی که بستر برای ظهور فراهم می‌شود (وَ احِاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ) و وقتی که آماده می‌شوند برای قرار گرفتن (مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ)؛ این‌ها مختصات وقوع هستند.

ابْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتِّمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى امْتِصَاءِ حُكْمِهِ، وَ انْفِاذًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ،

خداوند سه تا حکمت داشت؛ اول این که امرش را تمام کند و حکمش را امضا و جاری کند و مقادیر رحمتش را نافذ کند. اتمام، عزیمت، انفاذ سه فعل خداست.

فَرَأَى الْأُمَمَ فَرَقًا فِي آدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا.

شعبه شعبه شدند، در جهنم بودند، مشرک بودند، اهل کتابی بودند که آن‌ها را می‌شناختند.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ عُجْمَهَا،

یا دچار ظلم بودند یا عجم یا بهم.

وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، فَأَنقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَاقَةٍ وَاخْتِيَارٍ، وَرَغْبَةٍ وَآيثارٍ، از روی رأفت بود و خدا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در بودن یا نبودن مختار گذاشته بود. بین خاتم به طور طبیعی از معرض دید خارج می‌شود و توسط نظام امامت باید پیگیری شود.

فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَمُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَآمِينِهِ وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَصَفِيَّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

خیرته می‌شود خیر البریه. بین دو قسمت شد؛ یکی وصف آن منبع نورانی است و یکی نیز ظهورش.

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَحَمَلَهُ دِينَهُ وَوَحْيِهِ، وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَبَلَاغُؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ

امر و نهی الهی برای شما آمده است و شما حامل دین و وحی خدا هستید و شما امین خدا هستید و انتقال‌دهنده امر خدا به دیگران هستید. در اصل دارد عباد الله را تبدیل به عباد الله می‌کند. بینه‌ای که همه آوردند در دست شماست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحلت کرده به ظاهر اما بینه‌اش هست. چون تو نیز بینه رسول را منتقل می‌کنی. این خطبه فدکیه است و با کسانی که مقابل رسول هستند صحبت می‌کند اما به شخصیت امت واحده آنها اشاره می‌کند. حضرت (علیها السلام) این سخنان را به ما می‌گویند. فاصله ما در پذیرفتن یا نپذیرفتن یک قدم است. لازمه این پذیرش این است که همه دین را بپذیرد و با جانش از آن حراست کند.

اگر تو بینه‌ای و رسول رسولی، باید بتوانی از قرآن تلاوت کنی و این خیلی جالب است. صحف مطهره را تبیین کرده است پس باید تو بدانی کتاب چه گفته است. تلاوت کتاب یعنی جاری‌سازی این حقایق از کتاب به بیرون. کتاب خدا را باید بدانی و کتاب بوسیله تلاوت ناطق است. در اثر تلاوت کتاب ناطق باید ناطق بودنش را بفهمی.

این بخش از خطبه ده هزار ساعت کار می برد تا بتوان آن را فهمید. انواع مراجعات به قرآن و انواع تدبر در آن به صورت کد قرار داده شده است.

كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُنْجَلِيَةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَطَةٌ بِهَ أَشْيَاعُهُ، قَائِدًا إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّيًا إِلَى النِّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ.
بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنُورَةُ، وَ عَزَائِمُهُ الْمَقْسَرَةُ، وَ مَحَارِمُهُ الْمَحْذَرَةُ، وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ، وَ فَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَ رُخْصَتُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

دستگاهی درست می کند که در آن حجت، عزائم، محارم، بینات، براهین، فضائل و رخص و شرایع یک ستون می - شود و ستون دیگرش منوره، مفسره، محذره، جالیه، کافیه، مندوبه، موهوبه و مکتوبه است. در این ها تلازمی ندارد که ستون دوم در اول ضرب شود. سیستم بینه است و کار بینه مشاهده حقیقت و مشاهده کار کرد است.

ستون اول ویژگی های حقیقت است و ستون دوم کار کرد است که ایجاد کننده نور، تفسیر و ایجاد کننده منع و جلا و بس بودن و مندوبه و وهب و نوشته شده است. در عرف روایی مندوب یعنی مستحب اما چیزی شبیه امتداد و اتصال است. این ویژگی های بینه است. شیوه های تدبر چون ناظر به غایت است این می شود که قصد بشود حجت، رخص، فضائل و ... بررسی شوند. این عمل ذهن را درباره، تلاوت قرآن تنوع می دهد و مثلا دسته شیوه های رخصی می شود. هر آنچه مربوط به علم تسخیر می شود که امکان دارد از قرآن به شیوه های خاصی استخراج گردد. باید از موهوبه آن استفاده کرد.

شرایع مکتوبه و کتب قیمه با خواندن فراز بعدی می توان فهمید. ایمان تطهیر کننده از شرک باید تلاوت شود و جاری شود، ایمانی که از شرک تطهیر می کند.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَالزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيْتًا لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيدًا لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ، وَ أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ، وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ.

وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ وَ قِيَاءَهُ مِنَ السَّخَطِ، وَ صَلَّاهُ الْأَرْحَامِ مَنَسَاءً فِي الْعُمْرِ وَ مَنَامًا لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ حِفْظًا لِلدَّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيزًا لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبَحْسِ.

صحبتی پیرامون ادامه جلسات ختم مفهومی شبیه‌ها

در مورد ادامه جلسات چند مطلب به ذهن بنده رسید که خدمتتان مطرح می‌کنم:

انسان برای هر کار خود باید غایتی در نظر بگیرد و باید بر اساس این غایت، مسیری را طراحی کند و گرنه بعد از مدتی در لابلای حوادث غایت‌ها گم می‌شوند و خود این مسیرها ایجاد هزینه می‌کنند.

ما برای چه قرآن می‌خوانیم؟ دلیلش این بوده است که در جامعه دینی ما افکار مختلفی برای اداره این جامعه وجود دارد؛ عده‌ای آمدند یک‌سری قوانین را از اصول استخراج کردند و نامش را قانون اساسی گذاشتند و بعد به این بخش بسنده کردند و در طی مسیر برای پیشرفت‌شان مجبور شدند از تجربیات استفاده کنند. برخی از این تجربیات به سمت تجربیات خودشان رفت و برخی به سمت تجربیات غربی و شرقی رفت. شروع خوبی داشتند اما در ادامه سراغ سیستم‌های رایج رفتند. تا حدی که وقتی در جامعه نگاه می‌کنید فقط تجربیات آن‌ها را می‌بینید. در نظام آموزشی اصول و مبنا دارید اما پایه آن تجربه خود شخص یا تجربیات غربی و شرقی است.

در این جامعه دینی گروهی هستند که اساسا مخالف هستند و کاری به این اصول و مبانی ندارند و اعتقاد دارند که این اصول و مبانی کارایی لازم را ندارد. ما با مغرضین کاری نداریم بلکه با دانشمندان جامعه کار داریم.

این‌ها می‌گویند اساسا در حوزه علوم زندگی سراغ قرآن و دین رفتن، اشتباه است. می‌گویند با این کار راه شما دور می‌شود. در هر دو دسته آدم‌های شرور هم زیاد است.

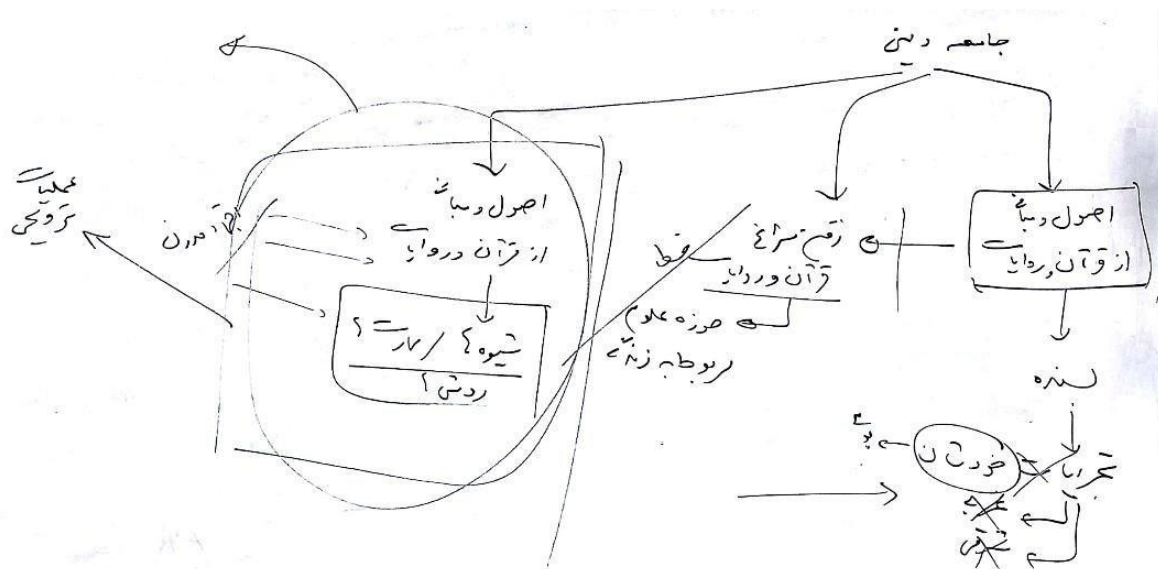
در این بین گروهی به ذهنش رسیده است که برای اینکه اصول و مبانی را از قرآن به دست آوریم، باید قرآن و روایات را بخوانیم و در مقابل این دو صف بزرگ با تجهیزات وسیع مادی و تکنولوژی قرار بگیریم.

عده‌ای در مدرسه دانشجویی قرآن این حرف سنگین بر زبانشان جاری شده و تصمیم گرفتند تجربه را کنار بگذارند و همه نظام‌ها را بر اساس قرآن بدست بیاورند و این خودش یک اجتهاد مدرن است و روش‌شناسی و اصطلاحات مخصوص به خود را دارد. این فکر خودجوش بود و بقیه افراد به این گروه اضافه شدند.

این فکر کم‌کم به سمت عملیات ترویجی رفت و کتاب‌های روشی بدون روش خوانده شد و فقط سوره‌خوانی می‌شد و افراد به سمت عمومی شدن رفتند. نگاه به کارها، عمدتا عملیات ترویجی شد و آدم‌ها برای رسیدن به کارهای سخت، نفسشان کم آمد. به دلیل ادعای سختی که شده بود و عده‌ای هم در این مورد موضع‌گیری کردند و

گفتند چنین ادعایی نکنید... این جریان به دو راهی رسیده است. اینکه برود در منطقه‌ای به صورت عملی اجرایی شود و بر این مبنا شهری را بسازد. یا اینکه باید وارد عملیات ترویجی شود و فقط روش بگوید.

اگر بگوییم اولی را انتخاب می‌کنیم، کلاس باید تعطیل شود و باید هر کس به اجتهاد نرسیده است، برود بخواند تا برسد و یا اینکه از ادعایش دست بردارد. دو راهی عمل برای تحقق این نظر یا در راه توصیف برای این روش‌ها و قرآن.



هر کاری غیر از این بسیار سخت خواهد بود. در واقع کلاس را از حرف زدن به عمل منتقل می‌کنیم.

بنده با ورود مدرسه به بحث ترویجی مخالفم. ما باید گروه‌های عملیاتی را تقویت کنیم. شما ظرف مدت کوتاهی روش‌ها را بخوانید و وارد این حوزه شوید.

عملیات ترویجی در این حوزه منجر به تخریب قرآن می‌شود. در واقع در شرایطی هستید که چاره‌ای جز ورود به این مسیر ندارید.

اگر دو مدیر بیاورید؛ مدیری که قرآن بلد است و مدیر ناکارآمدتری است و این ناکارآمدی این را اثبات می‌کند که قرآن ناکارآمد است و این تخریب قرآن است - در صورتی که فرد باید علاوه بر قرآن بلد بودن، عملیات کردن را نیز یاد بگیرد- و این ناکارآمدی گفتمان رایج کشور شده است که جدایی دین از سیاست را مطرح می‌کند.

پژوهش‌ها از این به بعد، پژوهش‌های میدانی است. باید برود جایی و کاری را بر اساس قرآن انجام دهد و بیاورد. در سال ۹۷ اگر پنج عرصه به صورت عینی و موفق که مورد تبریک و تشویق علمای هر دو گروه باشد، ایجاد شود برای ما کافی است و جلو خواهیم رفت.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات